ترجمهٔ لهوف

سید بن طاووس

تحقیق: شیخ فارس تبریزیان (حسون)

ترجمه: سید ابو الحسن میر ابوطالبی (حسینی)

ترجمة سيلين طاووس



LOHOOF

Seyed-Ibn-Tavoos

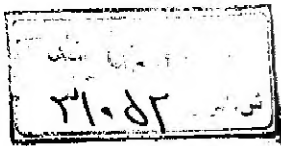


انتشارات دلیل ما

قم، صندوق پستی: ۱۱۵۳ - ۳۷۱۳۵

تلفن و نمابر: ۰۲۵-۳۷۷۳۳۴۱۳-۳۷۷۴۴۹۸۸









ترجمهٔ لهوف

نگاشتهٔ

سیّدالعارفین والسالکین رضیّ‌الدّین أبی‌القاسم

علیّ‌بن موسی‌بن جعفربن طاووس

متوفّی به سال ۶۶۴ هـ. ق.

تحقیق

شیخ فارس تبریزیان «حسّون»

برگردان

سیّد ابوالحسن میرابوطالبی «حسینی»

ابن طاوس، علی بن موسی ۵۸۹ - ۶۶۴ ق
[لهوف . فارسی]
ترجمه الملهوف علی قتلی الطفوف / نگاشته رضی الدین ابی القاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس؛ برگردان ابوالحسن میر ابوطالبی (حسینی)؛ تحقیق فارس تبریزیان حسون؛ ویراستار حمید رضا آژیر. - قم: دلیل ما، ۱۳۸۰.
۲۲۴ ص.
ISBN 964-7528-59-0
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
۱. حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق. ۲. واقعه کربلا، ۶۱ ق. الف. تبریزیان، فارس، ۱۳۴۷ -، محقق. ب. میرابوطالبی، ابوالحسن، ۱۳۱۱ -، مترجم. ج. عنوان. د. عنوان: اللهوف علی قتلی الطفوف. فارسی.
BP۴۱/۵/ ۹ ل ۲ الف ۴۱ . ۲۹۷/ ۹۵۳۴

ترجمة الملهوف علی قتلی الطفوف
تألیف سیّدبن طاووس
تحقیق: شیخ فارس تبریزیان (حسّون)
برگردان: سیّد ابوالحسن میرابوطالبی (حسینی)
ویراستار: حمیدرضا آژیر
انتشارات دلیل ما
چاپ نگارش
چاپ اول: ۵۰۰۰ نسخه
۱۳۸۰ هـ = ۱۴۲۲ هـ
شابک: ISBN ۹۶۴ - ۷۵۲۸ - ۵۹ - ۰
آدرس: قم، خیابان معلم، معلم ۲۹، پلاک ۴۴۸
تلفن و نمابر: ۷۷۳۳۴۱۳، ۷۷۴۴۹۸۸
قیمت: گالینگور ۱۲۵۰تومان، شومیز ۹۵۰ تومان

فهرست موضوعات

پیشنوشت ویراستار ۵

پیشنوشت مترجم ۷

اهداء کتاب ۹

نشانه‌ها و حوادثی که پس از شهادت امام حسین﴿ع﴾ آشکار گردید ۱۱

نویسندگان مقتل تا زمان سیّدبن طاووس ۳۱

شرح حال موجز سیّدبن طاووس ۴۱

سیّدبن طاووس در آثار دانشمندان ۵۱

دانشمندانی که در کتب خود از سیّدبن طاووس سخن به میان آورده‌اند ۵۳

پیرامون این کتاب ۵۹

تعلّق این کتاب به سیّدبن طاووس ۶۱

متن کتاب الملهوف علیٰ قتلی الطفوف ۷۱

مسلک اوّل: در امور مربوط به پیش از جنگ ۷۹

میلاد حسین﴿ع﴾ ۸۱

مسلک دوم: در شرح حال جنگ و اموری که نزدیک و مربوط بدان است ۱۲۷

مسلک سوم: پیرامون امور پس از شهادت حسین﴿ع﴾ ۱۶۵

فهرستها ۲۰۷

کلیهٔ هزینه‌های علمی و حروفچینی این اثر از محل ثلث مرحومهٔ مغفوره حاجیه خانم سکینه ماشاء اللهی رحمة الله علیها تأمین شده است. خدای متعال ایشان را با موالیانش محشور فرماید.

پیشنوشت ویراستار

حماسهٔ کربلا و فاجعهٔ خونفشانی کروبیان ارض که هم بی‌مانند زیستند و هم غریبانه از این خاکدان رخت بربستند و هم یگانه و بی‌عدیل برانگیخته خواهند شد لکّه‌ای است بر دامن بشریت در گسترهٔ تاریخ، که هماره در شرایین هر آزاده‌ای جوش و خروش دارد و هرگز به آرامی نگراید.

لایه‌های پنهان این فاجعه، چنان دست نیافتنی است که ژرفای آن جز با علم شهودی از قلمرو کاوش بیرون می‌نماید، زیرا بر عزیزترین آفریده‌های آفرینش سترگترین ستم تاریخ به کار زده شده تا جایی که امام زین‌العابدین﷣ می‌فرماید: «حتی اگر پیامبر دستور ستم به ما را می‌داد باز این همه ستم بر ما نمی‌رفت».

کتاب حاضر بیانی است از یک واقعیّت بدور از حقیقت که با دقتی علمی و آمیخته به احساس و عاطفهٔ نهفته در نهانگاه همهٔ انسانها ارائه شده است و می‌کوشد رویکردی داشته باشد راستین به صحنه‌های این روز عطشناک، خونبار، فرساینده و ننگ آلود.

مقتلی که هم اینک در پیش روی خوانندگان قرار دارد از آن جا که برتراویده قلم ابن‌طاووس است چنان فصاحتی را در خود جای داده که بازتاباندن آن به فارسی ـ با همان پرتوانی و پرتوفشانی ـ نه کاری است که پُر توان زد، و این تلاش، نیست مگر از باب «ما لا یُدْرِکُ کلّه لا یترك کلّه».

خوانندهٔ نازک اندیش با ژرف‌کاوی در بندبند این مقتل و با دریافت واقعیّت تاریخی این رویداد، وظیفهٔ خود را در روزگار خویش درمی یابد، زیرا جز این نیست

که در هر عصر و مصری هم یزید حضور جنایت‌بار خویش را دارد و هم حسین بار امانت بر دوش همچنان درگیر پاسداشت ارزشها؛ باری که به حقیقت، آسمانها و زمین هم تاب تحمل آن را در خود ندیدند.

چهره‌نگاری عاشورای حسینی که در این کتاب نقش دارد صورتی از آن را در ذهن صورتگر آدمی پدید می‌آورد که نسیان آن بآسانی امکان‌پذیر نیست و در سویدای وجود آدمی حضوری کاملاً دیرپا می‌یابد.

پی‌نوشتهای آمده در این کتاب که حاصل کار محقق آن «حسّون» است پرده از هرگونه ابهام یا نارسایی تاریخی برمی‌گیرد و جاینامها یا اشخاص کمتر بشناخته را به قدر کفایت تعریف یا معرّفی می‌کند و همین ویژگیهای جغرافیای تاریخ وضعیت جغرافیای سیاسی منطقهٔ آن روزگار را بیش از پیش می‌نمایاند و بدین‌ترتیب باورهای احتمالاً ناراست جای خود را به ایمانی می‌سپارد که ریشه در بینش، آگاهی و دیده‌وری دارد. پر پیداست که پیامدهای چنین ایمانی گذشته از واقعی‌تر بودن، از استواری، سازش ناپذیری و موضعگیریهای خردمندانه‌تر، برخوردار خواهد بود.

بدین‌سان تلاشی که روزگاران بر آن گذشته رنگی روزآمد می‌یابد که برای همروزگاران ما راهکارهای کاملاً نوین به ارمغان می‌آورد و مقاتل امام حسین علیه السلام با تحقیقات، «حسّون» زندگی یک رسالتمند مکلّف را در قرن آهن‌زده بیست‌ویکم رقم می‌زند. رحمت و رضوان الهی بر گردآورندگان قصهٔ غصهٔ بشریت و هر آن که در راه شناساندن آن، راه را بر رهروان هموار سازد.

حمیدرضا آژیر
سوم صفر ۱۴۲۱ قمری
برابر با نوزدهم اردیبهشت ۱۳۷۹

پیشنوشت مترجم

بسم الله الرّحمن الرّحیم

الحمدلله الَّذي هَدانا لِهٰذا وَما كُنّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أن هَدانا اللهُ. والصَّلوةُ وَالسَّلامُ عَلىٰ منْ أرسَلَهُ بِالْهُدىٰ وَدينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشرِكُونَ وَاللَّعْنُ الأبَد عَلَى من عانَدَهُمْ وَغَصَبَ حَقَّهُمْ مِنَ الأوَّلِينَ وَالآخِرِينَ إلى يَوْمِ الدِّينِ.

و بعد: باورم نبود که این بندهٔ ناچیز روسیاه را روزی فرارسد، و اجازت صادر گردد تا در زمرهٔ عرض ارادت‌کنندگان به ساحت قدس صاحبان ولایت عظمای الهیه (اهل البیت) ﷺ درآمده، با سلاح بیان و قلم در سنگر پاسداران دفاع از حریم ولایت قرار گیرم، و این توفیق ربانی خیر رفیقم گردد که مجلدات کتاب **قادَتُنا كَيْفَ نَعْرِفُهُمْ** اثر ارزندهٔ علّامهٔ فقید حضرت آیةالله العظمی آقا سیّد محمّد هادی میلانی «اعلی‌الله مقامه» را در ۱۴ مجلّد ترجمه نموده، در اختیار ارباب اخلاص به پیشگاهِ معصومین ﷺ قرار دهم، و امیدوارم که مورد قبول پیشوایِ مظلومان تاریخ مولانا امیرالمؤمنین و سیّدةالنساء فاطمهٔ زهرا و حضرات ائمهٔ طاهرین بویژه مهدیّ منتظر صاحب‌الامر «صلوات‌الله علیهم» افتد.

اینک از مسؤولان محترم که دامن همت را به توفیق پروردگار برای احیای آثار بزرگان و دانشمندان گرانقدر اسلامی به کمر زده‌اند تا دین خود را به ساحت صاحب شریعت و ائمهٔ معصومین ﷺ ادا کنند «شکرالله مساعیهم الجمیلة» سپاسگزارم،

بویژه از برادر فاضل و دانشمندم نویسنده و محقّقِ در مبحثِ ولایت جناب حاج حسین درگاهی دامت توفیقاته که این بندهٔ ناتوان را مأمور ترجمهٔ کتاب شریف «**الملهوف**» اثرِ علم‌الاعلام صاحب نفس قدسیه، والکرامات الباهره، سیّدبن طاووس «قده» فرمودند.

امتیازات این کتاب اختصاراً به شرح زیر است:

۱ـ طلاقت و بلاغت که بر صاحبنظران پوشیده نیست.

۲ـ رعایتِ چکیدگی همراه با رسایی.

۳ـ نفوذ کتاب به دلِ خواننده که بازگوکنندهٔ اخلاصِ مؤلّفِ بزرگوار است.

۴ـ بی‌نیازی خواننده از مراجعه به کتب مرجع از ترجمهٔ رجال و جغرافیای امکنه که در پاورقی آمده.

اینک که این مقدمه را می‌نویسم روز میلاد مسعود حضرت زینب کبری سلام‌الله علیهاست و این اثر را به عمهٔ بزرگوارم زینب کبری سلام‌الله‌علیها هدیه می‌کنم، تا والدینم بویژه مادر مکرّمه‌ام را از برکات شفاعتش بهره‌مند فرماید. آمین.

۵ جمادی‌الاولی ۱۴۱۷ هـ. ق.
برابر با ۲۹ / ۶ / ۱۳۷۵
ابن السیّد حسین،
العبد الفقیر سیّد ابوالحسن میرابوطالبی «حسینی»

اهداء کتاب

تقدیم به عبدالله‌بن عفیف ازدی که نزد سلطان جائر کلمهٔ حقّ را به رخ کشید، و این هنگامی بود که ابن‌زیاد به منبر برآمد و نسبت به امام حسین‌علیه‌السلام لب به دشنام گشود و او را کذّابِ فرزند کذاب خواند!!! و او برخاست و در پاسخ چنین گفت: فرزند مرجانه! همانا کذّاب فرزند کذّاب تو و کس و پدر کسی است که تو را بر سر کار گمارد.

ای دشمن خدا! فرزندان پیامبران را مـی‌کُشی، و بـر فراز منابر مسلمین چنین سخن می‌گویی؟! ابن زیاد فرمان قتلش را بداد.

او چون مردان رزم جهاد کرد و با ایمان ثابت، شربت شهادت در کام کشید.

فارس

نشانه‌ها و حوادثی که پس از شهادت امام حسین (ع) آشکار گردید



بسم‌الله الرّحمن الرّحیم

الحمد لله ربّ العالمین والصّلوة علی رسوله النّبي المنذر الأمین و علی آله السّادة المیامین واللعن علی أعدائهم أجمعین.

ستمگر هر قدر بازوانی نیرومند و یارانی فراوان داشته و مدت حکومتش به درازا کشد باز هم ناتوان است. زیرا که خدای متعالِ صاحبِ قدرتِ مطلقه در برابر اوست. پس خدای عزّوجلّ همواره در کمینگاه ستمکاران و گنهکاران است. کیفرشان دهد و انواع بلا را در دنیا و آخرت بر آنان می‌فرستد، و چنین است حکم خدا دربارهٔ آنان که در حقّ امام حسین‌ؑ ستم روا داشته، شهیدش کردند و به حریم حرمتش تاختند خداوند آنان را در دنیا به انواع عذاب مبتلا و طعم تلخ بلاها را بدیشان چشانید، و البتّه عذاب و کیفرشان در روز قیامت شدیدتر و سخت‌تر است.

خدای سبحان پیوسته در پیِ یاريِ مظلومانی بوده که برای دفاع از حریم حقّ و برافراختن کلمهٔ حقّ مورد ستم قرار گرفته‌اند. و از همین روی مظلومیت و حقانیت آنان را در دنیا آشکار کرده و البتّه دشمنانشان جاودانه در ژرفنای دوزخ خواهند بود که چه سرنوشت شومی است!

پس خدای جلّ جلاله بعد از شهادت امام حسین صلوات الله علیه آیات و نشانه‌های فراوانی را نمودار کرد که همه دلالتِ بر حقّانیتِ حسین‌ؑ و مقام والا و جایگاه ارجمندش نزد خدا دارد.او و همهٔ شهدای همراهش از این ارجمندی

بهره‌مندند. و بدین دلیل یاد و نام و راهشان باقی و جاودان خواهد بود و هماره آزاد مردان در طیّ قرون و اعصار از آنان پیروی کرده، آیندگان نیز آن را تا قیام **قائم آل محمّد** «عجل‌الله فرجه الشریف» ادامه خواهند داد، و او «صلوات‌الله علیه» است که با قیام خود انتقام خون مقدّسش را خواهد گرفت.

اینک ما بعضی از آیات بیّنات را که بعد از شهادت امام حسین‌ؑ نمودار شده از منابع همهٔ مسلمانان یاد می‌کنیم:

۱ ـ سر امام حسین‌ؑ در حالی که بر سر نیزه بود دعا و قرآن می‌خواند.

مفتاح النجا فی مناقب آل العبا: ۱۴۵؛ الخصائص الکبری ۲ / ۱۲۷؛ الکواکب الدرّیه: ۵۷؛ إسعاف الراغبین: ۲۱۸؛ نورالأبصار: ۱۲۵؛ إحقاق الحق ۱۱ / ۴۵۲ ـ ۴۵۳.

۲ ـ امام حسین‌ؑ خون مقدّسش را به سوی آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن بر زمین باز نیامد.

کفایة الطالب: ۲۸۴؛ إحقاق الحقّ: ۴۵۴.

۳ ـ در روز **شهادت امام حسین‌ؑ** از آسمان خون بارید و مردم هرچه داشتند خون آلود گردید و اثر خون در لباسها باقی ماند تا هنگام کهنگی آنها و این سرخی که در آسمان به چشم می‌خورد در روز شهادت حضرتش نمایان شد و قبل از آن دیده نشده بود.

مقتل الحسین ۲ / ۸۹؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۵۰. تاریخ دمشق ـ آن گونه که در منتخب آن است ـ ۴ / ۳۳۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶، ۱۹۲؛ الخصائص الکبری: ۱۲۶؛ وسیلة‌المآل: ۱۹۷؛ ینابیع المودّة: ۳۲۰، ۳۵۶؛ نورالأبصار: ۱۲۳؛ الإتحاف بحب الأشراف: ۱۲؛ تاریخ‌الإسلام ۲ / ۳۴۹؛ تذکرة الخواص: ۲۸۴؛ نظم دررالسمطین: ۲۲۰؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۴۵۸، ۴۶۲.

۴ ـ در روز شهادت امام حسین‌ؑ در دنیا، سنگی برداشته نشد جز آن که خون تازه از زیرش می‌جوشید.

تذکرة الخواص: ۲۸۴؛ نظم درالسمطین: ۲۲۰؛ ینابیع المودة: ۳۲۰، ۳۵۶؛ تاریخ‌الاسلام ۲ / ۳۴۹؛ کفایة‌الطالب: ۲۹۵؛ الاتحاف بحبّ الاشراف: ۱۲؛ اسعاف الراغبین: ۲۱۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶ و ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطّی؛ تفسیر ابن‌کثیر ۹ / ۱۶۲؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۴۶۲ و ۴۸۱، ۴۸۳.

۵ ـ چون سر مبارک امام حسین‌ؑ به دارالامارة آورده شد، دیدند که از دیوارها خون سیلان دارد.

ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ تاریخ دمشق ـ آن گونه که در منتخب آن آمد ـ ۴ / ۳۳۹ الصواعق المحرقة :۱۹۲؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ ینابیع المودة: ۳۲۲؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۴۶۳.

۶ ـ در وقت شهادت امام حسین‌ؑ آسمان سرخ فام گردید، و چند روز چون خون بسته بپائید، و آسمان گوئیا بیمار بود.

المعجم‌الکبیر: ۱۴۵؛ مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۶؛ الخصائص الکبری ۲ / ۱۲۷؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۴۶۴.

۷ ـ بعد از شهادت حسین‌ؑ تا هفت روز، مردم بعد از گزاردن نماز عصر چون به خورشید می‌نگریستند از شدّت سرخی دیوارها را چون جامه‌ها و چادرهای سرخ می‌دیدند و ستارگان را می‌نگریستند که به یکدیگر می‌خورند.

المعجم‌الکبیر: ۱۴۶؛ مجمع الزائد ۹ / ۱۹۷؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸۲؛ سیراعلام النبلاء ۳ / ۲۱۰؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ اسعاف الراغبین: ۲۵۱؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۴۶۵ـ۴۶۶.

۸ ـ بعد از شهادت امام حسین﷤ دو یا سه ماه از بامداد تا غروب آفـتاب، مـردم می‌دیدند که گوئیا دیوارها به خون آغشته‌اند.

تذكرة الخواص: ۲۸۴؛ الكامل فی التاریخ ۳/۳۰۱؛ البدایة و النهایة ۸/۱۷۱؛ الفـصول المـهمّة: ۱۷۹؛ اخـبار الدّول: ۱۰۹؛ إحقاق الحقّ ۱۱/۴۶۶ـ۴۶۷.

۹ ـ بعد از شهادت امام حسین﷤ اطراف آسمان سرخ فام گردید، و آن سرخـی، اشک آسمان (در عزای آن حضرت) بود: کاسه‌ای زرّین از اموال آن حضرت به یغما رفت که به خاکستر بدل گردید، و ناقه‌ای از اموال او را نحر کرده، کُشتند و دیدند که در گوشت آن آتش بود ـ گوشتش تلخ بود ـ.

مقتل الحسین ۲/۹۰؛ تـاریخ‌الاسـلام ۲/۳۴۸؛ سـیر اعـلام النـبلاء ۳/۳۱۱؛ تـفسیر القـرآن ابـن کـثیر ۹/۱۶۲؛ تـهذیب التـهذیب ۲/۳۵۳؛ تـاریخ دمشـق ۴/۳۳۹؛ المـحاسن و المساوی: ۶۲ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ إحـقاق الحـقّ ۱۱/۴۶۷ـ ۴۶۹.

۱۰ ـ تا شش ماه بعد از شهادت امام حسین﷤ آفاق آسمان سرخ فام بود، و چیزی چون خون در آن پدیدار بود.

تاریخ‌الاسلام ۲/۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/۲۱۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مجمع الزوائد ۹/۱۹۷؛ تـاریخ الخـلفاء: ۸۰؛ مفتاح النجا خطّی، ینابیع المودّة: ۳۲۲؛ اسـعاف الراغـبین: ۲۱۵؛ إحقاق الحقّ ۱۱/۴۶۹ـ۴۷۰.

۱۱ ـ پیش از شهادت امام حسین﷤ هیچ سرخی در آسمان نبود، و بعد از شهادت ایشان چهار ماه هیچ زنی در روم حیض نمی‌دید مگر آن که به بیماری پیسی گـرفتار می‌گردید، سلطان روم به سلطان عرب نوشت: شما بـاید پـیامبر یـا پـیامبرزاده‌ای را کشته باشید.

المعجم الکبیر: ۱۴۶؛ مقتل الحسین ۲/ ۹۰؛ المحاسن و المساوی: ۶۲؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۹؛ تاریخ الاسلام ۳۴۸۲؛ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۱؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷؛ منتخب کنز العمّال، حاشیه مسند ۱۱۲۵؛ ینابیع المودّة: ۳۲۲ و ۳۵۶؛ مفتاح النجا خطّی؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۷۱ـ ۴۷۳.

۱۲ ـ بعد از شهادت امام حسین علیه السلام سه روز دنیا تیره و تار بود و آنگاه این سرخی نمودار شد، و هیچ کس به پیکر بیجان حضرت دست نزد مگر آنکه آتش گرفت.

تذکرة الخواص: ۲۸۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ نظم درر السمطین: ۲۲۰؛ مفتاح النجا خطّی؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۹؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۷۴ـ ۴۷۵.

۱۳ ـ آسمان جز بر دو کس نگریست: یحیی بن زکریّا و امام حسین علیه السلام، گریه آسمان چنین است که سرخ می‌شود چونان روغن.

تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۹؛ کفایة الطالب: ۲۸۹؛ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۰؛ تذکرة الخواص: ۲۸۳؛ نظم درر السمطین: ۲۲۰؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ مفتاح النجا خطّی؛ ینابیع المودّة: ۳۲۲؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ تفسیر القران ابن کثیر ۹/ ۱۶۲؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۷۶ـ ۴۷۸.

۱۴ ـ به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آفتاب چنان بگرفت، که در نیمهٔ روز اختران به چشم آمده، نمایان گردیدند، مردم را این گمان آمد که قیامت بر پا شده‌است!!.

المعجم الکبیر: ۱۴۵، کفایة الطالب: ۲۹۶؛ مقتل الحسین ۲/ ۸۹؛ نظم درر السمطین: ۲۲۰؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۷؛ الاتحاف بحبّ الاشراف: ۱۲؛ اسعاف الراغبین: ۱۱۱؛ ینابیع المودّة: ۳۲۱؛ إحقاق الحق ۱۱/ ۴۷۹ـ ۴۸۰.

۱۵ ـ به گاه شهادت امام حسین علیه السلام آسمان بشدّت تیره و تار شد و در روز ستارگان

نمودار شدند، تا آن جاکه در وقت عصر ستارهٔ جوزا، دیده شد، خاک سرخ بارید و هفت شبانه روز آسمان چون قطعهٔ خون بسته بنظر میآمد.

تاریخ دمشق ۴/ ۳۳۹؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۶.

۱۶ ـ در روز شهادت امام حسین‌علیه‌السلام در شام و بیت المقدس سنگی برداشته نشد جز آن که در زیرش خون تازه یافت شد.

المعجم الکبیر: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۴۵؛ الانس الجلیل: ۲۵۲؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ تهذیب التهذیب ۲/ ۳۵۳؛ کفایة الطالب: ۲۹۶؛ تاریخ الاسلام ۲/ ۳۴۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳/ ۲۱۳؛ مقتل الحسین ۲/ ۸۹ و ۹۰؛ العقد الفرید ۲۲۰۲؛ الخصائص الکبری ۲/ ۱۲۶؛ مجمع الزوائد ۹/ ۱۹۶؛ تاریخ الخلفاء: ۸۰؛ مفتاح النجا، خطّی؛ نورالأبصار: ۱۲۳؛ ینابیع المودّة: ۳۲۱؛ إسعاف الراغبین: ۲۱۵؛ إحقاق الحقّ ۱۱/ ۴۸۴ ـ ۴۸۸.

۱۷ ـ در روز عاشوراء گنجشکها از غذا خوردن امتناع ورزیدند.

مقتل الحسین ۲/ ۹۱؛ إحقاق الحقّ ۱۱/ ۴۹۰.

۱۸ ـ از آن تنور که سرِ مبارکِ امام حسین‌علیه‌السلام در آن بود نور به آسمان برخاست و پیرامونش مرغانی سپید ره پرواز در آمدند.

مقتل الحسین ۲/ ۱۰۱؛ الکامل فی التاریخ ۳/ ۲۹۶؛ إحقاق الحقّ ۱۱/ ۴۹۱.

۱۹ ـ چون حسین‌علیه‌السلام به شهادت رسید، کلاغی خود را در خونش انداخت و خود را بدان آغشت و در مدینه بر فراز دیوار خانهٔ فاطمه دخت حسین نشست.

مقتل الحسین ۲/ ۹۲؛ إحقاق الحقّ ۱۱/ ۴۹۲ ـ ۴۹۳.

۲۰ ـ چون حسین علیه السلام به شهادت رسید، جمعی بسیار از مردم نوحهٔ جنّ را بر آن حضرت شنیدند:

الا یـا عـینُ فـاحْتَفِلي بِـجُهدٍ   وَ مَنْ یبکي عَلَی الشُّهَدَاءِ بَعدي

ای دیده هر چه در توان داری گریه کن، چه بعد از من چه کسی بر شهدا می‌گرید

عَـلیٰ رهـطٍ تَـقُودُ هـمُ الـمَنایا   اِلیٰ مُـتَجَبِّرٍ فــي مُـلكِ عَـبْدٍ

بر آن گروه که مرگ آنان را به جای نامعلوم در حکومت عبدی می‌برد

أیُّهَا الْقـاتِلُونَ جَـهْلاً حُسَـیْناً   اَبْشِـروا بِـالْعَذٰابِ وَالتَّـنْکِیلِ

ای کسانی که حسین را از سر نادانی کشتید، شما را به عذاب کیفر بشارت باد

کُلُّ اَهْلِ السَّمٰاءِ یَدْعُو عَلَیْکُمْ   وَ نَـبِیٌّ مُـرْسَلٌ وَقَـبِیلٌ

همه آسمانیان و پیامبران و طوایف شما را نفرین کنند

قَدْ لُعِنْتُم عَلیٰ لِسانِ ابنِ داود   وَ مُوسیٰ وَ صٰاحِبِ الْإِنْـجِیل

حقا که از زبان فرزند داود (سلیمان) و موسی و عیسی بر شما نفرین فرستاده شد

خیر نساء الجنّ یبکین شجیات   ویلطمن خدوداً کالدنانیر نقیّات

ویلبسن ثیاب السّود القصیّات

بهترین زنان جنّ سیاهپوش از سر غم می‌گریند و بر صورتهای زیبایشان سیلی میزنند

* * *

والله ما جـئتُکُمْ حَتّیٰ بَصَرتُ بِـهِ   بِـالطَّفِ منعفر الخَـدَّینِ مُـنْحَوراً

سوگند به خدا نزد شما نیامدم تا آن که حسین را در کربلا دیدم که جبین بر خاک می‌سایید

وَحَـوله فَـتْیَةٌ تَـدمیٰ نُـحُورُهِم   مِثْلُ المَصٰابیحِ یَغْشَونَ الدّجی نُوراً

در پیرامون جوانانی که خون از گلوهایشان می‌جهید چونان چراغهایی که تاریکیها را روشن می‌نمود

کٰانَ الحُسیْن سِـراجاً یُسْتَضٰاء بِـهِ   اللهُ یَـعْلَمُ اِنّـي لمْ اَقُـلْ زُوراً

حسین چراغ تابانی است که از نورش بهره گیرند، خدا می‌داند که سخنی باطل نگفتم

ماتَ الحُسينُ غَريبَ الدارِ منفرداً ظامي الحَشاشة صادي القَلْبِ مَقْهوراً

حسین دور از خانه و تنها شهید شد، او را دل و وجود از تشنگی سخت می‌سوخت

مَسَحَ النَّبِيُّ جَبِينَه فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

پیامبر ﷺ بر چهرهٔ تابناکش دست کشیده بود و لذا گونه‌ای تابناک داشت

أَبَواهُ مِنْ عَلْيا قُرَيش جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُود

پدر و مادرش از طبقه والای قریش و نیایش بهترین نیاکان است

قَتَلُوكَ يَابْنَ الرَّسُول فَأَسْكَنُوا نَارَ الْخُلُود

تو را ای فرزند رسول کشتند و جاودانه در آتش جای گزیدند

عقَرَتْ ثَمُود ناقَة فَاسْتُؤْصِلوا وَ جَرَتْ سَوانِحُهُم بِغَيْرِ الْأَسْعَدِ

قوم ثمود با پی کردن ناقه ریشه‌کن شد، و إقبالِ آنان به إدبار گرائید

فَبَنُو رَسُولِ اللهِ أَعْظَمُ حُرْمَةً و أَجَلُّ مِن امّ الفَصِيلِ المُقْعد

حرمت آل رسول برتر و بالاتر از ناقهٔ صالح است

عَجَباً لَهُمْ لَمَّا أَتَوا لَمْ يَمْسَخُوا وَاللهُ يُملي لِلطُّغاةِ الجُحَّدِ

شگفتا که با کشتن فرزند پیامبر مسخ نشدند و خدا به طاغیان مهلت می‌دهد

المعجم الكبير: ۱۴۷؛ *ذخائر العقبى*: ۱۵۰؛ *تاريخ الاسلام* ۲/ ۳۴۹؛ *اسماء الرجال* ۲/ ۱۴۱؛ *سير اعلام النبلاء* ۳/ ۲۱۴؛ *آكام المرجان*: ۱۴۷؛ *نظم درر السمطين*: ۲۱۷ و ۲۲۳ و ۲۲۴؛ *الإصابة* ۱/ ۳۳۴؛ *مجمع الزوائد* ۹/ ۱۹۹؛ *البداية والنهاية* ۸/ ۱۹۷، ۲۳۱۶ و ۲۰۰؛ *تاريخ الخلفاء*: ۸۰؛ *الصواعق المحرقة*: ۱۹۴؛ *وسيلة المآل*: ۱۹۷؛ *مفتاح النجا*: ۱۴۴؛ *ينابيع المودّة*: ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۵۱، ۳۵۲؛ *الشرف المويد*: ۶۸ *كفاية الطالب*: ۲۹۴ و ۲۹۵؛ *المقتل* ۲/ ۹۵؛ *التذكرة*: ۲۷۹ و ۲۸۰؛ *تاريخ ابن عساكر* ۴/ ۳۴۱؛ *الخصائص الكبرى* ۲/ ۱۲۶ و ۱۲۷؛ *محاضرات الابرار* ۲/ ۱۶۰؛ *تاريخ الامم والملوك* ۴/ ۳۵۷؛ *الكامل في التاريخ* ۳/ ۳۰۱؛ *تهذيب التهذيب* ۲/ ۳۵۳؛ *البدء والتاريخ* ۶/ ۱۰؛ *اخبار الدول*: ۱۰۹؛ *نور القبس المختصر من المقتبس*: ۲۶۳؛ *تاج العروس* ۳/ ۱۹۶؛ *إحقاق الحق* ۱۱/ ۵۷۰-۵۸۹.

۲۱ ـ بعد از شهادت امام حسین(ع) بر سنگی این نوشته به دست آمد:

لَأبُدّ ان تَرد الْقِيَامة فاطمة   وَ قَمِيصُها بِدَمِ الْحُسَيْنِ ملطّخ

ناگزیر باید فاطمه «(ع)» با پیراهن آغشته به خون حسین به قیامت وارد شود

وَيْلٌ لِمَنْ شُفَعاؤه خصماؤه   وَالصّور فِي يَوْمِ الْقِيامَةِ يَنْفَخُ

وای بر آن کس که به گاه قیامت و دمیدن در صور شفیعانش دشمنانش باشند

التذکرة: ۲۸۴؛ *نظم درر السمطين*: ۲۱۹؛ *ينابيع المودّة*: ۳۳۱؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۵۶۹.

۲۲ ـ بر دیوار دَیری مکتوب بود:

أترجُو أمّة قَتَلوا حُسَيْناً   شفاعَة جَدّه يَومَ الْحِسابِ

آیا امّتی که حسین را کشتند شفاعت جدّش در روز حساب را امید می‌برند

از راهب پیرامون شعر و نویسنده‌اش پرسیدند، او گفت: پانصد سال قبل از بعثت پیامبرتان این شعر در آن‌جا نوشته شده بود.

تاريخ الاسلام والرجال: ۳۸۶؛ *الاخبار الطوال*: ۱۰۹؛ *حياة الحيوان* ۱ / ۶۰؛ *نور الأبصار*: ۱۲۲؛ *كفاية الطالب*: ۲۹۰؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۵۶۷ ـ ۵۶۸.

۲۳ ـ مردی از اهالی نجران حفره‌ای کند و در آن لوحی از طلا را یافت که بر آن مکتوب بود:

أتَرْجُوا أُمّة قَتَلَتْ حُسَيْناً   شفاعَة جدّه يَومَ الْحِسابِ

مفتاح النجا: ۱۳۵؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۵۶۶.

۲۴ ـ دیواری شکافته شد و کَفی نمایان گردید و بر آن با خون مکتوب بود:

أترجُو أمّة قَتَلَتْ حُسَيْناً   شفاعَة جَدّه يَومَ الْحِسابِ

تاريخ الخميس ۲ / ۲۹۹؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۵۶۷.

۲۵ ـ بعد از شهادت امام حسینؑ و بریدنِ سر مبارکش، در منزلِ اول که برای نوشیدن شراب نشستند، کفی و دستی از دیوار بیرون آمده و با قلمی آهنین با خون نوشت:

أترجُو أمّة قَتَلَتْ حُسَيْناً شفاعَة جَدِّه يَومَ الْحِسابِ

المعجم الکبیر: ۱۴۷؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ مقتل الحسین ۲ / ۹۳؛ محاضرالابرار: ۲ / ۱۶۰؛ کفایة الطّالب: ۲۹۱؛ تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۲؛ تاریخ‌الاسلام ۳ / ۱۳؛ جمع الزوائد: ۹ / ۱۹۹؛ البدایة والنهایة ۸ / ۲۰۰؛ الصواعق المحرقه: ۱۱۶؛ الخصائص الکبری ۲ / ۱۲۷؛ الطبقات الکبری ۱ / ۲۳؛ مجمع الفوائد ۲ / ۲۱۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ العرائس الواضحة: ۱۹۰؛ اسعاف الراغبین: ۲۱۷؛ ینابیع المودّة: ۲۳۰ و ۳۵۱؛ جالیةالکدر: ۱۹۸؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۶۱ ـ ۵۶۵.

۲۶ ـ بر سنگی که تاریخ کتابتش به هزار سال قبل از بعثت می‌رسید نگاشته شده بود: (در یکی از کلیساهای روم یا ششصد سال پیش از بعثت چنین مکتوب بود):

أیرجُو مَعْشَرٌ قَتَلَوا حُسَيْناً شفاعَة جَدِّه يَومَ الْحِسابِ

المعجم الکبیر: ۱۴۷؛ مقتل الحسین ۲ / ۹۳؛ کفایة الطّالب: ۲۹۰؛ البدایة والنهایة ۸ / ۲۰۰؛ مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۹؛ تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۲؛ التذکرة: ۲۸۳؛ نظم دررالسمطین: ۲۹۱؛ مآثر الانافة فی معالم الخلافة: ۱۱۷؛ ینابیع المودّة: ۳۳۱؛ مختصر تذکرة القرطبی: ۱۹۴؛ احقاق‌الحق ۱۱ / ۵۵۷ ـ ۵۶۰.

۲۷ ـ یکی از سپاهیانِ ابن زیاد در کربلا را پیامبرﷺ در خواب از خون حسین در چشمش کشید که کور شد.

نورالأبصار: ۱۲۳؛ الصواعق المحرقة: ۱۱۷ و ۱۹۴؛ اسعاف الراغبین: ۱۹۲؛ التذکرة: ۲۹۱؛ مقتل الحسین ۲ / ۱۰۴؛ رشفة الصادی: ۲۹۱؛ ینابیع المودة: ۳۳۰؛ إحقاق الحقّ: ۱۱ / ۵۵۲ ـ ۵۵۵.

۲۸ ـ ابو رجاء گوید: علی و اهل بیت را ناسزا نگوئید، همانا مردی از بنی الهجیم (همسایه‌ای از بلهجیم) به کوفه آمد و گفت: آیا این فاسق فرزند فاسق را نمی‌بینید که خدا او را کشت!!! و منظورش حسین بن علی علیه‌السلام بود و خدای او را با سپیدی در سیاهی چشمش کیفر داد و او نابینا گردانید.

المناقب احمدبن حنبل (خطّی)؛ المعجم الکبیر: ۱۴۵؛ تاریخ دمشق ۴ / ۴۳۰؛ کفایةالطالب: ۲۹۶؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۴؛ مجمع الزوائد ۹ / ۱۹۶؛ اخبارالدّول: ۱۰۹؛ المختار: ۲۲؛ تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳؛ سیراعلام النبلاء ۳/۲۱۳؛ تاریخ الاسلام ۲ / ۳۴۸؛ نظم درالسّمطین: ۲۲۰؛ مفتاح النجا: ۱۵۱؛ رشفة الصادی: ۶۳؛ ینابیع المودّة: ۲۲۰؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ احقاق‌الحق ۱۱ / ۵۴۷ـ۵۵۰.

۲۹ ـ از کشندگان حسین علیه‌السلام کسی بجا نماند مگر آن‌که به کیفری در دنیا چون کشته شدن، یا کوری، یا سیه‌رویی، یا زوال قدرت و سلطنت در مدتی کوتاه گرفتار شد.

التذکرة: ۲۹۰؛ نورالأبصار: ۱۲۳؛ اسعاف الراغبین: ۱۹۲؛ ینابیع المودّة: ۳۲۲؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۱۳.

۳۰ ـ مردی که بین حسین علیه‌السلام و آب حائل شده بود و امام با جملهٔ: «خدایا تشنه کامش فرما، خدایا تشنه‌اش دار»، نفرینش کرد، به حرارت در شکم و برودت در پشت مبتلا گردید و همچنان فریاد می‌کشید تا آن‌که شکمش چون شتر شکافته شد.

مقتل الحسین ۲ / ۹۱؛ ذخائرالعقبی: ۱۴۴؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۵؛ مجابی الدعوة: ۳۸؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۱۴ـ۵۱۵.

۳۱ ـ آنگاه که مردی به حسین علیه‌السلام گفت: به آتش بشارتت باد، امام وی را نفرین کرد و گفت: پروردگارا به آتش دراندازش، اسب آن مرد به جنبش درآمد و در خندقی در افتاد و پای او در رکاب گیر کرد و سرازیر شد و اسب رم کرد و سرِ آن نگون‌بخت را آن‌قدر به زمین و سنگ و درخت کوفت تا هلاک گردید.

تاریخ الأمم والملوک ۴ / ۳۲۷؛ المعجم الکبیر: ۱۴۶؛ مقتل الحسین ۲ / ۹۴؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ الکامل فی التاریخ ۲۸۹۳؛ کفایة الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ ینابیع المودّة: ۳۴۲؛ إحقاق الحقّ: ۱۱ / ۵۱۶ـ۵۱۹.

۳۲ ـ چون آب را از حسینؑ دریغ داشتند، مردی به امام گفت: آب را بنگر چون دلِ آسمان است و تو قطره‌ای از آن نخواهی چشید تا از عطش از پای درآیی، امام گفت: خدایا وی را با عطش هلاک فرما، او هر چه آب می‌نوشید سیراب نمی‌شد تا هلاک گردید.

الصواعق المحرقة: ۱۹۵؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۲۰.

۳۳ ـ اشخاصی که حسینؑ را از آب بازداشتند با نفرین امام با تشنگی هلاک گردیدند.

۳۴ ـ کورشدن و سقوط دست و پای مردی که می‌خواست بند شلوار امام حسینؑ را درآورد و این پس‌از زمانی بود که فاطمهؑ را در خواب دید و حضرت او را نفرین کرد.

۳۵ ـ قطع شدنِ دست مردی از آرنج که عمامهٔ امام حسینؑ را ربوده بود، او همواره با فقر و نگون‌بختی زیست تا هلاک گردید.

۳۶ ـ زائل شدن عقل و بسته شدنِ زبان مردی که می‌خواست بگوید: من قاتلِ حسین‌ام.

البدایة و النهایة ۸ / ۱۷۴؛ ینابیع المودّة: ۳۴۸؛ مقتل الحسین ۲ / ۳۴ـ۹۴ـ۱۰۳؛ تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۰؛ الکامل فی التاریخ ۳ / ۲۸۳؛ المعجم الکبیر: ۱۴۶؛ ذخائر العقبی: ۱۴۴؛ کفایة الطالب: ۲۸۷؛ وسیلة المآل: ۱۹۶؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۲۲، ۵۲۵، ۵۲۸و ۵۳۰.

۳۷ ـ کسی که شلوارِ امام حسین(ع) را ربود زمینگیر، و آن که عمّامه‌اش را برد مجذوم و آن که زره‌اش را برد دیوانه گردید، غباری سخت و تیره با باد سرخ در فضا برخاست که چیزی دیده نمی‌شد تا آن جاکه مردم گمان بردند عذاب بر آنان نازل شد.

مقتل الحسین ۲ / ۳۷؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۲۶.

۳۸ ـ آنگاه که سر مبارک حسین(ع) نزد یزید برده و پیش رویش نهاده شد، کفِ دستی از دیوار بدر آمد و روی آن چنین نگاشت:

أترجُو أُمّةٌ قَتَلَتْ حُسَيناً　　شَفاعَةَ جَدّهِ يومَ الْحِسابِ

غرر الخصائص الواضحة: ۲۷۶؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۴۶.

۳۹ ـ چون سرِ منحوس ابن‌زیاد و یارانش نزد مختار انداخته شد، ماری در بین سرها نمودار شد و از همه سرها گذشت تا آن که در دهان ابن زیاد داخل و از سوراخ بینی وی بیرون شد، و از سوراخ بینی او داخلِ سر و از دهانش بدر آمد و این کار را تکرار می‌کرد، و مردم می‌گفتند: عبیدالله ابن زیاد و یارانش در دنیا و آخرت خائب و خاسر و زیانکار شدند تا آن که ضجّهٔ ایشان از گریه بر حسین و فرزندان و یارانش برخاست.

صحیح الترمذی ۱۳ / ۹۷؛ مقتل الحسین ۲ / ۸۴؛ اسد الغابة ۲ / ۲۲؛ المعجم الکبیر: ۱۴۵؛ ذخائر العقبی: ۱۲۸؛ سیر اعلام النبلاء ۳ / ۳۵۹؛ مختصر تذکرة القرطبی: ۱۹۲؛ جامع الاصول ۱۰ / ۲۵؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۶؛ نظم درر السمطین: ۲۲۰؛ عمدة القاری ۱۶ / ۲۴۱؛ ینابیع المودّة: ۳۲۱؛ إسعاف الراغبین: ۱۸۵؛ نور الأبصار: ۱۲۶؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۴۲ـ۵۴۵.

۴۰ ـ حرمله به زشت‌ترین و سیاهترین چهره درآمد، و شبی بر وی نگذشت مگر آن که وی را در میان آتش شعله‌ور فرو می‌افکندند.

التذکرة: ۲۹۱؛ ینابیع المودّة: ۳۳۰؛ اسعاف الرّاغبین: ۱۹۲؛ نور الأبصار: ۱۲۳؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۳۱ـ۵۳۲.

۴۱ ـ مردی گفت: هیچ کس بر قتل امام حسین‌علیه السلام یاری ننمود مگر آن که قبل از مرگ به بلایی گرفتار آمد. در این هنگام پیری سالخورده گفت: من در کربلا (جزء سپاه کفر) بودم، و تا این ساعت با حادثه‌ای ناروا برنخوردم، در همان آن چراغ خاموش شد، پیرمرد برای تعمیر چراغ برخاست و در حین تعمیر، آتش او را فرا گرفت، و او به سوی فرات دوید و خود را در آن افکند، ولی بیشتر شعله‌ور شد تا آن که ذغال گردید.

مقتل الحسین: ۶۲؛ تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳؛ المختار: ۲۲؛ تاریخ دمشق ۴ / ۳۴۰؛ کفایة الطّالب: ۲۷۹؛ التذکرة: ۲۹۲؛ وسیلة المآل: ۱۹۷؛ نظم دررالسّمطین: ۲۲۰؛ سیراعلام النبلاء ۳ / ۲۱۱؛ الصّواعق المحرقة: ۱۹۳؛ ینابیع المودّة: ۳۲۲؛ مفتاح النجاء (خطّی)؛ إسعاف الراغبین: ۱۹۱؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۳۶ـ۵۳۹.

۴۲ ـ درختی که به اعجازِ پیامبر صلی الله علیه و آله بارور شده بود، بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام از ساقه‌اش خون تازه جوشیدن گرفت و برگهایش پژمرده و خشکید و از آن چون خونابه‌ای فرو می‌چکید.

ربیع الأبرار: ۴۴؛ التحفة العلیّة والآداب العلمیّة: ۱۶؛ مقتل الحسین ۲ / ۹۸؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۴۹۴ـ۴۹۷.

۴۳ ـ کاسه‌ای که از لشکرگاه امام حسین‌علیه السلام به غارت رفته بود به خاکستر تبدیل شد.

المعجم الکبیر: ۱۴۷؛ سیراعلام النبلاء ۳ / ۲۱۱؛ تاریخ الاسلام ۲ / ۳۴۸؛ تهذیب التهذیب ۲ / ۳۵۳؛ مقتل الحسین ۲ / ۹۰؛ ذخائرالعقبی: ۱۴۴؛ مجمع الزوائد: ۹ / ۱۹۷؛ الصواعق المحرقة: ۱۹۲؛ نظم دررالسّمطین: ۲۲۰؛ الخصائص ۲ / ۱۲۶؛ ینابیع المودّة: ۳۲۱؛ إحقاق الحقّ ۱۱ / ۵۰۳ـ۵۰۵.

۴۴ ـ گوشت شتری از لشگرگاه امام را در قبیله‌ای تقسیم کردند، ولی دیگ آتش گرفت.

چیزی از تَرَکهٔ امام حسین‌علیه‌السلام را بر دیگی نهادند، دیگ به آتش بدل شد.

گوشت شتری از لشگر امام که به غارت رفته بود چون حنظل تلخ گردید.

نظم دررالسمطین: ۲۲۰؛ *المحاسن والمساوی*: ۶۲؛ *المعجم الکبیر*: ۱۴۷؛ *مجمع الزوائد* ۹ / ۱۹۶؛ *تاریخ دمشق* ۴ / ۳۴۰؛ *تاریخ الاسلام* ۲ / ۳۴۸؛ *سیراعلام النبلاء* ۳ / ۲۱۱؛ *تهذیب التهذیب* ۲ / ۳۵۳؛ *الخصائص الکبری* ۲ / ۱۲۶؛ *تاریخ الخلفاء*: ۸۰؛ *مقتل الحسین* ۲ / ۹۰؛ *التذکرة*: ۲۷۷؛ *نورالأبصار*: ۱۲۳؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۵۰۶ـ۵۱۰.

۴۵ ـ بعد از شهادت حسین‌علیه‌السلام سر مبارکش نزد ابن زیاد آورده شد، پرسید: قاتلِ او کیست؟ مردی برخاست و گفت: من، و در همین هنگام چهره‌اش سیاه شد.

ذخائرالعقبی: ۱۴۹؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۵۴۰.

۴۶ ـ در دلِ شب از جایگاه سرِ مبارک امام نور به آسمان ساطع شد و بدین جهت راهبی اسلام آورد.

التذکرة: ۲۷۳؛ *مقتل الحسین* ۲ / ۱۰۲؛ *الصواعق المحرقة*: ۱۱۹؛ *رشفة الصادی*: ۱۶۴؛ *ینابیع المودّة*: ۳۲۵؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۴۹۸ـ۵۰۲.

۴۷ ـ صبح روز پس از شهادت امام حسین‌علیه‌السلام غذایِ مطبوخ در دیگها به خون و آبِ در ظروف به خون تبدیل گردید.

نظم دررالسمطین: ۲۲۰؛ *إحقاق الحقّ* ۱۱ / ۵۰۲.

۴۸ ـ هیچ زنی در عطریات به یغما رفته از لشگر امام بهره نگرفت، مگر آن که به پیسی گرفتار شد.

العقد الفرید ۲/۲۲۰؛ عیون الأخبار ۱/۲۱۲؛ إحقاق الحق ۵۱۱/۱۱.

آنچه تاکنون در این نوشتار آمد، اندکی است از بسیار که از کتبِ اهل سنت روایت شد و امّا از مصادر شیعه روایات زیاد از آیات بیّنات که بعد از شهادت امام حسین﷣ متحقّق شد به میان آمده که اندکی از آن را یادآور می‌شویم.

۴۹ ـ بعد از شهادت امام حسین﷣ جغد، سوگند یاد که دیگر در آبادی مسکن نگزیند و جز در خرابه جای نگیرد، همواره روزها را روزه‌دار بوده تا سیاهی شب دامن گُستَرَد. و آنگاه برای امام ناله سر می‌دهد، و قبل از شهادت امام جایگاه جغد در منازل و قصرها و خانه‌های آباد بود و بگاه غذا خوردنِ مردم به پرواز در آمده و پیش رویِ مردم نشسته و از آب و غذای آنان می‌خورد و می‌آشامید و به جایگاهش باز می‌گشت.

۵۰ ـ بعد از شهادت امام، کبوترِ خوش آهنگ هماره بر قاتلان حسین﷣ نفرین می‌کنند.

۵۱ ـ بعد از شهادت امام، آسمان خون و خاکستر بارید.

۵۲ ـ بعد از شهادت امام، از آسمان خاک سرخ بارید.

۵۳ ـ بعد از شهادت امام حسین﷣ مردم بیت المقّدس سنگی و یا کلوخی و یا صخره‌ای را برنداشتند، مگر آن که دیدند که از زیرش خون می‌چکد. دیوارها چون خون بسته سرخ بود، و سه روز از آسمان خونِ تازه بارید.

۵۴ ـ بعد از شهادت امام حسین﷣ چهار هزار فرشته فرود آمدند. آنان غبار آلوده و ژولیده تا روزِ قیامت ـ قیام قائم «عج» ـ بر او می‌گریند، و رئیس آنان فرشته‌ای منصور نام است.

۵۵ ـ بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام «سرخی‌ای» از سوی باختر و سرخی‌ای از جانب خاور برخاسته و بالا آمد، تا آن جا که نزدیک بود در میانهٔ آسمان به هم برسند.

۵۶ ـ بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام تا چهل روز مردم درنگ کرده (می‌دیدند که) خورشید بگاه طلوع و غروب سرخ فام بود و این گریهٔ آن بود.

۵۷ ـ بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام از آسمان خون بارید و شبنم آکنده از خون شد و هنگامی که شتران برای خوردن آب راهی جویبارها شدند آن را خون یافتند.

۵۸ ـ آسمان جز بر یحیی‌بن زکریّا و حسین‌علیه السلام نگریست و گریه‌اش چنین بود که چون به لباسی می‌رسید اثری چون اثر کک (کیک) از خون می‌گذاشت.

۵۹ ـ بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام هفت آسمان و هفت زمین با هرچه در آنهاست و بهشتیان و دوزخیان و آنچه دیده می‌شد یا قابل رؤیت نبود بر او گریستند.

۶۰ ـ بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام همه چیز بر او گریست، حتّی وحوش بیابان و ماهیان دریا، و پرندگان آسمان، آفتاب و ماهتاب و ستارگان و آسمان و زمین و مؤمنانِ انس و جنّ و همه فرشتگانِ آسمان و زمین و رضوان و مالک و حاملانِ عرش.

۶۱ ـ بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام شبانگاه تا بامداد وحوش بر قبرِ مبارکش گردن کشیده، نوحه سروده بر وی همی گریستند.

۶۲ ـ بعد از شهادت امام حسین‌علیه السلام تا چهل بامداد آسمان با خون و زمین با سیاهی و تیرگی و آفتاب با حمره گریستند، و کوهها پاره پاره و پراکنده، و دریاها منفجر گردیده، و آن فرشتگانِ درکنار قبر مبارک می‌گریند و از گریه آنان تمام فرشتگان آسمان و زمین و هوا می‌نالند.

۶۳ ـ امیرالمؤمنین‌علیه السلام چون این آیه را خواند: «فما بکت علیهم السّماء والأرض و ماکانوا منظرین»[1] حسین‌علیه السلام نزدش رسید، امیرالمؤمنین فرمود: حسین بزودی مقتول گردد و آسمان و زمین بر وی بگریند.

---

۱ ـ دخان / ۲۹؛ آسمان و زمین بر آنان نگریست و آنان از مهلت یافتگانند.

۶۴ ـ فاطمه علیها السلام بر حسین علیه السلام با ناله گریست.

۶۵ ـ بگاهِ شهادت حسین علیه السلام جنّیان بر وی نوحه سرایی کردند:

انّ الرّماح الواردات صُدورها　　نحو الحسَیْن، تقاتل التّـنزیلا

حقا که تیرهای پرتاب شده به سوی حسین در واقع قرآن را هدف گرفتند

و یُـهلّلون بأن قـتلت وإنّـما　　قـتلوا بِك التّکـبیر والتّـهلیلا

با کشتنت تهلیل گفتند و همانا با قتلِ تو آنان تکبیر و تهلیل را کشتند

فَکَـانّما قَـتَلُوا اَبَـاكَ مُـحَمَّداً　　صَلَّیٰ عَـلَیْهِ اللـهُ اَو جِـبْرِیلاً

پس گوئیا پدرت محمّد صلی الله علیه و آله را کشتند که خدا و جبرئیل بر او درود فرستاده‌اند

یابن الشّهید و یـا شـهیداً عـمّه　　خَـیْرَ الْـعمومة جَـعْفر الطّـیّار

ای شهیدی که بهترین عمویت جعفر طیّار نیز شهید شده است

عَجَباً لِـمصقول اَصَـابك وَحـدّه　　فِی الْوَجه منك وَ قَدْ عَلاكَ غُبار

عجبا از شمشیری که به گاه برخاستن غبار تیزیش بر تو فرود آمد

أیَا عَیْن جودی و لا تـجمدي　　وجودي عَلَی الْـهالِكَ السیّد

ای دیده از گریه دریغ مکن و بر سیّد (سیدالشهداء) گریه سر ده

فبالطّف أمسی صَـریعاً فـقد　　رزئـناالغـداة بأمـرٍ بـدي

در کربلا او شهید و ما عزادار اوییم

نِساء الجنّ یَبکین مِنَ الْحُزن شـجیّات　　وأسـعدن بِـنُوح لِـلنّساء الهـاشمیات

زنان جن با اندوه می‌گریند و با زنان هاشمیه در نوحه‌سرایی، هماهنگ

وَ یَنْدَبْنَ حُسیناً عَظُمَتْ تِلْكَ الرزیّات　　وَیَـلْطَمْنَ خُـدُوداً کَـالدّنانیر نـقیّات

وَ یَلْبَسْنَ ثِیابَ السُّودِ بَعْدَ القصبیّات

و در لباس سیاه بر حسین از سر مصیبتی بزرگ نوحه سرایند و بر چهره‌های زیبایشان سیلی می‌زنند

المناقب ابن شهر آشوب ۴ / ۷۵ به بعد، *کامل الزیارة*: از ۷۵ به بعد، *امالی صدوق* مجلس ۲۷؛ *علل الشرایع* ۱ / ۲۱۷، *امالی مفید*؛ *بحارالانوار* ۴۵ / ۲۰۱ ـ ۲۴۱ و مصادر دیگر که جداً زیادند.

مقتل نویسندگان
تا زمان 
سیّد بن طاووس

فقط یزید و همپالکیهایش نبودند که با حسینؑ جنگیدند، بلکه همهٔ حاکمان پس از یزید نیز در مقابل ارادتمندان ساحت قدس حسین شهیدؑ ایستادند و کوشیدند بر روی واقعهٔ کربلا پرده کشیده، یا آن را مخدوش سازند. لیکن پروردگار ابا دارد جز آن که نورش را به اتمام برد، اگر چه مشرکان آن را نپسندند، ولی از زمان وقوع واقعهٔ کربلا تا این هنگام بسیاری از افراد با آیینهای گونه گون و زبانهای ناهمگون دربارهٔ کربلا کتابها نوشته‌اند.

سوگمندانه از بیشتر کُتُبِ مقاتل کهن جز اسمی برجای نمانده است و یا بـه آتش کشیده شده و یا به سرقت رفته، و یا دستخوش تلف و نابودی گردیده است. و این از آن روست که از حسینؑ و قیامش نامی و نشانی بجای نماند تـا مـبادا آزادمـردان و آزادیخواهان از آن راه بگذرند و درس حرّیت بیاموزند و آنچه از مقاتل کهن به دست ما رسیده بسیار ناچیز است یا تاریخ از آنها نامی به میان آورده بسیار اندک است.

در این فصل نام کسانی برده می‌شود که از زمـان واقـعه کـربلا تـا زمـان سـیدبن طاووس و زمان تالیف این کتاب مقتل نوشته‌اند.

(۱) أبوالقاسم أصبغ‌بن نباتة مجاشعی تمیمی حنظلی.

او از خواصّ اصحاب امیرالمؤمنینؑ و از جمله شرطة الخمیس است که بعد از علیؑ عمری دراز یافت و بعد از ۱۰۰ هجری درگذشت.

او مقتلِ حسینؑ را نگاشته است، و ظاهراً باید نخستین کسـی بـاشد کـه مـقتلِ

حسین را نگاشته، والله اعلم.

الفهرست: ۳۷ ـ ۳۸ ش ۱۰۸؛ *الذریعة*: ۲۲ / ۲۳ ـ ۲۴ ش ۵۸۳۸.

(۲) أبومخنف لوط‌بن یحیی‌بن سعیدبن مخنف‌بن سالم أزدی غامدی.

او چهرهٔ شناخته شده و شیخِ اصحابِ اخبار در کوفه است، و از جعفربن محمّد علیه‌السلام، روایت می‌کند، و این سخن که: او از ابوجعفر علیه‌السلام روایت دارد، صحیح به نظر نمی‌رسد.

به نظر کشی او از اصحاب امیرالمؤمنین و حسن و حسین علیهم‌السلام است، لیکن صحیح آنست که پدرش از اصحاب علی علیه‌السلام است و خود، حضرت را ملاقات نکرده است.

او **مقتل الحسین ـ قتل الحسین** علیه‌السلام ـ را نگاشته است.

کتاب مقتل الحسین که اخیراً به نام ابی‌مخنف چاپ شده، بی‌تردید از او نیست. بلکه از آنِ متأخران می‌باشد. بعضی از متأخران این احتمال را می‌دهند که به قلم سیدبن طاووس باشد و او آن را از مقتل ابی مخنف گرفته در آن کاهش و یا افزایش داده است. از مقتل ابی‌مخنف جز آنچه طبری در تاریخش آورده است چیزی در دست ما نیست.

رجال نجاشی: ۳۲۰ ش ۸۷۵، *الفهرست*: ۱۲۹ ش ۵۷۳؛ *المعالم*: ۹۳ ـ ۹۴، ش ۶۴۹؛ *الذریعة* ۲۲ / ۲۷ ش ۵۸۵۹.

(۳) أبو أحمد عبدالعزیزبن یحیی‌بن أحمدبن عیسیٰ الجلودی.

از اصحاب ابو جعفر علیه‌السلام استاد جعفربن قولویه است. صاحبِ کتاب مقتل ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام است.

رجال نجاشی: ۲۴۰ ـ ۲۴۴ ش ۶۴۰؛ *الذریعة* ۲۲ / ۲۵ ش ۵۸۵۱.

(۴) ابو عبدالله ـ ابومحمّد ـ جابربن یزید جعفی.

عربی‌نژاد بوده، ابوجعفر و ابو عبدالله‌علیه‌السلام را زیارت کرده و در سال ۱۲۸ وفات یافت. او مقتل أبی‌عبدالله الحسین‌علیه‌السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۱۲۸ ش ۳۳۲، الذریعة ۲۲ / ۲۴ ش ۵۸۴۰.

(۵) عبدالله ابن أحمد ـ محمّد ـ بن أبي الدنیا.

از اهل تسنّن است و در سال ۲۸۱ هـ. ق. درگذشت. او کتاب مقتل الحسین‌علیه‌السلام را نوشته است.

الفهرست: ۱۰۴ ش ۴۳۸؛ المعالم: ۷۶ ش ۵۰۶؛ سیر اعلام النبلاء ۱۳ / ۴۰۳.

(۶) أبوالفضل سلمةبن الخطاب البراوستانی الأزدورقانی.

او کتاب مقتل الحسین‌علیه‌السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۱۸۷، ش ۴۹۸؛ الفهرست: ۷۹، ش ۳۲۴؛ المعالم: ۵۷، ش ۳۷۸؛ الذریعة ۲۲ / ۲۵، ش ۵۸۴۷.

(۷) ابوالحسن علیّ‌بن محمّد المدائنی.

عامّی مذهب بوده، کتابهایش نیکوست، وفاتش سال ۲۲۴ هـ. ق. است. او «مقتل الحسین‌علیه‌السلام» یا «سیره در مقتل الحسین‌علیه‌السلام» را نگاشته است.

الفهرست: ۹۵، ش ۳۹۵؛ المعالم: ۷۲، ش ۴۸۶.

(۸) ابو زید عمارةبن زید خَیوانی همدانی.

او کتاب مقتل الحسین‌بن علیّ‌علیه‌السلام را نوشته است.

رجال نجاشی: ۳۰۳، ش ۸۲۷؛ الذریعة ۲۲ / ۲۶، ش ۵۸۵۵.

(۹) احمدبن عبدالله بکری

صاحب کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین»ﷺ.

نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاهِ قرویین در شهر فاسِ مغرب ضمن مجموعه ۵۷۵/۳ با نام «حدیث وفات سیّدنا الحسین» موجود است.

(۱۰) ابو جعفر محمّدبن احمدبن یحیی‌بن عمران‌بن عبداللّه‌بن سعدبن مالک اشعریّ قمّی، معروف به دبة شبیب.

او کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسینﷺ» رانوشته است.

رجال النجاشی: ۳۴۸ـ۳۴۹، ش ۹۳۹؛ *الذریعة* ۲۲/۲۷، ش ۵۸۶۱.

(۱۱) ابو عبیدة معمّربن المثنی التیمی.

سیدبن طاووس در این کتاب از او روایت می‌کند، وفاتش ۲۱۰ هـ. ق. است. او کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسینﷺ» را نگاشته است.

الذریعة ۲۲/۲۸، ش ۵۸۷۳.

(۱۲) هشام‌بن محمّدبن السّائب‌بن بشربن زید.

عالِم به ایام مشهور به فضل و علم و اختصاصی ویژه به مذهب ما دارد. او کتاب مقتل الحسینﷺ را نوشته است.

رجال نجاشی: ۴۳۴ـ۴۳۵، ش ۱۱۶۶.

(۱۳) ابوالمفضّل نصربن مزاحم منقّری عطّار.

کوفی است و مستقیم الطریقة (شیعه)، وفاتش ۲۱۲ هـ. ق. است. او صاحب کتاب مقتل الحسینﷺ است.

رجال النجاشی: ۴۲۷ـ۴۲۸، ش ۱۱۴۸؛ *الفهرست*: ۱۷۱ـ۱۷۲،

ش ۷۵۱؛ *المعالم*: ۱۲۶، ش ۸۵۱؛ *الذریعة* ۲۲/۲۹، ش ۵۸۷۴؛ *فهرست ابن الندیم*: ۱۰۶

(۱۴) ابو عبدالله محمّدبن عمر واقدی مدنی بغدادی.

صاحب کتاب الآداب وفاتش ۲۰۷ هـ. ق. کتاب «مقتل ابی عبدالله الحسین علیه السلام» از اوست.

الذریعة: ۲۲/۲۸ ش ۵۸۶۹؛ *فهرست ابن الندیم*: ۱۱۱؛ *الوافی بالوفیات* ۴/۲۳۸.

(۱۵) أبوجعفر محمّد بن علیّ‌بن الحسین‌بن موسی‌بن بابویه قمی.

صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام».

الفهرست: ۱۵۶ـ۱۵۷، ش ۶۹۵؛ *المعالم*: ۱۱۱ـ۱۱۲، ش ۷۶۴؛ *الذریعة* ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۷.

(۱۶) محمّدبن علیّ‌بن فضل بن تمام‌بن سکین.

استاد ابن الغضائری و در طبقهٔ صدوق است، او ثقه، شریف، صحیح الاعتقاد و دارای تألیفات نیکو است. او صاحب کتاب «مقتل أبی عبدالله الحسین علیه السلام» است.

رجال النجاشی: ۳۸۵، ش ۱۰۴۶؛ *الذریعة* ۲۲/۲۸، ش ۵۸۶۸.

(۱۷) أبوعبدالله محمّد بن زکریابن دینار الغلابی.

مولای بنی غلّا، او چهره‌ای شناخته شده از وجود اصحابِ ما در بصره است. وفاتش در سال ۲۹۸ هـ. ق. اتفاق افتاد. او صاحب کتاب «مقتل الحسین علیه السلام» است.

رجال النجاشی: ۳۴۶ـ۳۴۷، ش ۹۳۶؛ *فهرست ابن الندیم*: ۱۲۱.

(۱۸) أبوجعفر محمّدبن يحيى الطيّار قمي.

شيخِ اصحاب ما در عصرش ثقه وعين و كثيرالحديث بود. كتاب **مقتل الحسين**عليه‌السلام از اوست.

رجال النجاشي: ۳۵۳، ش ۹۴۶.

(۱۹) ابن واضح اليعقوبي أحمدبن إسحاق.

اخباری شهير، صاحب تاريخ يعقوبی، متوفای بعد از ۲۹۲ يا سال ۲۸۴. او متأخر بر أبي‌مخنف است. كتاب «**مقتل الحسين**عليه‌السلام» از اوست.

الذريعة ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۳.

(۲۰) أبوإسحق إبراهيم‌بن إسحاق أحمری نهاوندی.

او شخصيتی پرتلاش بود و كتب او در كمال استواری است، قاسم‌بن محمّدبن همدانی از وی حديث استماع نمود. وی متوفای سال ۲۶۹ هـ. ق. می‌باشد. كتاب «**مقتل الحسين‌بن علی**عليهما‌السلام» از اوست.

الفهرست: ۷، ش ۹؛ *المعالم*: ۷، ش ۲۷؛ *رجال النجاشی*: ۱۹، ش ۲۱؛ *الذريعة* ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۴.

(۲۱) إبراهيم‌بن محمّدبن سعيدبن هلال‌بن عاصم‌بن سعدبن مسعود ثقفی.

زادگاهش كوفه و سكونتش در اصفهان بود، زيدی مذهب بود و بعد اثناعشری شد، وفاتش سال ۲۸۳ هـ. ق. اتفاق افتاد. مؤلّف كتاب مقتل الحسين‌عليه‌السلام است.

الفهرست: ۴ـ۵، ش ۷؛ *المعالم*: ۳، ش ۱؛ *رجال النجاشی*: ۱۶ـ۱۷، ش ۱۹؛ *الذريعة* ۲۲ / ۲۳، ش ۵۸۳۵.

(۲۲) أبوالحسين الشافعي.

صاحب مفيد در حديث، نجاشی بواسطهٔ استادش أحمدبن عبدالواحدبن عبدون

از او روایت می‌کند. کتاب **المقتل** از اوست.

الذریعة ۲۲ / ۲۱-۲۲، ش ۵۸۲۵.

(۲۳) ابن شهر آشوب.

أبوجعفر الحسینی در شرح شافیه از او روایت می‌کند. کتاب **المقتل** نگاشته اوست.

الذریعة ۲۲ / ۲۲، ش ۵۸۲۷.

(۲۴) محمّدبن حسن‌بن علی طوسی.

مصنف کتاب **مقتل الحسین**ؑ است.

الفهرست: ۱۵۹ - ۱۶۱، ش ۶۹۹؛ *المعالم*: ۱۱۴ - ۱۱۵ ش ۷۶۶، *الذریعة* ۲۲: ۲۷، ش ۵۸۶۳.

(۲۵) نجم‌الدّین جعفربن نجیب‌الدّین محمّدبن جعفربن أبي البقاء هبةالله بن نما حلّی.

متوفًا به سال ۶۴۵ هـ. ق. کتاب «مثیرالاحزان و منیر سبل الاشجان» در مقتل از اوست.

الذّریعة ۱۹ / ۳۴۹، ش ۱۵۵۹ - ۲۲ / ۲۲.

(۲۶) ابو عبید القاسم‌بن سلار - سلام - الهروی.

متوفًا به سال ۲۲۴ هـ. ق.

التحبیر ذهبی ۱ / ۱۸۵.

(۲۷) عبدالله‌بن محمّدبن عبدالعزیز بغوی.

متوفًا به سال ۳۱۷ هـ. ق. کتاب «**مقتل الحسین**ؑ» از اوست.

کشف الظنون ۲ / ۱۷۹۴.

(۲۸) عمربن حسن‌بن علی‌بن مالک شیبانی.

متوفّا به سال ۳۳۹ هـ. ق. کتاب «مقتل الحسین‌بن عليّ عليه السلام» نگاشته اوست.

معجم المؤلفين ۷ / ۲۸۲.

(۲۹) ضیاءالدّین أبوالمؤیّد الموفّق‌بن أحمد خوارزمی.

متوفّا به سال ۵۶۸ هـ. ق. دارای کتاب «مقتل الحسین عليه السلام» است که در دو جلد قطور جای گرفته.

(۳۰) ابوالقاسم محمودبن مبارک واسطی.

متوفّا به سال ۵۹۲ هـ. ق. مؤلف کتاب «مقتل الحسین عليه السلام» است.

=*إيضاح المكنون ۲ / ۵۴۰.*

(۳۱) عزّالدین عبدالرزّاق جزری.

متوفّابه سال ۶۶۱ هـ. ق. کتاب «مقتل الشّهید الحسین عليه السلام» از اوست.

(۳۲) سلیمان‌بن أحمد طبرانی.

متوفّا به سال ۳۶۰ هـ. ق. او مؤلف کتاب «مقتل الحسین عليه السلام» است.

ابن مندة در نهایة المعجم الکبیر جزوه‌ای رسا در ترجمهٔ حال طبرانی آورده و در صفحه ۳۶۲ شماره ۳۹ همین کتاب، کتاب مقتل الحسین را به نام طبرانی ثبت کرده است.

(۳۳) عليّ‌بن موسی‌بن جعفربن طاووس.

متوفّا به سال ۶۶۴ هـ. ق. همین کتاب «ملهوف علی قتلی الطفوف» از اوست. و کتاب «المصرع الشین في قتل الحسین عليه السلام» نیز نگاشتهٔ اوست.

شرح حال موجز سیّد بن طاووس



او سیّد رضی‌الدّین أبوالقاسم علیّ‌بن سعدالدّین أبی إبراهیم موسی‌بن جعفربن محمّدبن أحمدبن محمّدبن طاووس است.

نَسَبِ والایش از پدر به امام مجتبی علیه السلام و از مادر به امام حسین علیه السلام می‌رسد و از همین رو به ذوالحَسَبَیْن ملقّب گردیده است.

او به ابن‌طاووس معروف شد زیرا که یکی از نیاکانش به نام ابوعبدالله محمّدبن اسحاق‌بن الحسن خوش‌منظر با پاهایی نازیبا بود و از همین‌رو طاووسش خواندند و اولاد و احفادش بدین عنوان ملقب شدند.

او در نیمهٔ محرّم سال ۵۸۹ در حلّه متولّد شد، این قول که تولدش در رجب سال ۵۸۷ بوده سخنی ضعیف است.

ابن‌طاووس در حلّه نشو و نما یافت و مقدّمات را در آن جا فراگرفت. او تا سال ۶۰۲ در حلّه بود و نزد اساتید زیادی تلمّذ نمود و از جمعی دیگر اجازه گرفت، که از جملهٔ ایشانند:

پدرش سعدالدین موسی.

جدّش ورام‌بن ابی فراس نخعی. آن‌گونه که ابن طاووس می‌گوید پدر و جدّش ورام در تربیت وی بیشترین اهتمام را نموده، تقوی و تواضع را بدو آموختند.

ابوالحسن علی‌بن یحیی الخیاط ـ الحناط ـ سوراوی حلّی

حسین‌بن احمد سوراوی

اسعدبن عبدالقادر

محمّدبن جعفربن هبةالله

حسن‌بن علی الدّرابی

محمّد السوراوی

محمّدبن معد الموسوی

فخاربن معد الموسوی

حیدربن محمّدبن زید الحسینی

سالم‌بن محفوظ‌بن عزیزة الحلی

جبرئیل‌بن احمد السوراوی

علیّ‌بن الحسین‌بن احمد الجوانی

حسین‌بن عبدالکریم الغرویّ

محمّدبن عبدالله بن علیّ‌بن زهرة الحلبی

ابن طاوس نزد اساتیدی غیر شیعه تلمذ کرد و از آنان اجازت گرفت و فضیلت شیعه را در روایت از آنان توجیه فرمود، که از جمله آنانند:

محمّدبن محمود النجّار.

مؤیّدالدّین محمّدبن محمّد قمی.

ابن طاووس با زهرا خاتون دختِ وزیر شیعی ناصربن مهدی ازدواج فرمود، و بدین ازدواج راغب نبود، چه وصلت با چنین خانواده‌ها گرایش به دنیا را در پی دارد. و ما از حال مشارالیها اطلاعِ کافی نداریم. ما نمی‌دانیم آیا او برای سیّد فرزندی آورد یا خیر. فرزندانِ معروف سیّد همگی از امّ ولدها بودند.

سیّد ارتباط نیکویی با متصدیان حکومت چون وزیر علقمی محمّدبن احمد و برادران وی و پسرش داشت.

سید روابط حَسَنه‌ای با خلیفه مستنصر عباسی داشت، تا آن جاکه خلیفه در جانب شرقی شهر خانه‌ای برای سیّد مهیّا ساخته بود.

خلیفه تلاش ورزید که سیّدبن طاووس را به مسائل سیاسی کشانده و نقابتِ تمامِ

طالبییّن را به عهدهٔ وی گزارد که سیّد بشدت امتناع ورزید.

مستنصر کوشید سیّد را به عنوان سفیر نزد حاکم مغول گسیل دارد که این را هم نپذیرفت.

نخستین فرزند سیّد در ۹ محرّم ۶۴۳هـ.ق. در حلّه متولّد گردید، و فرزند دوم سیّد در ۸ محرّم سنه ۶۴۷ در نجف به دنیا آمد.

آنچه از کتبِ سیر و تراجم به دست می‌آید این است که سیّد در ۶۴۱هـ.ق. به حلّه بازگشت و در ۶۴۵هـ.ق. به نجف رفت و از آن جا در ۶۴۹به کربلا رفت و در ۶۵۲به عزمِ سامره بارِ سفر بربست و هنگام رسیدن به بغداد در همان جا رحل اقامت افکند، و هنگام سقوط بغداد به دست مغول، سیّد در بغداد بود.

چون هلاکوخان وارد مستنصریه شد از علماء این مسأله را پرسید که: آیا حاکمِ مسلمان ظالم افضل است یا حاکم کافر عادل؟ کسی به این پرسش پاسخی نداد جز سیّد که فرمود: حاکم کافرِ عادل افضل است و در این فتویٰ بقیهٔ علماء از سیّد تبعیّت کردند.

روشن است که این فتوایِ سیّد از باب تقیّه برای حفظ جان مسلمانان بود، چه خدا می‌داند اگر این فتویٰ نبود معلوم نیست آیا در بغداد مسلمانی جانِ سالم بدر می‌برد یا نه.

در ۱۰ ماه صفر سال ۶۵۶ بود که هلاکو سیّدبن طاووس را احضار کرده و بـه وی امان داد و سیّد به حُلّه رفت.

در ۹ محرم ۶۵۸ سیّد در نجف در خانه‌اش بود.

و در ۱۴ ربیع‌الاول سال ۶۵۸ در بغداد در خانه‌اش بود.

آمده است که: هلاکو نقابتِ علویان را در سال ۶۵۶ـ ۶۶۱ـ به سیّد داد و ظاهر آن است که در ۶۵۶ نقابت بغداد و در ۶۶۱ نقابت همه طالبیان را بدو داد.

سیّد در ابتداء از پذیرفتن نقابت سرباز زد لیکن شیخ نصیرالدین طوسی بدو اعلام کرد که نپذیرفتن آن موجب مرگش می‌گردد و بدین‌ترتیب سیّد بناچار پذیرفت.

در بامداد روز دوشنبه ۵ ذی‌القعدة ۶۶۴ هـ. ق. در بغداد رحلت نمود، و آرزوی دیرینش که دفنِ در نجف بود با دفنِ در نجف تحقق یافت.

راهیابی به زندگی سیّدبن طاووس در دوران پایانی زندگی او بسیار دشوار است. برخی گویند: در سمتِ نقابت وفات نمود، چنان که گفته شده: در اواخر عمر از نقابت عزل گردیده بود، یا او و برادرش را شهید کردند.

سید قسمتِ اوّلِ کتاب الملاحم خود را در ۱۵ محرّم ۶۶۳ هنگام خروج از بغداد به عزمِ زیارتِ نجف و توقفش در حلّه نوشت.

در جمادی‌الاولی ۶۶۴ هـ. ق. به بعضی از شاگردانش اجازه داد.

این که ابن طاووس در سال ۶۲۷ هـ. ق. به قصدی جز زیارت خانهٔ خدا از عراق خارج شده باشد به ما نرسیده است.

وضعِ مالی سیّدبن طاوس، خوب بود و در وصیت به فرزندانش یادآور شد که به دلیلِ تأسّی به پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام طلا و نقره به ارث ننهاده، و املاک و باغاتی را به یادگار گذارد.

معروف است که سیّد صاحب کرامات بوده که بعضی را در نوشته‌هایش آورده و پاره‌ای دیگر را شرح حال‌نویسان او آورده‌اند، تا آن جا که گفته می‌شد: او ارتباط مستقیم با حجةالمنتظر عجل‌الله فرجه داشت، و گفته شده که اسم اعظم به وی اعطا گردیده لیکن اجازه نداشت آن را به فرزندانش بیاموزد.

ابن طاووس را سه برادر بود:

شرف‌الدین أبوالفضل محمّد

عزّالدّین حسن.

جمال‌الدّین أبوالفضائل احمد پدر غیاث‌الدّین عبدالکریم.

ابن طاووس چهار دختر داشت که نام دو نفر آنها در کتابها آمده است.

شرف الاشراف.

فاطمه.

سیّد همواره از دخترانش با مباهات یاد می‌کرد، زیرا قرآن را از حفظ داشتند. شرف الاشراف در ۱۲ سالگی و فاطمه پایین‌تر از ۹ سالگی قرآن را حفظ نمودند، و سیّد دو نسخه قرآن برای آن دو وصیت کرد.

سیّد را وصایای زیادی است که فرزندانِ خود و شیعیان را به ملازمت تقویٰ و ورع و عزلت از مردم در حدّ امکان تشویق می‌کرد، چه اختلاط با مردم موجبِ دوریِ از خدای متعال می‌گردد.

سیّدبن طاووس دارای کتابخانهٔ معظمی بود که برایش فهرست تألیف گردید، و از کتابخانه‌های مهمی است که در تاریخ ثبت است.

سیّدبن طاووس همواره بر التزام به تقویٰ و پایبندی به اخبار رسیده از پیامبر و اهل‌البیت علیهم الصّلاة والسّلام تشویق می‌کرد، چه، اخبار منبع اصیل معرفت دین است.

سیّد تألیفاتی سودمند در علوم گوناگون دارد که از آن جمله است:

الامان من اخطار الأسفار والزمان

أنوار اخبار أبی عمر الزاهد.

الأنوار الباهرة في انتصار العترة الطاهرة.

الأسرار المودعة في ساعات الليل والنهار.

أسرار الصلوة و أنوار الدعوات.

ثمرات المهجة في مهمات الاولاد.

البشارات بقضاء الحاجات علىٰ يد الأئمة بعد الممات.

الدروع الواقية من الاخطار.

فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل اليوم و اللّيل.

فرج المهموم فی معرفة الحلال و الحرام من علوم النجوم.

فرحة الناظر و بهجة الخواطر.

فتح الأبواب بين ذوی‌الالباب و ربّ الأرباب فی الاستخارة و ما فيها من وجوه

الصّواب.

فتح الجواب الباهر في خلق الكافر.

غياث سلطان الورى لسكّان الثرى.

الإبانة في معرفة أسماء كتب الخزانة.

إغاثة الداعي و إعانة الساعي.

الإجازات لكشف طرق المفازات.

الإقبال بالأعمال الحسنة.

الإصطفاء في أخبار المملوك والخلفاء.

جمال الأسبوع في العمل المشروع.

الكرامات.

كشف المحجة لثمرة المهجة.

لباب المسرّة من كتاب ابن أبي قرّة.

الملهوف على قتلى الطفوف.

المنامات الصادقات.

سالك المحتاج إلى مناسك الحاجّ.

المضمار للسباق واللحاق بصوم شهر إطلاق الأرزاق وعتاق الأعناق.

مصباح الزائر و جناح المسافر.

مهج الدّعوات و منهج العنايات.

محاسبة النفس.

المهمات في إصلاح المتعبد وتتمّات لمصباح المتهجّد.

المجتنىٰ من الدعاء المجتبىٰ.

مختصر كتاب ابن حبيب.

المنتقىٰ في العوذ و الرّقىٰ.

المواسعة والمضايقة.

القبس الواضح من کتاب الجلیس الصالح.
ربیع الألباب.
ريّ الظمآن من مرويّ محمّدبن عبداللّهبن سلیمان
روح الأسرار و روح الأسمار.
السعادات بالعبادات الّتي لیس لها أوقات معيّنات.
سعد السّعود للنفوس.
شفاء العقول من داء الفضول في علم الأصول.
التّحصیل من التّذییل.
التّحصیل من أسرار مازاد من أخبار کتاب الیقین.
التمام لمهام شهر الصّیام.
تقریب السالك إلی خدمة المالك.
الطرائف في معرفة مذاهب الطّوائف.
التراجم فیما نذکره عن الحاکم.
التعریف للمولد الشریف.
التّشریف بالمنن في التعریف بالفتن.
التّشریف بتعریف وقت التکلیف.
التّوفیق للوفاء بعد تفریق دارالفناء.
طُرَفٌ من الأنباء و المناقب في شرف سیّد الأنبیاء و عترته الأطایب.
الیقین في اختصاص مولانا عليّ علیه السلام بإمرةالمؤمنین.
زهر الربیع في أدعیة الأسابیع

این کوته‌نوشت، شرحی فشرده از زندگی مبارک و پربار سیّد بود که از کتب عدیده برگزیدیم و اهمّ آن نوشتار آل‌یاسین دربارهٔ زندگی و تألیفات و کتابخانهٔ سیّدبن طاووس و نوشتار دوم از اتان کلبرک پیرامون کتابخانه و احوال و آثار سیّد به زبان انگلیسی می‌باشد که اخیراً به زبان فارسی ترجمه گردیده است.



سید بن طاووس در آثار دانشمندان

دانشمندانی که در کتب خود
از سیّدبن طاووس سخن به میان آورده‌اند

۱ ـ المیرزا عبدالله : ریاض العلماء ۴ / ۱۶۱ .

۲ ـ عليّ‌بن انجب‌بن الساعی : تاریخ ابن الساعی .

۳ ـ خوانساری : روضات الجنّات ۴ / ۳۲۵ ـ ۳۳۹

۴ ـ المجلسی : بحارالأنوار ۱ / ۱۲ ـ ۱۳، ۱۰۷ / ۳۴ و ۳۷ ـ ۴۵ و ۶۳ و ۲۰۸

۵ ـ ابن الطقطقی : تاریخ الفخری : ۱۳ .

۶ ـ مشارکة العراق في نشر التراث : شماره ۵۸.

۷ ـ مجلة الزهراء : ۲ / ۶۳۵.

۸ ـ مجلة المجمع العلمی العراقي : ۱۲ / ۱۹۲

۹ ـ مجلة معهد المخطوطات : ۴ / ۲۱۶.

۱۰ ـ عبدالحسین الأمینی : الغدیر ۴ / ۱۸۷ .

۱۱ ـ محمّد هادی الأمینی ، معجم رجال الفکر والأدب في النجف ۱ / ۸۰ ـ ۸۲.

۱۲ ـ جواد الشهرستانی : مقدمة کتاب الامان : ۴ ـ ۸.

۱۳ ـ الحرّ العاملی : أمل الآمل ۲ / ۲۰۵.

۱۴ ـ عليّ العدنانی : مقدمة کتاب نبأ المقالة الفاطمیة : ۱۲ ـ ۲۱.

۱۵ ـ اتان کلبرگ : کتابخانه و آثار و احوال ابن طاووس «که به زبان انگلیسی تألیف و در

سال ۱۴۱۳ هـ. ق. در قم به فارسی ترجمه و در ۷۷۱ صفحه منتشر گردیده است.

۱۶ـ محمّد الحسّون: مقدمة کتاب کشف المحجّة: ۱۵ ـ ۳۴.

۱۷ـ حامد الخفاف: مقدّمة کتاب فتح الأبواب: ۹ ـ ۴۱.

۱۸ـ کمال‌الدین عبدالرزّاق‌بن الفوطی: الحوادث الجامعة و التجارب النافقة في المأة السابقة: ۳۵۰ و ۳۵۶ (در این که این کتاب از ابن الفوطی باشد نظر و تأمل است).

تلخیص مجموع الآداب ۵/ ۴۸۹ و ۵۴۷.

۱۹ـ ابن عنبة: عمدة الطالب في أنساب آل أبي طالب: ۱۹۰ ـ ۱۹۱.

۲۰ـ الطّریحي: مجمع البحرین ۴/ ۸۳ طوس.

جامع المقال فیما یتعلق باحوال الحدیث و الرجال: ۱۴۲.

۲۱ـ الشیخ یوسف البحراني: لؤلؤة البحرین: ۲۳۵.

الکشکول ۱/ ۳۰۶ـ۳۰۷، ۲/ ۱۹۶.

۲۲ـ التفریشي: نقد الرجال: ۲۴۴.

۲۳ـ محمّد أمین الکاظمی: هدایة المحدّثین إلی طریقة المحمّدین: ۳۰۶.

۲۴ـ سرکیس: معجم المطبوعات ۱/ ۱۴۵.

۲۵ـ الأردبیلی: جامع الرواة ۱/ ۶۰۳.

۲۶ـ أبوعلی محمّدبن اسماعیل: منتهی المقال في أحوال الرجال: ۲۲۵ و ۳۵۷.

۲۷ـ الوحید البهبهاني: التعلیقة: ۲۳۹.

۲۸ـ الدزفولی: مقابس الأنوار: ۱۲ و ۱۶.

۲۹ـ النوری: مستدرك الوسائل ۳/ ۴۶۷ ـ ۴۷۲.

۳۰ـ البغدادی: هدیة العارفین ۵/ ۷۱۰.

ایضاح المکنون ۳/ ۷۶ و ۷۷، ۹۰، ۱۱۰، ۲۰۲، ۳۴۰، ۳۶۵، ۴۷۱، ۵۴۸، ۴/ ۱۶، ۸۲، ۸۳، ۱۵۱، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۸۶، ۳۶۶، ۴۱۷، ۴۳۰، ۴۳۹، ۴۹۲، ۴۹۵، ۶۰۹، ۶۷۳ و ۷۳۱.

۳۱ـ مامقاني: تنقیح المقال: ۲/ ۳۱۰.

۳۲ـ القمی: الکنی والألقاب ۳۲۷/۱، هدیة الأحباب: ۷۰.

۳۳ـ سفینة البحار ۹۶/۲.

۳۴ـ الفوائد الرضویة: ۴۳، ۱۰۹، ۱۹۹، ۳۱۲، ۳۳۴، ۳۳۸ و ۳۸۶.

۳۵ـ الطهراني: الأنوار الساطعة في المائة السابقة (طبعات أعلام الشیعة): ۱۰۷، ۱۱۶ و ۱۶۴.

۳۶ـ مصفی المقال: ۳۰۱.

۳۷ـ الذریعة ۵۸/۱، ۱۲۷، ۲۲۲، ۳۶۶، ۳۹۶ و ۲۰/۲، ۴۵، ۴۹، ۵۶، ۵۹، ۱۲۱، ۲۴۹، ۲۶۴، ۳۹۲، ۴۱۸ و ۱۱۱/۳، ۱۱۳، ۱۵۹، ۳۰۳، ۳۹۶، ۳۹۸ و ۱۱۵/۴، ۱۳۰، ۱۸۹، ۱۹۷، ۲۱۵، ۴۵۴، ۵۰۰ و ۱۲۹/۵، ۱۷۰، ۲۳۶ و ۲۶۰/۶ و ۱۰۰/۷ و ۱۴۶/۸، ۱۹۰ و ۷۵/۱۰ و ۱۰۹/۱۱، ۲۶۲ و ۷۳/۱۲، ۱۰۱، ۱۱۹ و ۱۴۰/۱۴، ۲۰۵ و ۱۵۴۱۵، ۱۶۱، ۲۴۲ و ۷۳/۱۶، ۱۰۳، ۱۰۸، ۱۱۳، ۳۰۲، ۳۰۳، ۴۰۷ و ۳۶/۱۷، ۲۸۹ و ۵۸/۱۸، ۶۹، ۷۶، ۹۵، ۲۷۴، ۲۸۱، ۳۲۶، ۳۸۹ و ۳/۱۹ و ۱/۲۰، ۶۸، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۸۳، ۲۹۶، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۳۰، ۳۸۰ و ۱۲/۲۱، ۲۰، ۲۳، ۱۰۷، ۱۱۸، ۱۳۵ و ۱۸۹/۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۷۶، ۳۳۸ و ۸/۲۳، ۱۶۱، ۲۲۲، ۲۷۲، ۲۷۷، ۲۸۷، ۲۹۹ و ۶۳/۲۴، ۱۵۸، ۱۷۷، ۲۷۰ و ۸/۲۵، ۱۰۵، ۲۲۴، ۲۷۹ و ۲۱۰/۲۶، ۲۴۹ و ۲۷۰.

۳۸ـ الأمین: أعیان الشیعة ۳۵۸/۸.

۳۹ـ الخوئي: معجم رجال الحدیث ۱۸۸/۱۲.

۴۰ـ الزرکلي الأعلام ۲۶/۵.

۴۱ـ کحّاله: معجم المؤلّفین ۲۴۸/۷.

۴۲ـ آل یاسین: السیّد عليّ آل طاووس حیاته، مؤلفاته، خزانة کتبه، ۵۸ صفحه.

۴۳ـ عبدالرزاق کمونه: موارد الاتحاف في نقباء الأشراف ۱۰۷/۱ـ ۱۱۰.

۴۴ـ یعقوبی: البابلیات ۶۴/۱ـ ۶۶.

۴۵ـ حاجی خلیفة: کشف الظنون: ۱۶۶، ۷۵۲، ۱۶۰۸، ۱۹۱۱.

۴۶ـ الأنصاريّ: مقدّمة كتاب اليقين: ۵۳ـ ۸۴.

۴۷ـ محمّد حسن الزنوزی: رياض الجنّة ۱/ ۲۱۹ـ ۲۲۴.

۴۸ـ المدرس: ريحانة الأدب ۸/ ۷۶ـ ۷۹.

۴۹ـ مشار: مؤلفين كتب چاپى ۴/ ۴۱۳ـ ۴۱۷.

۵۰ـ الصدر: تأسيس الشيعة: ۳۳۶.

۵۱ـ افرام: دائرة المعارف ۳/ ۲۹۶.

۵۲ـ مجلة مجمع العلم العربی دمشق: ۲۸/ ۴۶۸.

۵۳ـ ابن داود: الرجال: ۲۲۶ـ ۲۲۸.

۵۴ـ الشّهيد الثاني: حقائق الايمان: ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۷، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۶۰ و ۲۶۷.

۵۵ـ بروكلمان: ذيل ۱/ ۹۱۱ـ ۹۱۳.

۵۶ـ نامه دانشوران ۱/ ۱۶۱ـ ۱۶۸.

منابع فراوان ديگرى نيز هست كه به همين مقدار بسنده مى‌شود.

مى‌توان با مطالعهٔ آثار خود ابن طاووس با زندگى او آشنا شد، زيرا او در لابلاى كتابهايش به لايه‌هاى بسيارى از زندگى خود اشاره كرده است كه برخى از آنها را يادآور مى‌شويم:

۱ـ الإقبال: ۳۳۴، ۵۲۷، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸ و ۷۲۸.

۲ـ الأمان: ۱۰۷، ۱۱۶، ۱۴۳.

۳ـ الإجازات لكشف طرق المفازات، در جلد ۱۰۷/ ۳۷ـ ۴۵ بحار علاّمهٔ مجلسى بخشى از آن را آورده است.

۴ـ جمال الأسبوع: ۲، ۲۳، ۱۶۹، ۱۷۰ و ۱۷۲.

۵ـ مهج الدعوات: ۲۱۲، ۲۵۶، ۲۹۶ و ۳۴۲.

۶ـ كشف المحجّة: ۴، ۸۶، ۱۰۹، ۱۱۲ـ ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۵ و ۱۲۷، ۱۳۰ـ ۱۳۲، ۱۳۴ـ ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۵۱ و ۱۹۳.

۷ـ اليقين: ۵، ۴۵، ۷۹ـ ۸۱، ۱۷۸ و ۱۹۱.

۸ـفلاح السائل: ۲، ۵، ۶، ۱۴ـ۱۵، ۶۸، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۱۹۴، ۲۴۶، ۲۶۴، ۲۶۹ و ۲۷۰.

۹ـسعدالسّعود: ۳، ۲۵ـ۲۷، ۲۳۲ـ۲۳۳.

۱۰ـالملاحم والفتن: ۸۱، ۸۲و ۹۲.

۱۱ـفتح الأبواب: ۲۲۳، ۲۳۷، ۲۶۴ و ۳۲۸.

۱۲ـفرج المهموم: ۱، ۱۴۶، ۱۲۶ ۱۲۷ و ۱۸۷.

به علاوهٔ کتابهای دیگری که سیّد نگاشته است و در بیشتر آنها زوایای بسیاری از زندگیش را یادآور شده که اگر همهٔ آنها گردآورده شود کتابی مستقل پیرامون زندگی ابن طاووس به قلم خود او فراهم می‌آید.

پیرامون این کتاب



تعلّق این کتاب به سیّدبن طاووس

سید بن طاووس این کتاب را در الاقبال: ۵۶۲، و کتاب کشف المحجّة: ۱۹۴ از آنِ خود دانسته است.

او در کشف المحجّة گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» که دربارهٔ شهادت حسین عليه السلام به نگارش درآمده در ترتیب و تلفیق از امور شگفتی بهره‌مند است و آن همان فضل خداوندی است که مرا بر نگارش آن ره نمود.

او در کتاب اجازاتش آن چنان که در بحار ۱۰۷ / ۴۲ نیز آمده می‌گوید: کتاب «الملهوف علی قتلی الطفوف» را در حالی تصنیف کردم که، کسی را نمی‌شناسم در چنین کتابی از من پیشی گرفته باشد، و کسی که بر این کتاب آگاهی داشته باشد بر مفهوم این سخن آگاه است.

از جمله دلایل تعلّق این کتاب به سیّد آن است که نام نویسنده کتاب در مقدمهٔ همین کتاب آمده است. نیز هر کس با شیوهٔ نگارش سیّد آشنایی داشته باشد درمی‌یابد که این کتاب از آنِ اوست.

مصنّف در آخرِ این کتاب می‌گوید: کسی که ترتیب و انسجام این کتاب با همه اختصار و کوچکی حجم آن آگاه باشد می‌داند که این کتاب بر امثال خود امتیاز و فضیلت دارد. شیخ طهرانی در الذریعة ۱۸ / ۳۸۹ شماره ۵۷۶، ۲۲ / ۲۲۳ و بروکلمان ذیل ۱ / ۹۱۲ ش ۵ این کتاب را به سیّد نسبت داده‌اند.

اتان کلبرک در نوشتارِ خود کتاب را از سیّدبن طاووس دانشته می‌گوید: لهوف از اشهر مؤلفات سیدبن طاووس است.

و نیز می‌گوید: این کتاب بارها چاپ و با فارسی نیز ترجمه گردیده است. او گوید: لهوف عبارت از نقل اصل حوادثِ مربوط به واقعه کربلا و رویدادهای پس از آن است و اکثرِ داستان را از راوی غیر معروف آورده تا در عاشورا خوانده شود.

کلبرک متذکّر گردیده است: از کُتُبِ سیّد یکی نیز کتاب «المصرع الشین فی قتل الحسین» است و این در جایی گفته نشده است و تنها دلیل آن این است که نسخهٔ خطّی آن در لیدن تحت شماره ۷۹۲ موجود می‌باشد.

او احتمالاتی را برمی‌شمرد و مقایساتی بین المصرع الشین و مقتل چاپی منسوب به أبی‌مخنف می‌نماید که براساس آنها ممکن است این دو از نظر ورود یکی باشند.

اتان کلبرک احتمال می‌دهد که: سیّدبن طاووس بر مقتلِ أبی مخنف اعتماد کرده و بر آن افزوده، مرتبش ساخته و آن را المصرع الشین نامیده است.

بر این اساس مقتلِ چاپیِ منسوبِ به أبي مخنف همان کتابی است که سیّد مرتب کرده و بر آن افزوده است.

گفته می‌شود: المصرع الشین و لهوف دو کتاب‌اند گرچه در مواردی اتّحاد بین آن دو دیده می‌شود.

به نوشتار اتان از سیّدبن طاووس ۷۶ـ۷۸ رجوع گردد.

شیخ محمّد حسن آل یاسین در نوشتار خود از ابن طاووس: ۱۸ این کتاب را منسوب به سیّد دانسته می‌گوید، در ایران و نجف چند بار به چاپ رسید.

به هر حال بی‌تردید ملهوف از آنِ سیّد است و غیر از کتاب «المصرع الشین» است که وی از مقتل أبی مخنف گرفته، اگر چه بین آن دو تشابهاتی دیده می‌شود.

نام کتاب

این کتاب با نامهای مختلف آمده و تمام آن به اختلاف نسخه‌ها و خود مؤلف

بازمی‌گردد، زیرا مؤلّف برای کتبِ خود اسامی گوناگون، یا نامی واحد را با تغییر برگزیده است. اسامی کتاب حاضر آن گونه که در خطیها و منابع آمده به این شرح است:

۱ـ اللهوف علی قتلی الطفوف.

۲ـ الملهوف علی قتلی الطفوف.

۳ـ الملهوف علی قتل الطفوف.

۴ـ اللهوف في قتلی الطفوف.

۵ـ الملهوف علی أهل الطفوف.

۶ـ المسالك في مقتل الحسین﵇ آن گونه که بر جلد نسخه (ر) آمده، بر این اساس که ابن طاووس در مقدمه‌اش می‌گوید: و آن را بر سه مسلک وضع کردم.

شیخ طهراني در الذریعة ۲۲ / ۲۲۳ اللهوف علی قتل الطفوف را اشهر می‌داند.

ما نام کتاب را براساس نسخهٔ معتمد «ر» «الملهوف علی قتلی الطفوف» برگزیدیم چنان که در کشف المحجّة: ۱۹۴ و اجازات بحار ۱۰۷ / ۴۲ و دیگر آثار او همین نام آمده است.

نُسَخِ کتاب

این کتاب به دلیل اهمّیّت و بافت آن بر شیوه‌ای لطیف، با استقبال نسخه‌برداران روبرو گردید، زیرا علماء را بدان نیاز بوده و نسخه‌های زیاد از آن را در کتابخانه‌های جهان می‌بینیم، از جمله:

۱ـ کتابخانهٔ بزرگ و عمومی آیة الله مرعشی﵀ تحت شماره ۶۰۶۸، رساله سوم کاتب محمّد تقی‌بن‌آقا محمّدصالح، تاریخ‌کتابت ۱۳۰۳ هـ.ق، فهرست‌کتابخانه ۱۶ / ۷۰.

۲ـ همان کتابخانه ضمن مجموعه شماره ۷۵۲۰، رسالهٔ سوّم به خط طالب‌بن محمّد طالب مازندرانی تاریخ کتابت ۱۱۱۹ هـ.ق، فهرست کتابخانه ۱۹ / ۳۲۷.

۳ـ کتابخانه ملک تهران ش ۶۰۶۹ تاریخ کتابت ۱۰۵۲.

۴ـ کتابخانه مجلس تهران ضمن مجموعه شماره ۳۸۱۵ تاریخ کتابت ۱۱۰۱ هـ.ق.

۵ـ کتابخانه مجلس ضمن مجموعه شماره ۴۸۲۶ تاریخ نوشتن قرن ۱۱.

۶ـ کتابخانهٔ امام رضاعلیه السلام، مشهد شماره ۶۷۱۲ تاریخ تحریر: ۱۰۹۱ هـ.ق.

۷ـ کتابخانه رضویّه ایضاً شماره ۱۳۶۷۱ تاریخ کتابت ۱۲۰۲ هـ.ق. یا ۱۲۲۰ هـ.ق.

۸ـ نیز کتابخانه رضویّه شماره ۲۱۳۲ تاریخ کتابت ۱۲۳۳ هـ.ق.

۹ـ نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۸۷۴ بدون تاریخ.

۱۰ـ نیز کتابخانه رضویّه شماره ۸۱۲۴ بدون تاریخ.

۱۱ـ نیز کتابخانه رضویّه شماره ۱۵۳۱۷ خطّ ابوالحسن اصفهانی تاریخ کتابت ۱۱۱۷ هـ.ق.

۱۲ـ نیز کتابخانه برلین شماره ۹۱۲ تاریخ کتابت ۱۰۲۰ هـ.ق.

چاپهای کتاب

این کتاب بارها به چاپ رسیده، که بعضی را یادآور می‌شویم:

۱ـ طهران، چاپ سنگی، رحلی، با جلد دهم بحار.

۲ـ طهران، سنهٔ ۱۲۷۱ هـ. با رسالهٔ اخذالثار و قصیدهٔ عینیّهٔ سیّد حمیری.

۳ـ طهران سال ۱۲۸۷ هـ. سنگی.

۴ـ طهران سنهٔ ۱۳۱۷ هـ. سنگی رقعی تصحیح محمود مدرّس.

۵ـ طهران سال ۱۲۷۵ هـ. با کتاب مهیّج الأحزان و مقتل أبی مخنف.

۶ـ طهران سال ۱۳۲۲ هـ. سنگی، رقعی.

۷ـ طهران سال ۱۳۶۵ هـ. سنگی، جیبی.

۸ـ طهران، المکتبة الاسلامیّة، جیبی، با حواشی سیّد محمّد صحفی.

۹ـ صیداء سال ۱۳۲۹ هـ.

۱۰ـ بیروت، رقعی.

۱۱ـ بمبئی، سال ۱۳۲۶ هـ. سنگی، رقعی به همراه مقتل أبی مخنف و مثیرالاحزان.

۱۲ ـ نجف، رقعی.

۱۳ ـ نجف، رقعی، به همراه داستان مختار.

۱۴ ـ نجف، سال ۱۳۶۹ هـ. رقعی.

۱۵ ـ قم، جیبی، با مقدمه و حاشیهٔ محمّد صحفی.

۱۶ ـ نجف، سال ۱۳۸۵ هـ. کتابخانه حیدریّه با حکایت مختار.

۱۷ ـ قم، منشورات شریف رضی سال ۱۳۶۴ شمسی با قصهٔ مختار.

۱۸ ـ تبریز، سنگی.

ترجمهٔ کتاب

میرزا رضا قلی‌خان کتاب را به فارسی ترجمه و لجة الالم و حجّةالأمم نام نهاد.

الذریعة ۱۸/ ۲۹۶.

و نیز شیخ احمدبن سلامه نجفی آن را به فارسی برگرداند.

الذریعة ۲۶/ ۲۰۱.

نیز محمّد ابراهیم‌بن محمّد مهدی نوّاب این کتاب را به فارسی ترجمه کرده «فیض الدموع» نامیده است و در تهران به سال ۱۲۸۶ هـ. به چاپ رسیده است.

نیز سیّد احمد فهری ترجمه‌اش کرده به نام «آه سوزان بر مزار شهیدان» به چاپ رسانده است.

رَوش ما در این کتاب

هدف ما در تحقیق این کتاب این است که نصّ عبارات را ضبط و بدور از خطا عرضه داریم و برای تحقّق این خواسته اعتماد ما بر نُسَخِ زیر است:

الف: نسخهٔ کتابخانه رضویّه در مشهد به شماره ۱۵۳۱۷ به همراه کتاب «الدرّ الثمین» و نسخه‌ای به خط ابوالحسن اصفهانی که در سال ۱۱۱۷ به رشتهٔ تحریر درآمد، و برایش نشانه (ر) را گذارده‌ایم.

ب: آنچه را مجلسی در بحار از ملهوف نقل کرده و اکثر کتاب را در بحار آورده، با نشانهٔ (ب).

ج: نسخه چاپی در نجف چاپخانه حیدریه به سال ۱۳۶۹ هـ. با نشانهٔ (ع) که تنها اندکی بر آن اعتماد کرده‌ایم.

ما عین عبارت و نص و تصحیح آن را با تطبیق بر این نسخ آورده‌ایم، و اکثر اختلافات که دارای توجیه و معنایی بوده در حاشیه یادآور شده‌ایم.

مرحلهٔ دوم تحقیق ما، ضبط اعلام آمده در متن کتاب است، و در تطبیق این اعلام با منابع رجالی و تاریخی با این مشکل روبرو شدیم که اعلام آمده در این نسخِ معتمده تحریف و تصحیف گردیده است، لذا بناچار با کتب صحیح رجالی تطبیق و اصلاح و تصحیح نموده و در ترجمه حال آنان اشارتی کوتاه در حواشی آوردیم، تا خواننده با مطالعهٔ آن با احاطهٔ کامل با واقعهٔ کربلا آشنایی یابد، و قسمتی از منابع تراجم را از کتاب اعلام خیرالدین زرکلی و حاشیهٔ اعلام النبلاء و کتب دیگر بهره گرفتیم.

و ترجمه‌ای کوتاه نیز از کتبِ در متن آورده‌ایم.

نیز شرحی مختصر از بلاد و آبادیهای مذکور در متن آوردیم تا خواننده از آغاز تا انجام از نظر جغرافیا نیز احاطهٔ کامل به واقعهٔ کربلا بیابد.

سخنانِ امام حسین علیه السلام را در تمام کتاب با حروف درشت آوردیم تا از سخنان دیگران متمایز باشد.

در آخرِ کتاب فهرستهایی را برای تسهیل در منابع آوردیم.

خشنودم از این که در پایان مقدمه سپاس و تقدیر وافرم را به همسر علویهٔ فاضله‌ام شیماء برای همراهی او در تحقیق این کتاب و دیگر کتب سلفِ صالح تقدیم دارم، خدایش بهترین پاداشِ محسنان را به وی عطا کند و با جدّش سیّد المرسلین محشورش فرماید... آمین.

و آخرین سخن ما «الحمدلله ربّ العالمین» است.

شهر مقدّس قم، ۳ شعبان ـ ۱۴۱۳ هـ
یادواره میلاد مولانا امام حسین علیه السلام
فارس الحسّون (تبریزیان)

كتاب المسالك في مقتل الحسين عليه السلام
للسيد علي بن طاوس قدس الله سره
عن أبي عبدالله عليه السلام في حديث أن نبياً من الأنبياء
بعثه الله إلى قومه فأخذوه فسلخوا فروة رأسه
ووجهه فأتاه ملك فقال إن الله بعثني إليك فمرني
بما شئت فقال لي أسوة بما يصنع بالحسين عليه السلام وسائر
وعنهم قال إن إسماعيل كان رسولاً نبياً سلط الله عليه
قومه فقشروا جلدة وجهه وفروة رأسه فأتاه
رسول من عند رب العالمين فقال إن ربك يقرئك
السلام ويقول قد رأيت ما صنع بك وقد أمرني
بطاعتك فمرني بما شئت فقال يكون لي بالحسين عليه السلام
أسوة ورواه ابن قولويه في المزار وكذا الذي قبله
وفي المجالس عن موسى بن جعفر عليهما السلام قال إن من ضعفت
دنياه فإنه ... دينه ورواه سائر ذكره في باب الصبر
على المصائب ه

تصویر جلد نسخه «ر»

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله المتجلي لعباده من أفق الألباب . المجلي عن مراده
بمنطق السنة والكتاب . الذي نزّه أولياءه عن دار
الغرور . وسما بهم إلى أنوار السرور . ولم يجعل ذلك
محلاً لهم من الخلائق . ولا لهم إلى الجيل الرائق
بل أزعجهم عنها قبولاً للألطاف . واستشعاراً لمحاسن
الأوصاف . فطمعوا بهم الشوق إلى الإمهال . بل
وقتهم التشوّق بكمال الآمال حتى عزفت نفوسهم عن سواه و
عرفت أرواحهم شرف بقائه . فعرّفوا العبادات وأقبلوا بهم إلى
ظلّه . وعلموا أن البلاء منهم كرامة بفضله . فقرع لديهم
فرحة الصادق بابا بتلقيه . وتنزل عليهم سحب الشوق من
الظلال القائمة . ولا تزال الأشواق متضاعفة إلى ما يقرّبهم من
مرامهم . وما يحثهم مترادفة عن إسعاده وإيراده . و

تصویر صفحه نخست نسخهٔ «ر»

تصویر صفحهٔ پایانی نسخهٔ «ر»

متن کتاب



لهوف

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ستایش مر خدای را سزد که از افق خردها بر بندگانش متجلّی است، او که با منطق کتاب و سنّت پرده از روی مراد و خواسته‌اش بـه کـناری زد، او کـه دوسـتانش را از آلودگی به دار غرور (دنیا) منزّه داشته و آنان را به انوار سرور بالا برد.

این عنایت نه از باب عطای فزون بر خلایق و نه پناهیدن آنان به راههای زیباست بلکه آنان را پذیرای الطاف و مستحقّ اوصاف نیکو دید و از همین رو تعلّق آنان را به ریسمانهای مهمل کاری نپسندید، بلکه آنان را توفیق تخلق به اعمال کمالیه بخشید.

تا آن جا که جانهای آنان از غیر خدا ملول گردیده روانـهایشان بـه زیـور عـرفان رضایش آراسته شد، پس دلهای آنان به سوی ظلّ او و آرزوهایشان به کرم و فضل او روی آورد.

در نزدِ آنان شادمانی وصولِ به دار بقاء را می‌بینی و در چهره‌شان اثرِ شفقتِ مشفق به گاهِ دریافت اخطار لقای او را می‌نگری.

هماره اشتیاقهاشان در آنچه ایشان را به مراد او نزدیک سازد رو به فزونی است و خوشرویيِ آنها با آمد و شد به درگاه ربوبی همراه است، و گوشهای آنان برای استماعِ اسرار او شنوا، و دلهایشان شادمان از شیرینی و حلاوت ذکر و یاد اوست.

خدا به اندازه تصدیق ایشان بر آنان تحیّت فـرستاده از نـزد خـود آنـان را عـطای نیکوی آکنده از مهر می‌بخشد.

پس چه ناچیز است در نگاه ایشان هر آنچه که آنان را از ساحتِ جلال او بازدارد، و چه آسان است بر آنان رها کردن هر آنچه آنان را از وصالش دور می‌کند، تا آنجا که لذّت و تمتّع آنان در اُنسِ با این کَرَم و کمال است، و خدا برای اَبَد آنان را در جامهٔ فخیم مهابت و جلال درآورد.

و چون بدانند که زندگی آنان مانعِ از دستیابی بدین خواست والاست و بقایشان در دنیا مانع میان آنان و اِکرامِ اوست، لباس زیستنِ در دنیا از تن برون فکنند و کوبهٔ لقای او را بکوبند، و با بذل جان و روان در این راه و عرضه بر شمشیر و تیر به لذّت رسند و متلذّذ گردند.

و این تشریف اعلی است که جانهای شهدای طِفّ (کربلا) را تا جایی به بالا می‌کشاند که در بذل جان و استقبالِ از مرگ بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و ابدانِ مقدّسه‌شان آماج تیرها و شمشیرها می‌گردد.

وه سیّد مرتضی علم الهدی (رضوان‌الله علیه) در وصف این گونه انسانهای برتر چه زیبا می‌سراید:[1]

لَهُم جسومٌ علی الرمضاء مهملة — وانفس فِـي جَـوارِ اللهِ یـقریٰها

اجسادشان بر بسترِ ریگزار درخفته و جانهایشان میهمانِ جوار خداوند است

کَأَنَّ قـاصدها بِـالضرّ نـافعها — وَ أنَّ قـاتلها بِـالسّیفِ مـحییها

گوئیا آن که در پی اضرارشان بود نفع رسانده، و کشنده‌شان با شمشیر زنده‌کننده‌شان بودند

---

۱ ـ أبوالقاسم عليّ‌بن حسین‌بن موسی‌بن محمّدبن موسی‌بن ابراهیم ابن امام کاظم علیه‌السلام، نقیب طالبیان و یکی از ائمهٔ علم کلام و ادب و شعر است، مولد و وفاتش در بغداد بوده، از جماعتی چون شیخ مفید، حسین‌بن عليّ‌بن بابویه روایت کرده، و جمعی چون سلّار و أبی‌صلاح حلّی و خطیب بغدادی و قاضی ابن قدامه از او روایت کرده‌اند، صاحب تألیفاتی چون الشافی فی الامامه و ... می‌باشد. وفاتش ۴۳۳ یا ۴۳۶ است. *ریاض‌العلماء* ۴ / ۱۴؛ *وفیات الاعیان* ۳ / ۳۱۳؛ *الکنی والألقاب* ۲ / ۴۳۹؛ *میزان الإعتدال* ۲ / ۲۲۳؛ *لسان المیزان* ۴ / ۲۲۳؛ *جمهرة الأنساب*: ۵۶؛ *الأعلام* ۴ / ۲۷۸.

و اگر نبود امتثال فرمانِ کتاب و سنّت که باید بـرای نـاپدید شـدن و مـحوِ اعـلام هدایت و تأسیس حکومتِ غوایت و گمراهی ـ حکـومت بـنی‌اُمیّه ـ و تأسّف بـر از دست دادن این سعادت، و تلهّف و افسوس بر این گونه شهادتها و غروبِ این کواکب تابان لباس عزا و مصیبت درآییم، هر آینه زیبنده بود که برای این نعمت بزرگ کسوت مسرت و شادمانی بر تن کشیم.

و چون در این عزاداری رضایتِ سلطانِ معاد (پروردگار)، و هدف بندگان نیک نهفته، لذا ما در لباس عزا درآمده هماره آب در دیده می‌گردانیم، سخن ما با چشممان این است که در مصائب کربلا پیاپی بگری، و با دلها می‌گوییم که: همچون زنان فرزند مُرده ناله سر ده.

چه، امانتهای رسولِ مهربان در روز عاشورا دستخوش تباهی گردید، و وصایای او دربارهٔ حرم و فرزندانش با دست اُمّت و دشمنان وی محو و نابود گردید.

خدا را، از آن همه بار گران مصائب که قـلوب را رنـجور، و ایـن هـمه سـختی و هلاکت را در پی داشته و آن مصیبتها که همهٔ مصائب در برابرش ناچیز، و آن حوادث سخت و تلخ که جامهٔ تقوی را دریده، و آن تیرها که خون رسالت را بر زمین جاری کرده و آن دستها که جلالت الهیه اهل‌البیت را در کسوت اسارت درآورده، و آن فجایع که سران ابدال را فروافکنده، و آن بلایا که جانهای بهترین خاندانها را برآورده، و آن بدآمد که مصیبت آن تا به جبرئیل رسیده، و آن فظائع که بر پروردگار جلیل گران آمد.

چرا چنین نباشد و حال آن که در آن روز گوشتِ رسول الله ﷺ بر روی ریگستان فرو ریخته و خون پاکش با شمشیر گمراهان بر زمین جاری، و چهره‌های دخترانش در منظرِ دیدگانِ راننده و شماتتگر قرار گرفته، و آنان را در حضور ناطق و صامت از لباس برآورده، و ابدانِ آن بزرگواران را از لباس عریان، و آن اجساد مکرّمه بـر روی خاکِ افتاده و خفته!!

مصائبی خاندان رسالت را پراکنده، و در قلب هدایت تیرها نشسته تا هلاکش کند.

و زنان مصیبت دیده‌ای که شعلهٔ آتش حزن و تأسف را برافروزند.

ای کاش برای فاطمه و پدرش را چشمی بود که توانِ نظاره به دختران و پسرانش را داشته که بعضی مسلوب و آن دگر مجروح، و آن یکی به زنجیر کشیده و آن دیگر سر از پیکر جدا شده، و دخترانِ رسالت را با گریبانهای چاک شده، بلارسیدگانی که به از دست دادن محبوب، دردمند، با موهای پریشان، و از چادرها بدر آمده، و سیلی بر چهرهٔ زن، نوحه و ناله سرداده‌اند، و این احساس که دیگر حامی و سرپرستی ندارند وجود آنها را در برگرفته.

و شما ای انسانهای اهل بصیرت و بینش؛ و ای صاحبان نظر و فهم و خرد، مصائب این عترتِ طاهره را با خود حدیث کنید، و برای خدا بر این وحدت و کثرت نوحه سرائید، و با فروریختن اشک بر این مصائب با آن عزیزان همراهی کرده و برای از دست رفتن فرصت یاری رساندن به ایشان در سوگ باشید.

چه، این جانهای شریف امانتهای گرانقدر خیرالانام، و میوهٔ قلب رسول اکرم، و نور چشمان زهراء بتول اطهرند، آن عزیزی که پیامبر با لبان خود دهان و دندانش را می‌لیسید و می‌بوسید، و پدر مادرشان را بر امت تفضیل می‌نهاد.

اِنْ کُنْتَ فِي شكٍّ فسل عَنْ حالِهم سُنَنَ الرَّسُولِ وَ مُحْكَم التنزيل

اگر در فضیلت آنان دچار تردیدی، از قرآن و سنّت از حال آنان بپرس

فَهُنَاكَ أَعْدَلُ شاهدٍ لِذَوی الحجیٰ وَبَيانُ فَضْلِهِم عَلى التَّفْصيلِ

عادلترین گواه که با تفصیل فضل آنان را برای خردمندان بیان کند آنجاست

وَوَصِيَّةٌ سَبَقَتْ لِأَحْمَدَ فيهم جاءَت اِلَيْهِ عَلىٰ يَدی جبريل

وصیت پیامبر که جبرئیل آورد دربارهٔ آنان است

چگونه با این فاصلهٔ زمانی اندک آن همه احسان جدّ آنان را با کُفران جبران کردند، و چسان با تعذیب میوهٔ دل وی عیشش را مکدّر کرده، با ریختن خون فرزندش شخصیت والایش را تحقیر نمودند!

کجاست موضع و جایگاه پذیرش وصایای پیامبر به عترت و آل، و به گاه ملاقات و پرسش از امت پاسخ چیست؟ با آن که امت آنچه راکه پیامبر پی‌ریزی کرده بود

ویران کرده، و ندای مظلومیت اسلام برخاسته!

(فیا لِلّهِ مِنْ قلب لایتصدّع لتذکار تلك الامور! و یا عجباه من غفلة اهل الدهور!)

خدا را، از آن دل که با تذکار این امور به درد نیاید، و شگفتا از مردم و غفلت آنان، و دیگر اسلامیان را با این فاجعه چه عذری است؟

آیا نمی‌دانند که محمّد ﷺ دردمند است و خونخواه، و حبیب وی مقهور و در خون تپیده، و فرشتگان بر این مصیبت وی را تسلیت گویند، و انبیاء با او در این اندوهها مشارکت جُسته‌اند؟

(فَیا اهل الوفاء لخاتم الانبیاء، علامَ لاتواسونه فی البکاء)؛ پس ای اهل وفا با خاتم الانبیاء، چگونه با او در این گریستن همیاری نکنید؟!

تو را به خدا ای دوستِ فرزند زهرا، با زهراء بر این بدنهای عریان فتاده در بیابان ۱۰
نوحه کن، و گریه سر ده، و بر پادشاهان اسلام بگری، باشد که پاداش کلان همیاری در مصائب آنان را به دست آورده در روز رستخیز به کامیابی دست یابی. ۱۳

همانا از مولانا الباقر ﷺ روایت شده که فرمود: زین‌العابدین ﷺ می‌فرمود: هر آن مؤمن که از چشمش در عزای حسین ﷺ اشکی فرو چکَد و بر گونهٔ وی جاری گردد خدا او را برای همیشه در غرفه‌ای بهشتی جای دهد، و هر مؤمنی که برای آزار و اذیّتی که از دشمن به ما رسیده از دیده‌اش اشکی فروچکیده بر گونه‌اش فرو غلتد، خدا او را در منزل صدق جای دهد، و بر آن مؤمن که در راه ما از دشمن ما در دنیا آزاری بیند خدا آزار را از رویش بگرداند و از جهنّم در قیامت درامان دارد.

از مولانا الصادق ﷺ آمده که فرمود: آن کس که در نزدش ذِکرِ ما به میان آید و از چشمش اشکی گرچه به قدرِ پَرِ مگسی باشد برآید، خدا گناهش گرچه به قدر کفِ دریا باشد بیامرزد. و از آن رسول آمده که فرمودند: آن کس که بگرید و برای ما صد نفر را بگریاند بهشت بر او واجب آید. آن کس که بگرید و پنجاه نفر را بگریاند جنّت مر او راست، و آن کس که بگرید و سی نفر را بگریاند مر او را بهشت باشد، آن کس که بگرید و بیست نفر را بگریاند مرا او راست بهشت، و آن کس که بگرید و ده نفر را

بگریاند بهشت او را باشد، و آن کس که بگرید و یک نفر را بگریاند برایش بهشت باشد، و آن کس که تباکی کند او را نیز بهشت باشد.

مؤلف کتاب علیّ‌بن موسی‌بن جعفربن محمّدبن طاووس حسینی گوید: از انگیزه‌های والایی که ما را بر اسلوب و روش این کتاب برانگیخت این بود که بعد از جمع‌آوری کتاب **مصباح الزائر و جناح المسافر**[1] را دریافتم که جوانب مختلفه و مستحسنه زیارات را درونمایه‌ای است، و حاملِ آن از نقل و حمل مصباح یا کتاب بزرگ مزار در اوقاتِ شریفه و اماکن متبرّکه بی‌نیاز می‌گردد.

نیز دوست داشتم از این که زائر از حمل کتاب مقتل در زیارت عاشورا در کربلا بی‌نیاز گردد.

لذا این کتاب را نوشتم تا همراه مصباح زائر از کتب دیگر مستغنی گردد و از همین‌رو در کتاب حاضر به دلیل ضیق وقت زائر از هرگونه تطویل و تکرار اجتناب شد، با آن که ابواب گوناگون کربلا برای ارباب ایمان آورده شد، چه، ما در اجساد کلمات روح معانی سازگار با آن را به کار بردیم.

و آن را به کتاب: «**الملهوف علی قتلی الطفوف**» نامیدم و بر سه مسلک قرار دادم، و این در حالی است که مستعین به خدای مالک رؤوف می‌باشم.

۱ـ مصباح، نخستین تصنیف مؤلف است که در ۲۰ فصل گرد آمده: فصل اوّل در مقدمات و آداب سفر و فصل آخر در زیارات ائمه و اولاد ایشان می‌باشد.

مسلک اوّل
در امور مربوط به
پیش از جنگ



میلاد حسین علیه السلام

/ میلاد حسین علیه السلام پنجم یا سوم شعبان سال چهارم هجرت بود، نیز گفته شده: در اواخر ماه ربیع‌الاول سال سوم هجرت بود، و جز این نیز گفته است.:

امّ الفضل[1] همسر عباس (رضی‌الله عنهما) گوید[2]:[3] در خواب دیدم (قبل از تولّد حسین) که گوئیا پاره‌ای از گوشت رسول الله صلی الله علیه و آله بریده شد و در دامنم افتاد، خواب را

---

۱ ـ در نسخهٔ (ع) آمده که:

چون حسین متولّد شد جبرئیل با هزار فرشته برای تهنیت آمد، فاطمه علیها السلام حسین را نزد پیامبر برد و ایشان خشنود گردیده وی را حسین نام نهاد.

ابن عباس در طبقات گوید: عبدالله‌بن بکربن حبیب السهمی ما را خبر داد که: حاتم‌بن صنعة از ام‌الفضل گفت:...

۲ ـ لبابة دخت حارث الهلالیة مشهور به‌ام‌الفضل، همسر عبّاس‌بن عبدالمطلب است که از شویش هفت فرزند آورد، در مکّه بعد از اسلام خدیجه علیها السلام اسلام آورد و پیامبر همواره به زیارتش می‌رفت و در خانه‌اش استراحت می‌فرمود، وفاتش سال ۳۰ هـ بوده. *الاصابه* شماره ۹۴۲ و ۱۴۴۸؛ *ذیل المذیل*: ۸۴؛ *الجمع بین رجال الصحیحین*: ۶۱۲؛ *الاعلام* ۵ / ۲۳۹.

۳ ـ عباس‌بن عبدالمطلب‌بن هاشم، ابوالفضل، از بزرگان قریش در جاهلیت و اسلام بود و به قومش نیکی می‌کرد و رأی وزین داشت، و صاحب سقایت حاجیان و عمارت مسجدالحرام بود، قبل از هجرت مسلمان شد و مکتومش داشت و در آخر عمر نابینا شد. وفاتش به سال ۳۲ هـ. ق. بود.

صفة الصفوة ۱ / ۲۰۳؛ *المحبر*: ۶۳؛ *ذیل المذیل*: ۱۰؛ *الاعلام* ۳ / ۲۶۲.

به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گفتم، فرمود: رؤیای صادقه است و خوابِ خوبی است، بزودی فاطمه پسر بزاید و به تو خواهم داد تا دایه‌اش باشی.

ام‌الفضل گوید: قصّه آنچنان شد که پیامبر فرموده بود.

روزی حسین علیه‌السلام را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بردم و در آغوشش گذاردم، در دامن او بول کرد، او را نشگون گرفتم او گریست، پیامبر فرمود: ای ام‌الفضل آرام باش، جامه‌ام را آب پاک می‌کند، و تو بچه‌ام را به درد آوردی.

او را در دامن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله رها کردم، و برخاستم تا برایش آب آوردم، چون بازگشتم دیدم که او و صلوات‌الله علیه و آله می‌گرید.

گفتم: یا رسول‌الله گریه‌ات برای چیست؟ فرمود: جبرئیل علیه‌السلام نزدم آمد و خبرم داد که امّتِ من این پسرم را خواهند کُشت، خدا آنان را در قیامت به شفاعتم نرساند.

راویان حدیث می‌گویند: چون یک سال از تولّد حسین علیه‌السلام گذشت دوازده فرشته بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرود آمدند که یکی به شکل شیر و دومی گاو نر، سومی به صورت اژدها ،چهارمی به صورت آدمیزاده و هشت نفر به صور مختلفه بوده، با چهره‌های برافروخته و چشمهای گریان، با پرهای گسترده، و می‌گفتند: ای محمّد! زودا بر سر فرزندت حسین‌بن فاطمه علیهماالسلام آن آید که بر سر هابیل از قابیل آمد و زودا که اجری چون اجر هابیل یافته و بر قاتلش کیفر قابیل خواهد بود. در آسمانها فرشته‌ای نماند مگر آن‌که بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزول کرد و بعد از درود، او را در امرِ حسین علیه‌السلام تعزیت گفت، و از پاداش او سخن رانده تربت پاکش را بر وی عرضه نمود. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: خداوندا خوار دار هر آن کو که حسین را خوار دارد و بکش قاتلش را و کامروایش مدار.

چون حسین علیه‌السلام دوساله شد، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به سفر رفت و در بین راه بایستاد و استرجاع بگفت و چشمان مبارکش غرق در اشک شد. از علّت آن پرسیدند، فرمود:

این جبرئیل است که از سرزمینی به نام کربلا[1] در کنار شط فرات خبرم می‌دهد که در آن جا فرزندم حسین‌بن فاطمه علیهما السلام به شهادت می‌رسد.

یکی پرسید: یا رسول الله کی او را می‌کشد؟

فرمود: مردی یزید نام، گوئیا جای شهادت و مدفنش را می‌بینم.

بعد با حالت گرفته و اندوهگین از سفر بازگشت و به منبر رفت و خطبه خواند و پند داد، در حالی که حسنین علیهما السلام در نزدش بودند.

بعد از فراغت از خطبه دست راست را بر سر حسن علیه السلام و دست چپ را بر سر حسین علیه السلام نهاد و سر به سوی آسمان برافراشت و گفت: «خداوندا همانا محمّد صلی الله علیه و آله بنده و رسول توست و این دو عترت پاکم و خوبانِ ذرّیه و بنیاد خانوادهام می‌باشند که در امّتم به جای می‌گذارم، و جبرئیل خبرم می‌دهد: این فرزندم مقتول و مخذول گردد، خداوندا شهادت را بر وی مبارک فرما، و او را از سادات شهداء قرار ده، و برکت را در قاتل و خاذلش قرار مده.

«فضجّ الناس فی المسجد بالبکاء والنّحیب»؛ ضجّهٔ مردم در مسجد با اشک و ناله برخاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا می‌گریید و یاریش نمی‌کنید؟

پیامبر صلوات الله علیه و آله بازگشت و با چهرهٔ برافروخته خطبهٔ دیگری ایراد کرد (امّا کوتاه) و در حالی که از چشم اشک فرو می‌ریخت فرمود:

مردم! همانا من در بینِ شما دو چیز گرانبها (ثقلین) را به جای گذاردم: کتاب خدا و عترم ـ اهل‌بیتم ـ نهاد و اَصْلَم و میوهٔ زندگیم، و این دو از من جدا نگردند تا در حوض بر من درآیند، اَلا که من منتظر آن دو می‌باشم، و من از شما چیزی نمی‌خواهم

---

۱ ـ کربلاء با مدّ، جایگاه شهادت حسین است نزدیک کوفه از سوی بیابان. در روایت آمده که امام علیه السلام نواحی قبر شریف را از اهل نینوا و غاضریّه به شصت هزار درهم خرید و بر آنها تصدّق فرمود مشروط بر این که مردم را به قبر شریف ارشاد کرده سه روز زائران را پذیرایی کنند. *معجم البلدان* ۴ / ۲۴۹؛ *مجمع البحرین* ۵ / ۶۴۱ ـ ۶۴۲.

جز فرمان پروردگارم و آن مودّت به نزدیکان من است، پس بنگرید که فردا در کنار حوض مرا نبینید در حالی که با اهل‌بیتم کینه‌توزی کرده، ستم نموده و آنان را کشته باشید.

آگاه باشید که در قیامت سه پرچم از این امت بر من عرضه گردد:

رایتی سیاهِ تیره که فرشتگان را به ترس اندازد، نزد من توقف کنند، می‌گویم: شما کیانید؟ اسمم را فراموش می‌کنند و می‌گویند: ما موحّدان از عربیم.

می‌گویم: من احمدم پیامبر عرب و عجم.

می‌گویند: ما از امت توایم ای احمد.

می‌گویم: بعد از من با کتاب پروردگارم و عترت و اهل‌بیتم چه کردید؟

می‌گویند: امّا کتاب را ضایع رها کردیم، و امّا عترتت را با تمام حرص از زمین برداشته و نابود کردیم.

من نیز از آنان روی بگردانم، و آنان را با چهره‌های سیاه در کمال تشنگی (به جهنم) برانند.

رایت دوم که به غایت سیاهتر از اوّل است درآید، به آنان گویم، با ثقلین اکبر و اصغر، کتاب پروردگارم و عترت من چه کردید؟

(در پاسخ) می‌گویند: امّا کتاب با آن مخالفت ورزیده، و امّا عترت، خوارشان کرده و بشدّت تارومارشان کردیم.

می‌گویم: از من دور شوید، آنان را نیز با چهره‌های سیاه و تشنگی (به دوزخ) برانند.

رایتِ سوم در کمال تابندگی و درخشندگی نمایان گردد، می‌گویم: شما کیانید؟ می‌گویند: ما اهل توحید و تقواییم، ما امّتِ محمّد صلّی الله علیه و آله‌ایم، ما بازماندهٔ اهل حقّیم، حاملِ کتاب پروردگارمان، که حلالش را حلال و حرامش را حرام دانسته، و ذرّیهٔ پیامبر ما را دوست داشته، آن چنان که از کیان خود یاری نموده آنان را یاری کرده و با دشمنان آنان جنگیدیم.

به آنان می‌گویم: بشارتتان باد، من محمّدم پیامبرتان، در دنیا چنان زیستید که گفتید، وانگاه آنان را از حوض خود سیراب کنم، در حالی که سیراب و شادمانند به راه افتند و در بهشت درآیند و جاودانه در آن بخرامند.

گویند: و مردم را ذکر شهادتِ حسین علیه السلام عادت شده بود و بزرگش شمرده رسیدن آن را چشم می‌کشیدند.

در سال ۶۰ هجری که معاویةبن ابی‌سفیان[1] هلاک گردید، فرزندش یزید[2] بن معاویةبن ابی سفیان به امیر مدینه ولیدبن عتبة[3] نامه نوشت و فرمانش داد تا از مردم

---

۱ ـ معاویةبن ابی سفیان صخربن حرب‌بن امیّةبن عبد شمربن عبد مناف، مؤسس دولت اموی در شام است. در مکه متولّد شد و در فتح مکه مسلمان گردید. در خلافت ابی بکر تحت امر برادرش فرماندهی سپاه یافت و در خلافت عمر والی اردن شد، بعد عمر او را ولایت دمشق داد و در حکومت عثمان حکومت شامات را به دست آورد و والیان سایر شهرها تحت امر او بودند، و بعد از قتل عثمان و حکومت علی علیه السلام، علی او را فوراً از حکومت عزل فرمود. معاویه قبل از ابلاغ حکم به وی فریاد خونخواهی عثمان را سر داد و علی را متهم به قتل عثمان نمود و آسیاب جنگها به گردش درآمد. بهره‌گیری معاویه از حیله و مکر مشهور است، هلاکتش ۶۰ هـ، و ولیعهدش یزید بود.

تاریخ ابن اثیر ۴/ ۲؛ *تاریخ طبری* ۶/ ۱۸۰؛ *البدء و التاریخ* ۶/ ۵؛ *الاعلام* ۷/ ۲۶۱ ـ ۲۶۲.

۲ ـ یزیدبن معاویه‌بن ابی سفیان دومین پادشاه اموی در شام است، در ماطرون متولّد و در دمشق بالید، و در سال ۶۰ بعد از پدرش به خلافت رسید و جمعی که در رأس آنان حسین علیه السلام بود به دلیل فسق و فجور و لهو و لعب وی با او بیعت نکردند و در سال ۶۳ مردم مدینه وی را از خلافت خلع کردند، یزید، مسلم‌بن عقبه را برای سرکوبی فرستاد و سه روز مدینه را برای تاراج و تجاوز به نوامیس و کشتار آزاد گذاشت و از مردم بیعت گرفت که بندگان یزیدند، جنایات شرم‌آور در مدینه رخ داد و عده‌ای زیاد از اصحاب و تابعین به قتل رسیدند. هلاکتش سال ۶۴ هـ. ق. بود.

تاریخ طبری حوادث سال ۶۴؛ *تاریخ الخمیس* ۲/ ۳۰۰؛ *تاریخ ابن اثیر* ۴/ ۹۴؛ *جمهرة الانساب*: ۱۰۳؛ *الاعلام* ۸/ ۱۸۹.

۳ ـ ولیدبن عتبةبن ابی سفیان اموی از امرای بنی امیّه است. در زمان معاویه سال ۵۷ والی مدینه شد و بعد از مرگ معاویه، یزید بدو نوشت که برایش بیعت گیرد، در سال ۶۰ق. عزلش نمود و او را

مدینه[1] بویژه حسین‌بن علی‌ﷺ برایش بیعت گیرد و در صورتِ امتناع حسین گردنش را زده، سرش را برای وی بفرستد.

ولید مروان‌بن حکم[2] را برای مشورت در امر حسین‌ﷺ احضار نمود.

مروان گفت: حسین بیعت نمی‌کند و اگر من جای تو بودم گردنش را می‌زدم.

ولید گفت: ای کاش مادر مرا نزادی، و من هرگز نبودم.

سپس در پَیِ حسین‌ﷺ فرستاد، حضرت با سی نفر از اهل‌بیت و دوستان نزد او رفت، ولید خبر مرگ معاویه را بداد و بیعت با یزید را به وی عرضه نمود.

فرمود: ای امیر، بیعت که سِرّی نیست، مردم را که فراخواندی مرا نیز دعوت کن.

مروان گفت: ای امیر! عذرش را مپذیر و در صورت امتناع گردنش را بزن.

حسین‌ﷺ خشمگین شد و فرمود: وای بر تو ای پسر زرقاء تو امر به زدنِ گردنم می‌کنی دروغ گفتی و به خدا که پستی ورزیدی.

بعد رو به ولید کرد و فرمود: «ای امیر! ما اهل‌بیت نبوّت و معدن رسالت، و خانهٔ

به دمشق فراخواند و مورد مشورت خود قرار داد و در سال ۶۱ مجدداً وی را والی مدینه ساخت که با قیام عبدالله‌بن زبیر در مکه مواجه شد و در سال ۶۴ در مدینه با طاعون مرد. او در سال ۶۲ با مردم حج گزارد.

مرآة الجنان ۱ / ۱۴۰؛ *نسب قریش* / ۱۳۳ و ۴۳۳؛ *الاعلام* ۸ / ۱۲۱.

۱ ـ مدینه: مدینه رسول الله همان یثرب است، مساحتش نصف مکه بوده، در قسمت حرّه شوره‌زار بود، و آب و نخل فراوان داشت، مسجد در وسط شهر و قبر مبارک در شرق مسجد است، مدینه را نامهای زیادی چون طَیّبه و یثرب و مبارکه می‌باشد. *معجم‌البلدان* ۵ / ۸۲.

۲ ـ مروان‌بن حکم‌بن أبی‌العاص‌بن عبد شمربن عبد مناف، ابوعبدالملک، خلیفهٔ اموی و سرسلسلهٔ دودمان آل مروان (اموی) است دولت آنان به نام مروانیان معروفند. در مکه متولّد و در طائف بالید و ساکن مدینه شد، عثمان او را از خواص خود ساخت و کاتب خود نمود، بعد از قتل عثمان با عائشه در غائلهٔ بصره شرکت نمود، و در صفین همراه معاویه بود، در زمان معاویه والی مدینه شد و ابن زبیر او را از مدینه براند و به شام رفت و در سال ۶۵ با طاعون هلاک شد و به روایتی همسرش مادر خالدبن یزید وی را بکشت.

اسدالغابة ۴ / ۳۴۸؛ *تاریخ ابن الاثیر* ۴ / ۷۴؛ *تاریخ طبری* ۷ / ۳۴؛ *الاعلام* ۷ / ۲۰۷.

ما جایگاه رفت و آمد فرشتگان است، خدا به ما افتتاح و اختتام فرمود، و یزید مردی فاسق و شارب‌الخمر، و قاتل و خونریز جانهای محرّمه است و با این همه تباهیها شایستگی منزلت خلافت را ندارد، و شخصی چون من با چون اویی بیعت نکند، و لیکن بامداد فردا پشت و روی کار را می‌نگریم که کدام یک از ما شایستهٔ خلافت و بیعت است.

وانگاه امام‌علیه‌السلام بیرون رفت، مروان به ولید گفت: توصیهٔ مرا به کار نزدی.

ولید گفت: وای بر تو، در این مشورت خواستی دین و دنیایم را از دست بدهم. به خدا دوست ندارم که سلطنت دنیا از آنِ من باشد و دستم به خون حسین آلوده گردد، به خدا گمان ندارم کسی خدای را ملاقات کند و خون حسین‌علیه‌السلام بر گردنش باشد جز آن که خفیف المیزان بوده و خدایش در قیامت نظر رحمت به وی نفرموده و گرفتار عذاب دردناک خواهد بود.

بامداد فردا حسین‌علیه‌السلام برای استماع اخبار از منزلش بدر آمد و با مروان برخورد.

مروان گفت: ای اباعبدالله. نصیحتی کُنَمَت از من بشنو و بپذیر.

فرمود: «آن چیست؟ بگو تا بشنوم».

گفت: تو را فرمانِ بیعت با یزید امیرالمؤمنین می‌دهم، چه برای دین و دنیایت بهتر است.

حسین‌علیه‌السلام فرمود: (انا لِله و انّا الیه راجعون، و علی الاسلام السّلام اذ قد بلیت الامّة براعٍ مثل یزید، ولقد سمعت جدّی رسول‌الله یقول: الخلافة محرّمة علی آل ابی‌سفیان)؛ بنابراین آنگاه که امت گرفتارِ راعی‌ای چون یزید گردد باید فاتحهٔ اسلام را خواند. به تحقیق از جدم رسول‌الله شنیدم که فرمود: خلافت بر آل ابی‌سفیان حرام است.

سخن بین حسین‌علیه‌السلام و مروان تا آن جا ادامه یافت که مروان[1] با خشم بازگشت.

---

۱ ـ بعد از این سخن در نسخهٔ (ع) کلامی طولانی آمده که در نسخِ (ر. ب) نیامده و ممکن است حاشیهٔ مؤلف بر کتاب باشد و به هر روی ما عین عبارت نسخهٔ (ع) را می‌آوریم:

علیّ‌بن موسی‌بن جعفربن محمّدبن طاووس مؤلف این کتاب می‌گوید: تحقیق ما این است که: حسین علیه‌السلام پایان قیام و کارش را می‌دانست، و تکلیف او همان بود که کرد.

جماعتی با اسناد خود ـ اسماء اینان را در کتاب غیاث سلطان الوری السکّان الثریٰ آورده‌ام ـ تا أبی جعفر محمّدبن بابویه القمی که در امالی خود به اسنادش از مفضّل‌بن عمر از صادق علیه‌السلام از پدر و جدّش نقل می‌کند خبرم دادند: روزی حسین علیه‌السلام بر حسن علیه‌السلام وارد شد. چون نگاهش به برادر افتاد گریست، فرمود: چرا می‌گریی؟ گفت برای آنچه با تو می‌شود. فرمود: آنچه با من می‌شود این است که با سمّ به شهادت می‌رسم، و لیکن روزی چون روزِ تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار نفر که خود را از امت جد ما محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانند و خود را مسلمان می‌خوانند پیرامونت گرد آیند تا خونت را ریخته و هتک حرمتِ تو، و اسیر کردن فرزندان و زنانِ تو، و چپاول اموالت نمایند که در این زمان لعنت بر بنی‌امیه روا گردیده و در آسمان خون و خاکستر ببارد، همه چیز حتّی وحوش و ماهیان دریاها بر تو بگرید.

جماعتی از آنان که به نامشان اشاره کردم از عمر نسّابه آن گونه که در آخر کتاب شافی آمده از جدّش محمّدبن عمر نقل می‌کند که: پدرم عمربن علیّ علیه‌السلام از دائیهای من آل عقیل سخن به میان آورد و فرمود: چون برادرم حسین علیه‌السلام از بیعت با یزید در مدینه امتناع ورزید، بر او داخل شدم، تنها بود. عرض کردم فدایت گردم ای اباعبدالله. برادرت حسن مجتبی علیه‌السلام از پدرش علیه‌السلام حدیث کرد ـ در این زمان، گریه راه سخن را بر من بست و ناله‌ام بلند شد. حسین مرا به آغوش کشید و فرمود: به تو گفت: که من مقتول شوم؟ گفتم: حاشا یابن رسول‌الله، فرمود: به حقّ پدرت، از کشتنم خبرت داد؟ گفت: آری اگر بیعت نکنی. فرمود: «برادر» پدرم از رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حدیث کرد که پیامبر او را از کشته شدنش و قتلِ من خبر داد و این که تربت من نزدیک تربت اوست، گمان داری چیزی را می‌دانی که من نمی‌دانم، نه به خدا هرگز ذلت را نپذیرم، و این فاطمه است که از آنچه ذریّه‌اش از امت دیده نزد پدر شکایت بَرَد، و آزاردهندگان ذریّه او را به بهشت نَبَرد.

می‌گویم: شاید بعضی از کسان که حقیقت شرفِ سعادت را در شهادت نشناخته‌اند براساس این باور باشد که تعبّد برای خدا این چنین نیست، گویا نشنیده در قرآن صادق این سخن را که تعبّد بعضی در کشتن خود است که فرمود: «پس با کشتن خود نزد آفریننده‌تان توبه کنید که این نزد آفریننده‌تان برای شما بهتر است»، و شاید بر این آیه «خود را با دستهایتان به هلاکت نیاندازید» تکیه کرده که منظور از تهلکه قتل است، و حال آن که مسأله چنین نیست، بلکه تعبد آن است که انسان را به درجات سعادت برساند. صاحب مقتل از امام صادق علیه‌السلام در تفسیر این آیه آورده که

بامداد فردا که سه روز از شعبان سال ۶۰ گذشته بود امام﷣ عازم مکه[۱] شد. ماندهٔ شعبان و ماه رمضان و شوّال و ذی‌القعدة در مکّه اقامت فرمود.

عبدالله‌بن عباس[۲] و عبدالله‌بن زبیر[۳] نزدش آمده و اشارت به اقامت نمودند.

سازگار با عقل است. از اسلم این روایت آمده که: به جنگ نهاوند ـ و شاید هم جنگ دیگری ـ رفتیم، ما صف آراستیم و دشمن نیز، که هرگز در طول و عرض چون این دو صف ندیده بودم، لشکر روم پشت به دیوار شهر داده و رو به ما بود، یکی از ما حمله کرد، مردم گفتند: لا اله الا الله. خویشتن را به هلاکت افکند. ابوایوب انصاری گفت: گویا این آیه را به غلط تأویل نمودید که تمنای به شهادت این مرد را القاء در تهلکه دانستید، این آیه دربارهٔ ما نازل شده، چه ما به جای آن که به نصرت رسول الله بشتابیم به زن و فرزند و داراییها دل بستیم و در نتیجه از یاریِ پیامبر بازماندیم، و این آیه (لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة) به عنوان تقبیح و سرزنش ما آمد، و معنایش این است که: با این تخلف شما از رسول الله ﷺ و اقامت در خانه و بودن نزد زن و فرزند خود را به هلاکت افکندید، و این آیه بر ردّ عمل ما و تحریض ما به جهاد و جنگ با دشمن است چون عمل این مرد یا برای شهادت بوده یا برای تحریض لشکر به جنگ برای ثواب آخرت.

می‌گوییم: در مقدمه و خطبهٔ این کتاب این تذکار را آوردیم و بعد از این نیز می‌آید.

۱ ـ مکه نامهای بسیار دیگری دارد که از آن جمله است: ام‌القریٰ، والنـاسـه و ام رحم و آن را بیت‌الله الحرام خوانند.

۲ ـ عبدالله‌بن عباس‌بن عبدالمطلب قریشی، هاشمی، ابوالعباس، حبرِ امّت، صحابی جلیل‌القـدر، در مکه متولّد شد و در بدوِ عصر نبوّت بالید و ملازم پیامبر ﷺ شـد و از او روایت دارد و در جنگهای جمل و صفین در رکاب علی﷣ بود و در آخر عمر نابینا شد، در طائف مسکن گزید وفات او در سال ۶۸ هـ در طائف بود.

الاصابه ش ۴۷۷۲، *صفة الصفوة* ۱/ ۳۱۴، *حلیة الاولیاء* ۱/ ۳۱۴؛ *نسب قریش* ۲۶، *المحبر*: ۹۸، *الاعلام* ۴/ ۹۵.

۳ ـ ابوبکر عبدالله‌بن زبیر العوام قریشی اسـدی بـعد از مـرگ یـزید در سـال ۶۴، وی بـه خـلافت منصوب شد و بر مصر و حجاز و یمن و خراسان و عراق و اکثر شام حکومت یافت و مرکزش را مدینه قرار داد، با بنی‌امیّه وقایع سخت دارد، حجاج ثقفی در ایام عبدالملک‌بن مروان به جنگش شتافت، ابن زبیر به مکه رفت و حجاج با لشکر در طائف بود و بین آنان جنگها شد که به قتل ابن‌زبیر انجامید و این در سال ۷۳ هـ بود و مدت خلافتش ۹ سال بود.

تاریخ ابن اثیر ۴/ ۱۳۵؛ *تاریخ طبری* ۷/ ۲۰۲؛ *فوات الوفیات* ۱/ ۲۱۰؛ *تاریخ الخمیس* ۲/ ۳۰۱؛ *الاعلام*

فرمود: «همانا رسول الله مرا مأمور به امری فرمود و من امرش را به اجرا درآورم.»

ابن عباس بیرون رفت در حالی که می‌گفت: واحسینا!

سپس عبدالله‌بن عمر[1] آمد و امام علیه السلام را به سازش با گمراهان دعوت و از جنگ و قتل برحذر داشت.

امام فرمود: «ای ابا عبدالرحمن آیا ندانستی که از پستی دنیا نزد خداست که رأس مبارک یحیی‌بن زکریا به زنازاده‌ای از زنازادگان بنی‌اسرائیل هدیه فرستاده می‌شود، آیا ندانستی که بنی‌اسرائیل از طلوع فجر تا طلوع شمس هفتاد پیامبر را کُشتند، بعد هم در بازارهایشان نشسته به داد و ستد پرداختند و گوئیا که از آنان کاری سرنزده است، و خدای در کیفر دادنِشان شتاب نکرد بلکه مهلت داد و آنگاه آنان را کیفر سخت داد که همان کیفر عزیز مقتدر بود، ای اباعبدالرحمن از خدای بترس و دست از یاری من برمدار».

راوی گوید: خبر نزول اجلال حسین علیه السلام در مکه و امتناعش از بیعت با یزید به اطلاع مردم کوفه[2] رسید. کوفیان در منزل سلیمان‌بن صرد خزاعی[3] اجتماع کردند، و سلیمان در آن جمعیتِ انبوه برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و در آخرِ خطبه گفت: ای معشرِ شیعه، می‌دانید معاویه با آن همه کارها که انجام داده هلاک گردیده

.۸۷/۴

۱ـ عبدالله‌بن عمربن خطاب عدوی ابوعبدالرحمن، در آخر عمر نابینا شد و او آخرین صحابی است که در مکه مُرد. مولد و وفاتش در مکه، سال مرگش نامشخص و مورد اختلاف.
الاصابه ۴۸۲۵؛ *طبقات ابن سعد* ۱۰۵/۴ ـ ۱۳۸؛ *تهذیب الاسماء* ۲۷۸/۱؛ *الاعلام* ۱۰۸/۴.

۲ـ کوفه همان شهر مشهور در سرزمین بابل و از شهرستانهای عراق است، آن را کوفه‌اش خواندند زیرا که شکل دایره‌ای داشت. *معجم‌البلدان* ۳۲۲/۴.

۳ـ ابومطّرف سلیمان‌بن صردبن أبي الجون عبدالعزّیٰ‌بن منقذ السلولی الخزاعی، صحابی، از زعمای شیعه، در جمل و صفین در کنار علی علیه السلام حضور داشت، ساکن کوفه بوده، ریاست توابین او را بود که در عین الوردة به دست یزیدبن حصین به شهادت رسید.
الاصابة ش ۳۴۵۰؛ *تاریخ اسلام* ۱۷/۳؛ *الاعلام* ۱۲۷/۳.

پسرش یزید در جایش بر اریکه سلطنت تکیه داد، و این حسین‌بن علی علیه‌السلام است که پرچم مخالفت برافراشته و از دست طاغیان بنی امیه به مکه مهاجرت کرد و شما از شیعیان او و پدرش می‌باشید و او امروز به یاری شما محتاج است، بنگرید اگر یاور او و مجاهد در رکابش در برابر دشمنش می‌باشید. برایش بنویسید، و اگر از سستی و پراکندگی وحشت دارید او را گرفتار فریب و غرور خود نکنید.

نامهٔ زیر را به حضرت نوشته و ارسال داشتند:

بسم الله الرّحمن الرّحیم

به پیشگاهِ حسین‌بن علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام، از سلیمان‌بن صرد خزاعی و مسیّب‌بن نجبة[1] و رفاعة‌بن شدّاد[2] و حبیب‌بن مظاهر[3] و عبدالله‌بن

۱ ـ او مسیّب‌بن نجبة‌بن ربیعة‌بن ریاح الفزاری، تابعی، رئیس قومش بوده، در جنگ قادسیه و فتوحات عراق حضور داشته و در جنگهای علی علیه‌السلام نیز حضور داشت، ساکن کوفه شد و از توابین و خونخواهان حسین بوده، با سلیمان‌بن صرد در سال ۶۵ به شهادت رسید، او مردی شجاع و متعبّد و متهجّد و عابد بود.

الکامل فی التاریخ ۴ / ۶۸ ـ ۷۱؛ *الاصابة* شماره ۸۴۲۴، *الاعلام* ۷ / ۲۲۵ ـ ۲۲۶.

۲ ـ رفاعة‌بن شدّادالبجلی، قاری، از شجاعان پیشتازاهل کوفه از شیعیان علی علیه‌السلام شهادت ۶۶ ه.

الکامل فی التاریخ حوادث سال ۶۶ ه. *الاعلام* ۳ / ۲۹.

۳ ـ حبیب‌بن مظاهر ـ یا مظهّر یا مطهّربن رئاب‌بن اشتربن حجوان الأسدی الکندیّ فقعسی، تابعی از سرهنگان شجاع است، در کوفه نزول کرد، در تمامِ جنگهای علی علیه‌السلام در خدمت او بوده و از شرطة الخمیس، در کربلا فرماندهٔ میسرهٔ لشکرِ حسین علیه‌السلام بود و عمرش ۷۵ سال بود، تلاش کرد تا از بنی‌اسد یاورانی بیاورد و پیش از پیوستن آنان به لشکر حسین دشمن حائل شد و نرسیدند، و در نزد حسین معظّم و گرامی بود، در جوامع کوفه شخصیتی بارز داشت و بعد از شهادتش حسین علیه‌السلام به خود تسلیت گفت. قاتلش بدیل‌بن حریم الغفقانی بود.

تاریخ طبری ۵ / ۳۵۲ ـ ۴۴۰؛ *رجال الشیخ*: ۷۲؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۲؛ *لسان المیزان* ۲ / ۱۷۳؛ *الکامل فی التاریخ*، حوادث سال ۶۱؛ *الاعلام* ۲ / ۱۶۶؛ *انصار الحسین*: ۸۱ ـ ۸۲.

واثل[1] و شیعیان دیگرش.

سلام خدا بر تو، ستایش مر خدای راست که دشمن تو و پدرت را درهم شکست، همان جبّار عنیدِ خودکامهٔ ستمکار که حقّ این امّت را به ستم گرفت و حقوق آنان را غصب کرد، و بدون رضایت، امّت خود را بر آنان امیر ساخت، خوبان را کشته و بدان و اشرار را باقی گذارد، و بیت المال مردم را در دست جباران و طاغیان قرار داد، همواره چون ثمود از رحمت خدا دور باد. هم اکنون ما را امامی جز تو نیست، نزد ما آی، باشد که خدا ما را به وسیلهٔ تو بر حقّ جمع کند، و این نعمان‌بن بشیر[2] (والی) است که در قصر حکومتی تنها مانده و ما در جمعه و جماعت و عید در کنارِ او نیستیم، و اگر به ما خبر رسد که بدین سمت عزیمت فرمودی، ما او را از شهر بیرون کرده تا به شام[3] رود و ملحق

۱ ـ ظاهراً نام صحیح وی عبداللّه‌بن وال تمیمی باشد همان طوری که نامش در رجال شیخ: ۵۵ در شمار اصحاب امیرالمؤمنین آمده، و نامش بعد از اسم قنبر به همراه آمده، و این اشتباه است، و در کتاب خطّی رجال الشیخ اسمش قبل از نام قنبر ذکر گردیده آن هم پیش از اسامی عده‌ای، نامش در *شرح النهج* ۱۳۲/۳، و جاهای دیگر آمد.

۲ ـ نعمان‌بن بشیربن سعدبن ثعلبة الخزرجیّ الأنصاریّ، از اهل مدینه است، نائله زنِ عثمان پیراهن او را به وسیلهٔ نعمان به شام فرستاد، در صفین در کنار معاویه بود و قاضیِ دمشق شد و بعد والی یمن گردید، سپس والی کوفه و در پی آن والی حمص، و در آن جا بود تا یزید هلاک شد، بعد نعمان با ابن زبیر بیعت کرد و اهل حمص از او سرپیچیدند و او گریخت، خالدبن خلّی الکلاعیّ تعقیبش کرد و در سال ۶۵ وی را بکُشت.

جمهرة الانساب: ۳۴۵؛ *اسدالغابة* ۵/ ۲۲؛ *الاصابه* شماره ۸۷۳۰؛ *الاعلام* ۸/ ۳۶.

۳ ـ شام با همزه یا بی‌همزه جمع شامة، بدین نام خوانده شد، به دلیل کثرت آبادیها و قرا و نزدیکی بعضی با بعض دیگر که به شامات مانند شد، حدودش از فرات تا عریش پایین‌تر از دیار مصر، عرضش از دو کوه طیّ از سوی قبله تا دریای روم، شهرهای بزرگش حلب منبج و حماة و حمس و دمشق و بیت‌المقدس و مقرة و در ساحل انطاکیة و طرابلس ... می‌باشد. *معجم‌البلدان*، ۳/ ۳۱۱ـ ۳۱۵.

شود، و پیشاپیش سلام و رحمت خدا بر تو ای فرزند رسول الله و بر پدرت ولاحول ولا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم.

آنها نامه را فرستادند، و بعد از دو روز درنگ، جمعی دیگر را با ۱۵۰ نامه که به امضاء یک نفر و دو نفر و سه و چهار و ... رسیده بود فرستادند که همگان تمنّای آمدنِ امام به کوفه را داشتند. و امام همچنان درنگ می‌کرد و پاسخ نامه را نمی‌داد.

پس در یک روز ۶۰۰ نامه آمد و نامه‌ها از پی هم می‌رسید تا آن که ۱۲۰۰۰ نامه نزد امام جمع شد. آخرین پیکهای کوفیان هانی‌بن هانی السبیعی[1] و سعیدبن عبدالله الحنفی[2] بودند که نامهٔ زیر را آوردند و این آخرین نامهٔ کوفیان بود:

بسم الله الرحمن الرحیم

به حسین فرزند علی امیرالمؤمنین علیه السلام

از سوی شیعیان او و پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام

امّا بعد، براستی که همهٔ مردم به انتظارِ تو هستند، و رأی و نظری جز تو ندارند، پس بشتاب، بشتاب ای فرزند رسول خدا، باغات و بوستانها سرسبز و میوه‌ها رسیده، و زمین پر از گیاه و درختان برگ برآورده‌اند، هر گاه اراده‌ات تعلّق گیرد قدم رنجه فرمای، چه بر لشکری وارد می‌شوی که برای تو آراسته و آماده‌اند، و سلام و رحمت خدا بر تو و بر پدرت از پیش.

حسین علیه السلام از هانی و سعید پرسید: نویسندگان این نامه کیانند؟ عرض کردند:

---

۱ ـ هانی‌بن هانی‌بن الهمدانی الکوفي، از امیرالمؤمنین روایت کرده، و ابواسحق ازو روایت کرد. *تهذیب التهذیب* ۱۱/۲۲ ـ ۲۳.

۲ ـ سعید ـ سعد از بنی حنیفه‌بن مجیم ... حماسه‌سرای توانا، یکی از پیکهای کوفیان نزد امام بود. *تاریخ طبری* ۵/۴۱۹ و ۳۵۳، *مقتل الحسین خوارزمی* ۱/۱۹۵ و ۲/۲۰؛ *المناقب* ۴/۱۰۳؛ *البحار* ۴۵/۲۱ و ۲۶ و ۷۰؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۴؛ *انصار الحسین*: ۹۰ و ۹۱.

شبث‌بن ربعي،[۱] حجاربن ابجر[۲] و يزيدبن حارث[۳] و يزيدبن رويم، و عروة‌بن قيس[۴] و عمربن حجاجِ[۵] و محمّدبن عميربن عطارد.[۶]

گويد: در اين هنگام امام برخاست و بين ركن و مقام دو ركعت نماز گزارد و از خدا خير امور را خواست. و آنگاه مسلم‌بن عقيل[۷] را فراخواند و او را از وضع آگاه

۱ـ شبث‌بن ربعي تميمي يربوعي، ابوعبدالقدوس، شيخ مصر و اهل كوفه در ايامش، زمان و عصر نبوّت را درک كرده، و بعد به سجاح مدعيهٔ نبوت پيوست، بعد به اسلام بازگشت، به خونخواهي عثمان برخاست و با آن كه از حسين دعوت نمود خود به جنگ امام مي‌رود و در سال ۷۰ به هلاكت مي‌رسيد.

گفته شده: بعد از دستگيري ابراهيم بدو گفت: راست بگو در كربلا چه كردي؟ گفت: صورت مبارک امام را با شمشير زدم. گفت: واي بر تو اي ملعون، از خدا و جدّش نترسيدي، بعد ابراهيم گوشت ران شبث را آنقدر شكافت تا سقط شد.

الاصابه شماره ۳۹۵۰؛ *تهذيب التهذيب* ۴/ ۳۰۳؛ *ميزان الاعتدال* ۱/ ۴۴۰؛ *الاعلام* ۳/ ۱۵۴.

۲ـ حجار ـ بر وزن كتان يا كتاب‌بن ابجر كوفي، گفته شده از اميرالمؤمنين روايت دارد و سمّاک‌بن حرب ازو روايت دارد. *الرجال في تاج العروس* ۲/ ۲۵.

۳ـ در نسخه‌ها يزيدبن حارث و يزيدبن رويم آمده، ليكن ظاهراً صحيح آن بايد يک نفر باشد با نام يزيدبن حارث‌بن رويم كه به دست اميرالمؤمنين به اسلام گرويد، در جنگ يمامه حضور داشت، ساكن بصره شد و در سال ۶۸ در ري كشته شد.

الكامل ۴/ ۱۱۱؛ *الاصابة* شماره ۹۳۹۸؛ *تهذيب التهذيب* ۸/ ۱۶۳؛ *جمهرة الانساب*: ۳۰۵؛ *الاعلام* ۸/ ۱۸۰ ـ ۱۸۱.

۴ـ ظاهراً عزرة‌بن قيس صحيح باشد به *تاريخ طبري* ۳۵۳/۵؛ *انساب الاشراف* ۱۵۸/۳ رجوع شود.

۵ـ در *ارشاد مفيد*: ۳۸ عمروبن حجاج زبيدي آمده است.

۶ـ محمدبن عميربن عطاردبن حاجب‌بن زرارة التميمي الدارمي، كوفي است، با حجاجِ و ديگر امراء داستانها دارد، او يكي از فرماندهان لشكرِ علي‌ؑ در صفين بود، وفات او حدود سال ۸۵ ه. بود.

المحبر: ۱۵۴، ۲۳۸ و ۲۳۹؛ *لسان الميزان* ۵/ ۳۳۰؛ *الاعلام* ۶/ ۳۱۹.

۷ـ مسلم‌بن عقيل‌بن أبي طالب‌بن عبدالمطلب‌بن هاشم، از تابعين، و از صاحبان خرد استوار و شجاعت بود، مادرش ام‌ولد بود كه عقيل از شام خريده بود، امام او را به كوفه فرستاد تا از برايش از مردم بيعت بگيرد. نيمهٔ رمضان ۶۰ از مكه خارج و روز ششم شوال وارد كوفه شد و او

ساخت، جواب نامه‌ها را به همراه او برای کوفیان فرستاد که وعدهٔ عزیمت به کوفه را می‌داد و محتوای نامهٔ امام این بود:

«عموزاده‌ام مسلم‌بن عقیل را به سویتان گسیل داشتم تا رأی و نظر شما را به من گزارش دهد».

مسلم با نامهٔ امام رفت تا به کوفه رسید، چون مردم از برنامهٔ امام آگاه شدند همگان از آمدن مسلم شادمان گردیدند، مسلم را در خانهٔ مختاربن ابی عبیده ثقفی[1] فرود آوردند، و شیعه نزدش رفت و آمد می‌کردند.

پس از اجتماع مردم نزد مسلم، مسلم نامهٔ حسین‌ﷺ را قرائت کرد، مردم می‌گریستند تا آن‌که ۱۸۰۰۰ نفر با او بیعت کردند.

عبدالله‌بن مسلم الباهلی و عمارة‌بن ولید و عمربن سعد[2] به یزید نامه نگاشته از امر

نخستین شهید از اصحاب حسین‌ﷺ است.

مقاتل الطالبین: ۸۰؛ *الطبقات الکبری* ۲۹/۴؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۱؛ *الکامل فی التاریخ* ۸/۴ـ ۱۵؛ *الاخبار الطوال*: ۲۳۳؛ *تاریخ الکوفة*: ۵۹؛ *الاعلام* ۲۲۲/۷؛ *انصار الحسین*: ۱۲۴؛ *ضیاء العینین*: ۱۳ـ ۲۹.

۱ـ مختاربن ابی عبیدة‌بن مسعود ثقفی، ابواسحق، اهل طائف از برجستگان خونخواهان حسین علیه بنی‌امیه بود. او با پدرش به مدینه کوچید و وابستگی با بنی‌هاشم داشت، عبدالله‌بن عمر با صفیه خواهر مختار ازدواج کرد، او در عراق با علی‌ﷺ بود و بعد از او ساکن بصره گردید. عبیدالله‌بن زیاد او را در بصره دستگیر و به شفاعت ابن عمر به طائف تبعید گردید و بعد از هلاکت یزید به کوفه رفت و به خونخواهی امام قیام کرد و بر کوفه و موصل غلبه کرد و کشندگان حسین‌ﷺ بُکشت و در جنگ با مصعب‌بن زبیر در سال ۶۷ کشته شد.

الاصابه شماره ۸۵۴۷؛ *الفرق بین الفرق*: ۳۱ـ ۳۷؛ *الکامل فی التاریخ* ۸۲/۴ـ ۱۰۸؛ *تاریخ طبری* ۱۴۶/۷، الاعلام ۱۹۲/۷.

۲ـ عمربن سعد ابی وقاص زهری مدنی، عبیدالله‌بن زیاد او را با فرماندهی بر ۴۰۰۰ نفر به جنگ دیلم فرستاد و با آن عهدنامه حکومت ری برای عمربن سعد بود، بعد عبیدالله چون از حرکت حسین‌ﷺ به سوی عراق اطلاع یافت به عمربن سعد نوشت که با لشکرش بازگردد، و او را مأمور قتل و جنگ با امام نمود، و او عذر خواست، ابن زیاد تهدیدش کرد که حکومت ری را از

مسلم‌بن عقیل و اوضاع کوفه خبرش دادند و عزل نعمان‌بن بشیر و انتصاب دیگری را رأی زدند.

یزید به عبیدالله‌بن زیاد[1] والی بصره[2] نامه نوشت که تو را حکومت کوفه نیز دادیم، و او را از امر مسلم‌بن عقیل آگاه کرد و خواست تا وی را دستگیر و به قتل برساند، عبیدالله آمادهٔ حرکت به کوفه گردید.

حسین علیه السلام به جمعی از اشراف بصره نامه نوشت و به وسیلهٔ یکی از موالی خود به نام سلیمان مکنی به ابارزین[3] ارسال داشت و آنان را به یاری خود فراخواند و یادآورشان شد که اطاعتِ از امام بر آنان واجب است. از این گروه یزیدبن مسعود

او بستاند و او پذیرفت، عمربن سعد به دست نیروی مختار کشته شد.

الطبقات ۱۲۵/۵؛ *الکامل فی التاریخ* ۲۱/۴؛ *الاعلام* ۴۷/۵.

۱ ـ عبیدالله‌بن زیادبن ابیه، در بصره متولّد شد، در وقت هلاکت پدرش در عراق بود، به شام رفت و معاویه او را در سال ۵۳ به حکومت خراسان فرستاد. او دو سال در آن جا بود، معاویه او را در سال ۵۵ امیر بصره ساخت و در سال ۶۰ یزید امارت او را تنفیذ کرد، واقعهٔ کربلا در زمانش و به دستش پیش آمد، بعد از هلاکت یزید مردم بصره با او بیعت کرده، بعد بر او هجوم بردند و او پنهان به شام گریخت، سپس آهنگ عراق کرد که جنگ بین او و ابراهیم اشتر پیش آمد. لشکرش متفرق و ابراهیم در خازر از سرزمین موصل عبیدالله را بکشت، او را ابن مرجانه خوانند و او کنیزکی معروفه به فسق و فجور بود.

تاریخ طبری ۱۶۶/۶ و ۱۸/۷ و ۱۴۴؛ *الاعلام* ۱۹۳/۴.

۲ ـ بصره شهری است اسلامی که در خلافت عمر بنا گردید. در سال ۱۸ هـ، بصره‌اش خواندند، چون دارای سنگهای نرم (به نام بصره) می‌باشد، و بصرتان: بصره و کوفه را گویند.

مجمع البحرین ۲۲۵/۳ ـ ۲۲۶.

۳ ـ سلیمان مولای حسین علیه السلام بود که امام او را به بصره فرستاد، یکی از زعمای بصره که امام سلیمان را نزدش فرستاده بود، سلیمان را تسلیم عبیدالله کرد و عبیدالله وی را کشت، بعضی از مورّخان آورده‌اند که او با حسین در کربلا شهید شد، و ظاهراً شهید در کربلا سلیمان نام دیگری است.

تاریخ طبری ۳۵۷/۵ ـ ۳۵۸؛ *مقتل خوارزمی* ۱۹۹/۱؛ *بحار* ۳۳۷/۴۴ ـ ۳۴۰؛ *انصار الحسین*: ۷۴؛ *ضیاء العینین* ۳۹ ـ ۴۰.

نهشلی و منذربن جارود عبدی[1] بودند. یزیدبن مسعود بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را جمع کرد و در آن گردهمایی گفت: ای بنی تمیم! شخصیت و موقعیّت خانوادگی و اصالتم را در میان خود چگونه می‌بینید؟

گفتند: به‌به به خدا تو ستون فقرات و رأس هر افتخاری، تو در مرکز شرافتی و در منزلگه شرف جلوداری.

گفت: شما را برای رایزنی در امری و یاری جستن در آن فراخوانده‌ام.

گفتند: به خدا که در بذل خیرخواهی و ابراز رأی خودداری نکنیم، بفرما تا بشنویم.

گفت: همانا خداوند معاویه را در کمال خواری به هلاکت رساند و نشانش را از میان برد، او بود که باب گناه و ظلم و جور را گشود و شالودهٔ ستم را پی‌ریزی کرد، او بیعتِ با پسرش را به گردن مردم انداخت و گمان بُرد که محکمش ساخته، هیهات از آنچه که اراده کرده، در آن کوشش کرد ناکامیاب شد و آن را به مشورت گذاشت و بی‌یاور ماند، و اکنون پسرش یزید میگسار و رأس هر فجور و تباهی. ادّعای خلافت بر مسلمانان را دارد و می‌خواهد بدون رضایت و خواستِ مردم بر آنان امارت یابد، و این در حالی است که با ضعف در حلم و علم جایگاه حقّ را نمی‌داند، سوگند راست می‌خورم که جهاد و جنگ با یزید افضل از جهادِ با مشرکان است.

و این حسین‌بن علی، فرزند دخت گرامی رسول‌الله ﷺ است که صاحب شرفِ اصیل و رأی استوار بوده، او را فضلی است که در محدودهٔ قلم و بیان درنیاید، و دریای علمِ بی‌ساحل که هرگز نخشکد، او سزاوار احراز منصب خلافت است، او که سابقه‌ای مشعشع و سنّی مجرّب و قدمتی در خورِ مباهات، و قرابتی افتخارآفرین

---

۱ ـ منذربن جارود، در عهد پیامبر متولّد و در جمل در خدمت علی علیه‌السلام بود و از طرف امام والی اصطخر شد: خبر ناخوشایندی از او به امام رسید، عزلش فرمود: عبیدالله او را به سال ۶۱ ولایت مرز هند داد و در آخر همان سال ۶۱ مُرد.

الاصابه ش ۸۳۳۶؛ *جمهرة الانساب*: ۲۷۹؛ *الاغانی* ۱۱ / ۱۱۷؛ *الاعلام* ۷ / ۲۹۲.

دارد، او را عطوفتی با خردسالان و مهربانی‌ای با سالخوردگان است، بَه، چه مکرّم و گرامی است اگر راعی رعیت او باشد و امام امّت گردد، حجت مر خدایـر را بـدو واجب، و موعظت بدو رسا گردد.

از نورِ حقّ مگریزید و در بیابان باطل متحیّر و سرگردان نمانید، و ایـن صـخربن قیس[1] بود که لکّهٔ ننگ شرکت نکردن در جمل را بر شما وارد کرد، و امروز شما آن را با قیام و نصرت فرزند رسول‌الله ﷺ بشویید، به خدا هیچ کس در یاری او تقصیر نکند مگر آن که خدا ذلّت در فرزند و قلت در عشیره را بهره‌اش کند.

و اینک منم که لباس جنگ بر تن کرده و زرِه در بر نموده‌ام، آن کس که کشته نشود خواهد مُرد و آن کس که بگریزد و از دیدِ مرگ پنهان نماند، خدایتان رحمت کند نیکو پاسخم دهید. بنو حنظله گفتند: ای ابا خالد ما هـمواره تـیرهای کَـنانَتْ و فـارسان عشیره توایم اگر ما را از کمان بجهانی به هدف می‌زنی، و اگر با ما به پیکار درآیی فاتح و پیروزی، و اگر در دریا فروروی ما نیز با توایم، و اگر با سختیها دست و پنجه نرم کنی ما در کنار تو باشیم تو را با شمشیرهای خود یاری و با جانهای خود حفظ نماییم، برای هر چه خواهی قیام نما.

بنو سعدبن زید به سخن پرداخته گفتند: ای اباخالد! نارواتـرین کـارها نـزدِ مـا مخالفتِ با تو و خروج از فرمان و رأی توست، و اگر صخربن قیس ما را فرمانِ به ترک جنگ داده کار ما را ستود و عزّت و سرفرازی ما همچنان برقرار است، اجازت فرمای تا با یکدیگر مشورت کرده نتیجهٔ مشورت را به عرض برسانیم.

سپس بنوعامربن تمیم آغاز سخن کرده، گفتند: ای اباخالد، ما فـرزندانِ پـدرت (فامیلت) و هم‌پیمانان تو هستیم، اگر به خشم آیی ما رضایت و سکوت را نپسندیم و

---

۱ ـ او به سبب کجی و شَلی پایش به احنف معروف بود. در نام او اختلاف است، برخی او را صخر نامیده‌اند و برخی ضحاک. در بصره زاده شد و زمان پیامبر را درک کرد اگر چه ایشان را ندید. از جنگ جمل کناره گرفت و در کوفه بمرد.

الطبقات: ۷ / ۶۶؛ *جمهرة الانساب*: ۲۰۶؛ *تاریخ الاسلام* ۳ / ۱۲۹؛ *الاعلام*: ۱ / ۲۷۶ و ۲۷۷.

اگر کوچ کنی ما در خانه ننشینیم، فرمان تو راست، ما را فراخوان تا اجابت کنیم، و فرمان ده تا فرمان‌پذیریم و هر گاه که بخواهی فرمان در اختیار توست.

گفت: ای بنو سعد، اگر فرمان پذیرید، خدا شمشیر را از شما برندارد و همواره شمشیرها در دستهاتان باشد. آن‌گاه نامه‌ای این چنین (از زبان هر یک) به امام نوشته شد.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

امّا بعد، نامهٔ مبارکت عزّ وصول بخشید، و از محتوایش در این که مرا فراخواندی و دعوتم فرمودی که بهره‌ام را از طاعتِ از تو گرفته با نصرتِ تو به نصیبم فائز گردم، آگاه شدم. خدای بزرگ همواره زمین را از عاملِ به خیر و راهنمای به راه نجات خالی نگذارد، شما حجّت بالغهٔ خدا بر خلق و امانت او در زمین بوده، آری شما شاخه‌های پربارِ درختِ زیتون احمدیه‌اید که پیامبر ریشهٔ آن بود، طائر بلندپروازِ سعادت با دستِ مبارکت به پرواز درآید، من بنی تمیم را رام تو کرده‌ام و به کمال پیرو حضرتت هستند و تشنهٔ اطاعتِ از تو چون شترِ تشنه به گاه ورود به آب هستند، و رقابِ بنی‌سعد را مطیع فرمانت نمودم و آلودگیهای درون و سینه‌هایشان را با باران پند و رهنمایی چنان شستشو داده‌ام که درخشندگی آن به چشم می‌خورَد.

حسین علیه‌السلام چون نامه را خواند فرمود: (آمنك الله يوم الخوف و اعزّك و ارواك يوم العطش الاكبر)؛ «خداوند تو را در روز خوف (قیامت) ایمن داشته و در روز تشنگی بزرگ سیرابت فرماید».

ابن مسعود نهشلی آمادهٔ حرکت به سوی حسین علیه‌السلام شده بود که خبر شهادت حضرت بدو رسید، و از این که توفیق یاری امام را نیافت بشدّت بی‌تابی کرد.

منذربن جارود، پیک و نامهٔ حسین علیه‌السلام را تسلیم عبیدالله‌بن زیاد نمود، زیرا منذر

ترسيد که مبادا این از سایس عبیدالله باشد، و بحریه دختِ منذر، همسر عبیدالله بود، عبیدالله پیک را دار زد و به منبر رفت و به ایراد خطبه پرداخت، و مردم را از مخالفت و دامن زدن به اخبار تشنّج‌زا برحذر داشت.

آن شب را عبیدالله به صبح آورد، در بامداد برادرش عثمان‌بن زیاد را در بصره به نیابت نهاده خود با شتاب عازم کوفه شد.

شام نزدیک کوفه بماند و با فرارسیدن شب وارد کوفه شد، مردم را این گمان افتاد که حسین﵇ است که وارد شده، شادمان شدند و به نزدش شتافته تا خیر مقدم بگویند، وقتی که شناختند که او ابن‌زیاد است پراکنده گردیدند، ابن زیاد به دارالاماره رفت و شب را به صبح آورد، بامداد به مسجد رفت و با ایراد خطبه مردم را از مخالفت با سلطان برحذر داشته و وعدهٔ احسان بشرط اطاعت داد.

چون مسلم‌بن عقیل این خبر بشنید از ترسِ شناخته شدن از خانهٔ مختار خارج و به خانهٔ هانی‌بن عروة نزول کرد، هانی از وی حُسنِ استقبال کرد، و رفت و آمد شیعه نزدش زیاد گردید، و ابن زیاد بر وی جاسوسها گمارد.

چون دانست که مسلم در خانهٔ هانی است، محمّدبن اشعث[1] و اسماءبن خارجه[2] و عمروبن حجاج را فراخواند و گفت: چه شده که هانی به دیدن ما نمی‌آید؟

گفتند: نمی‌دانیم، گفته شده: بیمار است.

گفت: این را شنیدم و خبر رسیده که شفا یافته و بر بابِ خانه‌اش می‌نشیند، و اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می‌روم، نزدش بروید، و تذکّرش دهید حقّ واجبِ ما را نادیده نگیرد، چه دوست ندارم او که از اشرافِ عرب است نزدم به فساد متّهم

---

۱ ـ محمّدبن اشعث‌بن قیس کندی، از اصحاب مصعب‌بن زبیر است در سال ۶۷ کشته شد. *الاصابه* شماره ۸۵۰۴؛ *الاعلام* ۳۹/۶.

۲ ـ اسماءبن خارجة‌بن حصین فزاری، از تابعان بود و از شخصیتهای طبقهٔ اوّل کوفه. در سال ۶۶ هـ. ق. بمرد.

فوات الوفیات ۱۱/۱؛ *تاریخ‌الاسلام* ۳۷۲/۲؛ *النجوم الزاهرة* ۱۷۹/۱؛ *الاعلام* ۳۰۵/۱.

گردد.

آنان نزد هانی رفته و شبی را نزدش بوده و گفتند: چه شده که به ملاقات امیر نمی‌روی چه از تو یاد کرده و گفته: اگر بدانم که بیمار است به عیادتش می‌روم.

هانی فرمود: بیماری مرا بازداشته است.

گفتند: بدو گزارش رسیده که تو صحت را بازیافته و غروبگاهان بر باب خانه‌ات می‌نشینی، و این کوتاهی و جفا را سلطان تحمّل نکند آن هم از چون تویی، چه تو بزرگ قومی، سوگندت می‌دهیم که برخیزی و سوار شده و با ما نزدش بیایی، هانی لباس را پوشیده سوار بر مرکب شد. در نزدیکی قصر، هانی در خود احساس نگرانی کرد و به حسان‌بن اسماءبن خارج گفت: برادرزاده! به خدا که از این مرد خائفم، چه می‌بینی؟

گفت: ای عمو، نگران مباش و من بر تو از چیزی هراس ندارم، (حسان نمی‌دانست که پشتِ پرده چه خبر است و ابن زیاد برای چه او را نزد هانی فرستاد) هانی به اتفاق همراهان بر عبیدالله داخل شدند، چون چشم ابن زیاد به هانی افتاد گفت: پاهای خائنی او را به نزدت آورد (ضرب‌المثلی است) بعد رو به شریح قاضی[1] که در نزدش نشسته بود کرد و اشارتی به هانی نمود و شعر عمروبن معدی کرب زبیدی[2] را خواند:

أُرِيدُ حَيَاتَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي عُذَيْرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ

---

۱ ـ شریح‌بن حارث‌بن قیس الکندی ـ ابوامیه ـ یمنی الاصل بود، مرگش سال ۷۸ هـ. ق. بوده، در زمان عمر و عثمان و علی و معاویه تا زمان حجاج؛ قاضی کوفه بود و در سال ۷۷ استعفا کرد و حجاج استعفای او را پذیرفت.

الطبقات ۹۰/۶ـ ۱۰۰؛ *وفیات الاعیان* ۲۲۴/۱؛ *حلیة الاولیاء* ۱۳۲/۴؛ *الاعلام* ۱۶۱/۳.

۲ ـ عمروبن معدیکَرِب زبیدی، فارس یمن در سال ۹ هـ با ده نفر به مدینه آمده و مسلمان شدند، کنیه‌اش ابوثور بود و در سال ۲۱ هـ. ق. نزدیک ری مرد.

الاصابة شماره ۵۹۷۲؛ *الطبقات* ۳۸۳/۵؛ *خزانة الادب* ۴۲۵/۱.

مَن حیات او را اراده کردم و او مرگم را این عذر دوستت از مراد است

هانی گفت: امیر را چه شده؟

ابن زیاد گفت: هانی آرام باش، این کارها چیست که در خانه ات علیه امیرالمؤمنین و جمهورِ مسلمین جریان دارد، مسلم‌بن عقیل را به خانه‌ات درآورده برایش رزمجو و سلاح در خانه‌های پیرامونت جمع می‌کنی، و خیال می‌کنی که کارت بر من پوشیده می‌ماند.

گفت: من کاری نکردم.

ابن زیاد: چرا کردی.

هانی: چنین نیست.

ابن زیاد: نوکرم معقل را فراخوانید ـ این معقل جاسوس ابن زیاد بود و خیلی از اسرار جاریهٔ در منزل هانی را می‌دانست ـ معقل آمد تا در نزدش بایستاد.

چون هانی وی را بدید بدانست که او جاسوس بر وی بود و گفت: به خدا که من نه مسلم را دعوت کرده و نه وی را دعوت به قیام کردم و لیکن به من پناهنده شده، از نپذیرفتن او شرمم آمد و با این پناهندگی ذمّه‌ام بدو مشغول گردید و پناهش دادم، و حال که بر این اطلاع یافتی آزادم بگذار تا برگردم و او را از خانه‌ام مرخّص نمایم تا هر جا که خواهد برود و ذمّه‌ام از این حقّ جوار آزاد گردد.

ابن زیاد گفت: نه به خدا از من جدا نگردی تا مسلم را تسلیم داری.

هانی گفت: نه به خدا هرگز به چنین ننگی تن درندهم و میهمانم را تسلیمت نمی‌کنم تا وی را بکشی.

ابن زیاد گفت: به خدا که باید حاضرش کنی؟

هانی: هرگز نکنم.

سخن بین آن دو به درازا کشید، مسلم‌بن عمرو باهلی برخاست و گفت: امیر اجازت دهند تا با هانی در نهان سخنی گویم، هر دو به کناری رفتند، آن گونه که ابن

زیاد هر دو را می‌دید و چون صداهایشان بلند شد، ابن زیاد سخنانشان را می‌شنید.

مسلم به هانی گفت: ای هانی، به خدا سوگندت می‌دهم خود را به کشتن نده و عشیره‌ات را گرفتار بلا مکن، چه من از کشته شدنت نگرانم، این مرد ـ مسلم‌بن عقیل ـ عموزادهٔ اینان است، هرگز درصدد ایذاء و قتلش نخواهند بود، وی را تسلیم کن، چه این کارت مایهٔ رسوایی و نقصت تو نخواهد بود، و تو او را تسلیم سلطان می‌کنی.

هانی گفت: به خدا که این ننگ و رسوایی من است که من پناهنده‌ام و میهمان و سفیر فرزند رسول الله را تسلیم دشمنش کنم و حال آن که بازوانم سالم و یارانم زیادند، و اگر من تنها باشم و یاوری نداشته باشم هرگز تسلیمش نمی‌کنم تا آن که خود فدایش گردم.

باهلی سوگندش می‌داد، و هانی بشدت امتناع می‌نمود.

ابن زیاد که این سخنان را می‌شنید گفت: نزدیکم آوردیش، نزدش برده شد، ابن زیاد گفت: به خدا تسلیمش کن و گرنه گردنت را می‌زنم.

هانی گفت: این گاه برقِ شمشیرها پیرامون کاخت را فراگیرد.

ابن زیاد گفت: وای بر تو، آیا با شمشیر تهدیدم می‌کنی ـ هانی را گمان این بود که صدایش را عشیره‌اش می‌شنوند ـ گفت: نزدیکم آوریدش، بعد با تازیانه‌اش به سر و صورت وبینی و گونهٔ هانی آنقدر زد که‌بینی وی شکسته و گوشت صورت فرو ریخته و خون بر لباس او جاری و تازیانه شکسته شد.

هانی دست یازید و قائمهٔ شمشیر پاسبانی را گرفت تا شمشیر را برآورده حمله نماید، پاسبان گرفتش و ابن زیاد فریاد زد: وی را بگیرید؛ و او را گرفتند و کشیدند تا آن که در اطاقی از قصر محبوسش کرده در را به رویش بستند. ابن زیاد دستور داد بر وی نگهبان گماردند.

اسماءبن خارجه ـ یا حسان‌بن اسماء ـ برخاست و گفت: نیرنگی بود امروز، ای امیر، فرمان دادی که این مرد را نزدت آوریم، حال که آمد، چهره‌اش را درهم شکسته و ریشش را با خونش خضاب کردی و گمان بردی که وی را می‌کُشی.

از سخنش ابن‌زیاد به خشم آمده و گفت: تو هم که از آنانی، فرمان داد تا مضروبش کرده به زنجیرش کشیده در گوشه‌ای از قصر زندانیش کردند.

گفت: انّا للهِ و انّا الیه راجعون، ای هانی تسلیتت می‌گویم.

راوی گوید: به عمروبن حجّاج، خبر رسید که هانی کشته شد ـ رویحه دخت عمرو همسر هانی بود ـ عمرو با همهٔ قبیلهٔ مذحج به قصر حکومتی روی آورده ندا در داد که من عمروبن حجاجم و اینان هم رزم‌آوران مذحج و شخصیتهای آنان، ما طاعتی را از گردن فرونگذاشته و تفرقهٔ جماعت را نمی‌خواهیم، به ما گزارش رسید که صاحب ما هانی کشته شد.

ابن زیاد به علّت اجتماع مردم پی برد، و به شریح قاضی فرمان داد تا بر هانی درآمده و بنگردش و سلامتش را به قومش اطلاع دهد، شریح نیز چنان کرد و مردم با خبرِ شریح خشنود شده و برگشتند.

این خبر به مسلم‌بن عقیل رسید، و او با یارانش به جنگ با ابن‌زیاد برخاسته و قصرِ ابن‌زیاد را در حلقهٔ محاصره افکنده، و ابن زیاد در قصر متحصّن شده، و جنگ بین لشکر ابن زیاد و لشکر مسلم درگرفت.

اصحاب ابن‌زیاد که با وی در قصر بودند، از قصر به مردم اشراف یافته و یاران مسلم را از جنگ برحذر داشته و آنان را از لشکر شام بیم می‌دادند و این وضع تا فرارسیدن شب ادامه یافت.

با فرارسیدنِ شب یارانِ مسلم از پیرامونش پراکنده شده و به یکدیگر می‌گفتند: با فتنه‌ای که این همه شتاب دارد چه کنیم، بهتر آن است در خانه‌هایمان نشسته، و این دو گروه را واگذاریم تا خداکارشان را به اصلاح آورد.

جز ده نفر از جمعیت یارانش با وی نماند، به مسجد رفت تا نماز مغرب را بگزارد و آن ده نفر نیز متفرّق شدند.

مسلم چون وضع را چنین دید، یکّه و تنها در بازار و برزن و کوی کوفه حرکت کرد، تا دمِ درِ خانهٔ زنی طوعه نام توقف فرمود، از وی آب خواست، آبش داد، و آنگاه

پناه خواست، پناهش داد، پسر طوعه از قصّه با اطلاع شد و خبر را به ابن‌زیاد داد، ابن زیاد محمّدبن اشعث را فراخواند و او را با جمعی برای دستگیری مسلم فرستاد.

چون به خانهٔ طوعه رسیدند و صدای سُم اسبان به گوش مسلم رسید، لباس جنگ بپوشید و بر اسب برنشسته و به جنگ با دشمن پرداخت.

مسلم (که از پستان شجاعت شیر مکیده و در حقیقت سخن او این بود:

کرده در روز ولادت کام من　　باز با شهد شهادت مام من)

جمعی از لشکرِ دشمن را به‌هلاکت رسانیده، شمشیر در کف او آن‌چنان سر می‌افشاند که خاطرهٔ ذوالفقار را در دست حیدر کرّار تجدید می‌کرد.

محمّدبن اشعث ندا در داد: ای مسلم برای تو امان است.

مسلم فرمود: امانِ نیرنگ‌بازان تبهکار را بهایی نیست، باز رو به جنگ نهاد و ابیات حمران‌بن مالک خثعمی را به عنوان رجز می‌خواند:

اقسمتُ لا أُقتَلُ إلّا حُرّاً　　وَ إنْ رَأَیْتُ الْمَوْتَ شَیْئاً نُکْراً

سوگند خوردم که جز آزاد کشته نشوم گرچه مرگ چهره‌ای نازیبا داشته باشد

اَکْرَهُ اَنْ اُخْدَعَ اَو اُغَرّا　　اَوْ أَخْلَطَ الْبَارِدَ سخناً مُرّا

نیرنگ و فریب خوردن را ناروا دارم یا شربت خنک و گوارا با چیز گرم و تلخ بیامیزم

کلّ امرئٍ یَوماً یُلاقی شَرّاً　　أَضْرِبَکُمْ وَلاَ أخاف ضُرّاً

هر مردی روزی با سختی و شرّی تلاقی کند، شما را می‌زنم و از ضرر و زیانی نهراسم

گفتند: سخن از نیرنگ و فریب نیست، بدین سخن نیز توجّهی نفرمود، حملات را متواتر کرد، دشمن به ازدحام بدو روی کردند، در اثر کثرت جراحات وارده به ضعف می‌گرایید، مردی با نیزه از پشت به مسلم زد که به زمین افتاد و اسیر گردید.

چون بر ابن زیادش درآوردند، مسلم بر وی سلام نکرد، پاسبانی گفت: بر امیر سلام کن.

مسلم فرمود: خاموش باش، وای بر تو، به خدا که او امیرِ من نیست.

ابن زیاد گفت: چه سلام کنی یا نکنی باید کشته شوی.

مسلم بدو فرمود: اگر مرا بکُشی (عجیب نیست) چه بدتر از تو بوده که بهتر از مرا کشته است، و اگر مرا به بدترین وضع و قبیح‌ترین نحوه مُثله کنی حکایت از خباثت درون و فرومایگی تو دارد، چه این‌گونه جنایات در خورِ تُوست.

ابن زیاد گفت: ای عاقّ و ای تفرقه‌انداز، بر امامت خروج کرده شقِ عصای مسلمین می‌کنی و فتنه برمی‌انگیزی!

مسلم فرمود: ای ابن زیاد دروغ گفتی، معاویه و فرزندش یزیدند که شق عصای مسلمین کردند، و امّا فتنه، بذر هر نفاق و اختلاف و فتنه تو و پدرت زیاد پسر عبید، بندهٔ بنی علاج از ثقیف[1] است، امیدوارم که خدا شهادت را به دست تبهکارترین مردم برایم مقرر دارد.

ابن زیاد گفت: نفست تو را به آرزویی فراخواند که چون سزاوارش نبودی خدا آن را از تو دریغ داشته به آن که اهلش بود داد.

مسلم فرمود: ای پسر مرجانه، اهل آن کیست؟

ابن زیاد: یزیدبن معاویه.

مسلم فرمود: الحمدلله به داوری خدا میان ما و شما خشنودیم.

ابن زیاد: گمان داری که در خلافت تو را حقی هست؟

مسلم فرمود: گمان نه، بلکه یقین دارم.

ابن زیاد گفت: به من بگو چرا بدین شهر که از آرامش برخوردار بود آمدی و بین مردم اختلاف پدید آورده، امرِ آنان را متشتّت کردی؟

مسلم فرمود: بدین‌جهت نیامدم، و لیکن این شمایید که منکرات را آشکار و

---

۱ ـ سیّد خویی فرماید: زیادبن عبید...، همان زیادبن ابیه است که مادرش سمیهٔ معروفه به زناست که قصّهٔ پیوستن او به ابی‌سفیان مشهور است و بچهٔ زنازاده‌اش عبیدالله قاتل حسین علیه السلام است.
ای کاش می‌دانستم که چگونه علّامه و ابن داود این لعین‌بن لعین پدر لعین را در رستهٔ اوّل از کتابشان قرار دادند و توجّه نفرمودند که این زیادبن عبید همان زیاد معروف به نام مادرش می‌باشد. *معجم رجال الحدیث* ۷/ ۳۰۹.

معروف و خوبیها را دفن و بدون رضایت مردم خود را بر گردنِ ایشان سوار کرده‌اید، و مردم را برخلاف فرمان خدا کشانیده، چون قیصر و کسری بر مردم حکم می‌رانید. ما آمدیم تا امرِ به معروف و نهی از منکر نماییم و مردم را به کتاب و سنّت فراخوانیم و آن گونه که پیامبر فرمود شایستگی این کار با ماست.

ابن زیاد ـ لعنةالله علیه ـ شروع به هتّاکی به مسلم و علیّ و حسن و حسین علیهم السلام نمود.

مسلم فرمود: این تو و پدر توست که برای ناسزا سزاوارترین هستید هر چه خواهی بکن ای دشمن خدا.

ابن زیاد بکیر ـ بکر ـ بن حمرانِ خبیث ملعون را فرمان داد تا مسلم را به بالای قصر برده و به قتل برساند، او را به بالای قصر برده و مسلم به تسبیح و تقدیس و استغفار و صلوات بر پیامبر مشغول بود، گردنش را زد، و خود ترسان و لرزان فرود آمد.

ابن‌زیاد گفت: تو را چه می‌شود؟

گفت: ای امیر در لحظهٔ کشتنش مردی سیه‌گونِ زشت‌روی را روبرویِ خود دیدم که انگشت خود را می‌گزید ـ یا لبهای خود را می‌گزید ـ که هرگز آنچنان نترسیده بودم.

ابن زیاد: شاید ترسیده‌ای..

سپس فرمان قتل هانی‌بن عروه را داد، او را برای کشته شدن می‌بردند و او می‌گفت: وامذحجاه، کجایند مذحج، واعشیرتا، عشیرهٔ ما کجایند؟!

گفتند: ای هانی گردن فراز دار.

گفت: من در بذل جانم سخیّ نیستم و شما را برای کشتنم یاری نکنم.

رشید غلامِ ابن زیاد گردنش را بزد و او را بکُشت.

در شهادت مسلم و هانی، عبدالله‌بن زبیر اسدی[۱] ـ یا به قولی فرزدق[۲] ـ چنین

---

۱ ـ عبدالله‌بن الزبیربن الاعشی. نامش قیس‌بن بجرةبن قیس‌بن منقذبن طریف‌بن عمروبن قعین اسدی است. *ادب الطف* ۱ / ۱۴۶.

۲ ـ فرزدق همام‌بن غالب، ابوفراس از نوادرِ شعراء و استاد در لغت، و شریف در قومش بوده، پدر

سروده است:

فَاِنْ كُنْت لا تَدْرِين الْمَوت فَانظری إلیٰ هانی فِی السّوقِ وَ ابن عَقِيل

اگر ندانی که مرگ چیست پس بنگر به هانی در بازار و به فرزند عقیل

إلی بطل قد هشم السـيف وجـهه وآخـر يـهوی مـن جـدار قـتيل

آن مرد شجاع که شمشیر چهره‌اش را درهم شکسته و آن دیگر که از بالای جدار فرو می‌افتد

اصـابهما جـور البـغیٰ فـاصبحـا احاديث من يسـعیٰ بكـل سـبيل

آن دو را تیغ ستم از پای درآورده و اکنون داستانشان زبانزد هر خاص و عام است

تریٰ جَسَداً قَدْ غَيَّر الْمَوْت لَـونه ونـضح دمٍ قَـدْ سَـال كُـلّ مَسِيل

پیکری را می‌نگری که مرگ رنگِ آن را تغییر داده، و خونی را که از پیکر جریان دارد

فتیً كَـانَ احـيیٰ مِـنْ فـتاة حـيّيةً و اقطع مِـنْ ذِی شَـفْرَتَيْنِ صَـقِيل

جوانمردی که حیایش از حیای دوشیزهٔ عفیفه فزونتر است، او که قاطعتر از شمشیر دو دم صیقلی بود

أَيَـركب أسـماء الهَـمَالِيج آمـناً و قـد طَـلبته مـذحج بـذحولِ

آیا دیگر آسوده خاطر بر اسبهای رهوار می‌نشیند، اکنون که مذحج او را به فراموشی سپرد

تَـطُوفُ حَـواليـه مـراد وَ كُـلُّهُم عَلیٰ أُهـبة مِـنْ سَـائِلٍ و مسولِ

او که روزی قبیلهٔ مراد پیرامونش از سائل و مسئول در کمال آمادگی بودند

فَـإن أنْـتُمْ لم تـثأروا بِأَخِـيكُمْ فَكُـونُوا بـغايا أُرضِـيّت بِـقَلِيلٍ

اگر خون برادرتان را نجوییده، پس مانندِ زنان زانیه به اندک بسازید

راوی گوید: عبیدالله‌بن زیاد خبرِ مسلم و هانی را به یـزید گـزارش داد، یـزید در پاسخ وی را بر کار و قاطعیتش ستود و تشکّر کرد، و وی را آگـاهانید کـه بـدو خـبر رسیده حسین ﷺ به سوی کوفه می‌آید، و فرمان داد هر که را که گمان بـرد بگـیرد و حبس کند و به کیفر کشد.

و جدّش نیز از اشراف بخشندگان بوده و در بیابان بصره در حدود ۱۰۰ سالگی وفات نمود. *خزانة الادب* ۱/۱۰۵ ـ ۱۰۸؛ *جمهرة اشعار العرب*: ۱۶۳؛ *الاعلام* ۸/۹۳.

امام حسین علیه السلام در سال ۶۰ هجری روز سه‌شنبه سوم یا هشتم ذیحجه، روز شهادت مسلم از مکّه بیرون شد.

ابو جعفر محمّدبن جریر طبری امامی[1] در کتابِ دلائل الامامة[2] می‌گوید: ابومحمّد سفیان‌بن وکیع[3] از پدرش وکیع[4] و او از اعمش[5] آورده که می‌گفت: ابومحمّد واقدی و زراره‌بن خلج[6] به من گفتند: سه روز قبل از حرکت حسین علیه السلام به سوی عراق[7] وی را

---

۱ ـ شیخ تهرانی در *الذریعة* ۸/ ۲۴۱ گوید: ابوجعفر محمّدبن جریربن رستم طبری آملی مازندرانی متأخر از محمدبن جریرالطبری کبیر است، معاصر شیخ طوسی متوفای ۴۶۰ هجری است و شاهد بر این، اموری است...

۲ ـ *دلائل الامامة* یا دلائل الائمة را بعد از ۴۱۱ هـ تألیفش نمود. شیخ تهرانی گوید: اوّل کسی که از این کتاب روایت کرد سیّدبن طاووس بود... و یادآور شدیم که کتابخانه سیّدبن طاووس در سال ۶۰۵ هـ مشتمل بر ۱۵۰۰ جلد کتاب بود، و از آن جمله نسخهٔ کامل این کتاب بود که سیّد از اوائل و اواسط و اواخر آن به صورت متفرّقه در تصانیف خود همراه با نام مؤلف آن آورده لیکن این نسخه جز به صورت ناقص به دست متأخرین نرسید. *الذریعة* ۸/ ۲۴۴.

۳ ـ در مستدرکات علم رجال ۴/ ۹۵ آمده: سفیان‌بن وکیع ابومحمّد نامش را یادآور نشده‌اند، محمّدبن فرات وهّان ازو و او از پدرش از اعمش آورده، محمدبن جریر ازو و از پدرش از اعمش در دلائل از معجزات روایت کرده.

۴ ـ وکیع‌بن جراح‌بن ملیح رواسی، ابوسفیان، حافظ حدیث، محدّث عراق در عصرش بود، در کوفه متولّد و در فید هنگام مراجعت از حج سال ۱۹۷ ـ ۱۹۹ وفات یافت.
تذکرة الحفاظ ۱/ ۲۸۲؛ *حلیة الاولیاء* ۸/ ۳۶۸؛ *میزان الاعتدال* ۳/ ۲۷۰؛ *تاریخ بغداد* ۱۳/ ۴۶۶؛ *الاعلام* ۸/ ۱۱۷.

۵ ـ اعمش، سلیمان‌بن مهران اسدی ولائی، تابعی اهل ری، نشو و وفاتش در کوفه، حدود ۱۳۰۰ حدیث روایت کرده، وفات ۱۴۸ هـ ق.
الطبقات ۶/ ۲۳۸؛ *الوفیات* ۱/ ۲۱۳؛ *تاریخ بغداد* ۹/ ۳ و *الاعلام* ۳/ ۱۳۵.

۶ ـ *مستدرکات علم رجال* ۳/ ۴۲۵، زرارة‌بن خلج و زرارة‌بن صالح را دو نفر به حساب آورده او ظاهراً باید اسم شخص واحد باشد یعنی دو اسم، اسم شخص واحد است، و او هم از اصحاب حسین است و ازو معجزه دیده و حضرت به او خبر از شهادت خود و یارانش را داده، او به نقل از ابن صالح گوید: سه روز قبل از خروج حسین به حضورش تشرّف یافت.

ملاقات نموديم و از ضعف کوفیان و این که قلوبِ مردم با او و شمشیرهایشان علیه اوست بدو گزارش دادیم.

امام حسین‌ؑ با دست به سوی آسمان اشارت فرمود، ابواب آسمان مفتوح گردیده و فرشتگان بی‌شماری که عدد آن را جز خدای عزّ و جلّ نشمارد فرود آمدند.

امامؑ فرمود: اگر تقارب اشیاء و حضور اجل نبود با آنان با این نیرو می‌جنگیدم لیکن به یقین می‌دانم که جایگاه شهادتم و اصحابم در آنجاست که جز فرزندم علی نجات نیابد.

در روایت آمد که: به گاه عزیمت به جانب عراق امام حسینؑ برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و فرمود:

«اَلْحَمْدُلِلّٰهِ ماشاءَاللّٰهُ وَلا قُوَّةَ اِلاّٰ بِاللّٰهِ وَ صَلَّىَ اللّٰهُ عَلىٰ رَسُولِهِ وَسَلَّمَ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلىٰ وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلادَةِ عَلىٰ جيدِ الْفَتاةِ، وَما أَولَهَني إِلَى اشْتِياقِ أَسْلافي إِشْتِياقَ يَعْقُوبَ إِلىٰ يُوسُفَ، وَ خُيِّرَ لي مَصْرَعٌ أَنَا لاقيهِ، كَأَنّي بِأَوْصالي تُقَطِّعُها ذِئابُ الفَلَواتِ بَيْنَ النَواويسِ وكَرْبَلاءَ فَيَمْلأْنَّ مِنّي أَكْراشاً جَوْفاً وَأَجْرِبَةً سَغْباً، لامَحيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ، رَضِيَ اللّٰهِ رِضانا أَهْلَ الْبَيْتِ، نصبِرُ عَلىٰ بَلائِهِ وَيُوَفّينا أُجُورَ الصّابِرينَ، لَنْ تَشُذَّ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّىَ اللّٰهُ عليه وآله لُحْمَتُهُ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ في حَضيرَةِ الْقُدْسِ، تَقَرُّبِهِمْ عَيْنُه وَيُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدُهُ مَنْ كانَ باذِلاً فينا مُهْجَتَهُ وَمُوَطِّناً عَلىٰ لِقاءِ اللّٰهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنا، فَإِنّي راحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شاءَ اللّٰهُ».

ستایش مر خدای راست، و مشیّت از آنِ او، و قوت و نیرویی جز به خدا نباشد (قوت هم ازوست) و درود خدا به رسول مکرّم او (و آلش) و سلام خدا بر او باد،

۷ـ عراقان: کوفه و بصره است و عراق را سواد گویند به دلیل پوشش آن از زراعات و نخلستانها و درختان. حدّ طولی سواد از حدیثه در موصل بوده تا آبادان و حدّ عرض آن از عذیب در قادسیه تا حلوان و امّا طول عرفی عراق از طول سواد کمتر است.

معجم البلدان ۳/ ۲۷۲، ۴/ ۹۳ـ ۹۵.

آرایش مرگ بر فرزند آدم چون آرایش گردنبد بر گردنِ دوشیزگان است، گرایش و اشتیاقم به زیارت اسلافم (جدّ و پدر و مادر و برادرم) چون اشتیاق یعقوب به یوسف است، و برایم قتلگاهی گزیده شد که من بدان جایم باید رفت، گوئیا می‌نگرم که گرگهای بیابان بندبند مفاصلم را از هم جدا کنند در میان نواویس[1] و کربلاء، چه شکمها از من پُر، و چه انبانها که از من آکنده گردد، گریزی از آنچه بر قلم تقدیر رفته نیست، ما ـ اهل البیت ـ خشنودی خدا را خرسندی خود دانسته، بر بلایش صابریم، و او اجرِ صابران را به ما می‌دهد، هیچ گوشت پیامبر (پارهٔ تن) او از وی جدا نگردد مگر آن که در حضیرة القدس نزدش گرد آید، چشمش بدانها روشن گردیده و بدانها وعده‌اش انجاز گردد، هر کس که در راه ما خون نثار و بذل می‌کند، و لقای خدا را توطین نفسِ خویش می‌نماید، پس آمادهٔ کوچیدن با ما باشد، چه ما انشاءالله بامداد فردا حرکت می‌کنیم.[2]

از محمّدبن داود قمی[3] از ابی عبدالله‌ؑ روایت می‌کند که فرمود: در آن شب که حسینؑ در بامدادش عزیمت از مکّه به خارج نمود محمّد حنفیه[4] به خدمت امام

۱ ـ نواویس، مقبرهٔ عمومی نصاریٰ قبل از فتح اسلامی بود که در اراضی نواحی حسینی نزدیک نینوا واقع بود. *تراث کربلاء*: ۱۹.

۲ ـ در نسخهٔ (ع) بعد از: مصبحاً ان شاءالله آمده که: معمّربن مثنّیٰ در مقتل الحسین این عبارت را آورده: چون روز ترویه شد (۸ ذیحجّه) عمربن سعدبن أبی وقّاص با لشکری گران وارد مکّه شد، یزید مأمورش کرده بود که با حسینؑ بجنگد یا او را به قتل برساند، و امامؑ همان روز ترویه از مکه خارج شد.
این عبارت در نسخهٔ ر.ب نیامده و ما در پاورقی آوردیم بدین احتمال که شاید از تعلیقات مصنف بر کتاب بوده، و بعدها در استنساخها به متن کتاب راه یافته باشد.

۳ ـ محمّد بن احمدبن داودبن علیّ شیخ الطائفة أبوالحسن قمّی متوفای ۳۶۸ هـ صاحب کتاب *المزار* از اجلّهٔ مشایخ مفید است که حسین‌بن عبیدالله الغضائری نیز از وی روایت دارد، *الطبقات القرن الرابع*: ۲۳۶.

۴ ـ أبوالقاسم محمّد الاکبر فرزند علیؑ است و حنفیه لقب مادرش خوله دخت جعفر است، او کثیرالعلم و الورع بود و بشدت نیرومند، و منازعه‌اش در امر امامت با امام سجادؑ، و بعد هم

مشرّف گردید و عرض کـرد: بـرادرم! بـی‌وفایی مـردم کـوفه را بـه پـدر و بـرادرت می‌شناسی، و می‌ترسم با تو آن کنند که با پیشینیان کردند، اگر در حرم اقامت فرمایی، عزت و حرمت و مناعتت نیازی به بیان ندارد.

فرمود: «برادرم! از آن می‌ترسم که یزیدبن معاویه در حرم ترورم کرده، و با ایـن جنایت حریمِ حرمتِ حرم شکسته و دریده شود».

عرض کرد: بنابراین به سوی یمن یا به سوی بیابان عزیمت فرمای، چه تو مناعتت از همگان افزون بود و کسی را توانِ دستیابی بر تو نیست.

فرمود: «پیشنهادت را مورد بررسی و نظر قرار می‌دهم».

سحرگاهان حسین﵇ آمادهٔ حرکت شد، خبر به محمّد حنفیه رسید، با شتاب آمد و مهار شتر برادر را بگرفت و عرض کـرد: مگـر وعـده نـفرمودی کـه در پـیشنهادم امعان‌نظر فرمایی؟

فرمود: «چرا».

عرض کرد: پس این شتاب در حرکت چیست؟

فرمود: «بعد از رفتنت پیامبرﷺ آمد و فرمود: ای حسین، خارج شو، چه خـدا می‌خواهد تو را کشته ببیند».

عرض کرد: انّا لله و انّا الیه راجعون. حال که چنین است، بردنِ زنان با خود چه معنا دارد؟

فرمود: «پیامبر فرمود: که خـدا مـی‌خواهـد آنـان را در کسـوت اسـارت بـبیند. خداحافظی کرد و رفت.[1]

تسلیم شدنش و اذعان به امامت امام سجاد و انداختن خود بر قدم امـام سـجاد مشـهور است. وفاتش ۸۰ یا ۸۱هـ.ق. بود.

تنقیح المقال ۱۱۵/۳؛ *وفیات الأعیان* ۹۱/۵؛ *الطبقات* ۹۱/۵.

۱ ـ در نسخهٔ (ع) بعد از جمله: (خداحافظی کرد و رفت) آمده:

محمّدبن یعقوب کلینی در کتاب الرسائل از محمّد بن یحیی، از محمّد بن الحسین، از أیّوب‌بن

نوح، از صفوان، از مروان‌بن اسماعیل از حمزةبن حمران، از أبی عبدالله‌ﷺ آورده است که: ما سخن از قیام حسین‌ﷺ و تخلّف محمّد حنفیه از امام داشتیم، که امام صادق‌ﷺ فرمود: ای حمزه، حدیثی را به تو می‌گویم که بعد از این مجلس از من بار دیگر مپرس.

حسین‌ﷺ بگاه عزیمت کاغذ خواست و نوشت: بسم الله الرّحمن الرحیم. از حسین‌بن علی به بنی‌هاشم، امّا بعد، آن که به من پیوندد به شهادت رسد، و آن که تخلّف کند به پیروزی نائل نگردد. والسّلام.

شیخ مفید محمّد بن محمّد بن نعمان در کتاب *مولد النّبیّ و مولد الأوصیاء* صلوات‌الله علیهم به اسنادش از امام صادق‌ﷺ آورده که فرمود: چون امام حسین‌ﷺ از مکّه به سوی مدینه حرکت کرد (ظاهراً باید از مدینه به سوی مکه حرکت کرد صحیح باشد. مترجم) افواجی از فرشتگان غرق در سلاح سوار بر مرکبهای بهشتی به حضورش تشرّف حاصل کرده گفتند: ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر، خدا در بسیاری موارد پیامبرش را با ما یاری فرموده و اکنون ما را به یاریت فرستاده است.

امام‌ﷺ فرمود: موعدِ ما در سرزمینِ شهادت من است و آن هم کربلاست، چون بدان جا رسیدم نزدم آیید. گفتند: ای حجّةالله، براستی که خدا ما را فرمان داد که در خط سمع و طاعت شما باشیم، آیا از دشمنی بیم داری که برخورد کنی، که در این صورت ما با توایم.

فرمود: آنان را دسترسی به من نیست تا به بقعهٔ خود برسم.

افواجی از مؤمنانِ جنّ نزد امام شرفیاب گردیده گفتند: مولای ما، ما شیعه و انصارِ توایم به هر چه خواهی فرمان ده، اگر فرمایی تمام دشمنانت را تباه کنیم بدون آن که از جایت حرکت فرمایی.

امام دربارهٔشان دعای خیر کرد و فرمود: آیا در کتاب خدا که بر جدّم رسول‌الله فرود آمده نخواندید که فرمود: «بگو اگر در منازلتان باشید آنان که بر آنان شهادت نوشته شده آنان را بدان جا فرستند» اگر من بدین جا اقامت نمایم، این خلق نگون‌سار چگونه امتحان شده و اختبار گردند، و در قبرم که خوابگاهِ گستراندن زمین برایم برگزیده جز من کی ساکن شود، آن‌جا که پناهگاه شیعیان و دوستان ما خواهد شد، در آن جاست که اعمال و نمازشان پذیرفته شده، آن جا که مسکن آنان شده محل امان در دنیا و آخرتشان باشد؟ شما روز شنبه ـ در روایت دیگر روز جمعه ـ که در پایان آن روز به شهادت می‌رسم، و تمام جوانان و یارانم به شهادت می‌رسند و سرِ من سوی یزیدبن معاویه برده می‌شود، در کربلا حاضر شوید.

سپس حسین علیه السلام به مسافرت ادامه داد تا به تنعیم[1] رسید و در آن جا با کاروانی برخورد که بحیربن ریسان حمیری فرماندار یمن برای یزید هدایا می‌برد. حسین علیه السلام هدایا را به عنوان ولایت مأخوذ داشت، و به شتربانان فرمود: هر که خواهد با ما به عراق آید از مصاحبت نیکوی ما بهره‌مند گردیده کرایه او را مستوفی بپردازیم، هر که نخواهد کرایه‌اش را تا بدین جا پرداخت نماییم.

جمعی با امام رفتند و دیگران امتناع ورزیدند.

امام علیه السلام به سیر ادامه داد تا به ذاتِ عِرق[2] رسید و بشربن غالب[3] را دیدار فرمود که از عراق می‌آمد، از وضع عراق پرسید.

جنّیان گفتند: ای حبیب‌الله و فرزند دوستش به خداکه ما اگر امر تو را واجب نمی‌دانستیم و از این حقیقت آگاه نبودیم که مخالفت، با تو روا نیست به مخالفت برمی‌خاستیم و تمامِ دشمنانت را قبل از آن که به تو دست یابند می‌کشتیم.

امام فرمود: به خداکه ما از شما نیرومندتریم، لیکن تا آن که هلاک می‌گردد با بیّنه باشد و آن که زنده مانَد با دلیل باشد.

آنچه که در این پاورقی آمد در نسخهٔ ر.ب نیامده، و ما آن را در حاشیه (پاورقی) می‌آوریم به دلیل احتمال این که مصنف در حاشیه کتاب آورده و بعدها در متن کتاب راه یافته باشد.

۱ـ تنعیم (بر وزن تکریم) محلّی در قسمت حِلّ مکّه است. میان مکه و سرِف به فاصلهٔ دو فرسخ از مکه ـ یا چهار فرسخ به روایتی ـ تنعیم خوانده شد چون کوهی به نام نعیم و کوهی از سوی چپش به نام ناعم و خودِ بیابان را نعمان خوانند. در تنعیم مساجدی پیرامون مسجد عائشه قرار دارد و میقات مکّیون در عمره است. *معجم البلدان* ۴۹/۲.

۲ـ ذات عرق، محل تهلیل عراقیان است، و آن حدّ بین نجد و تهامه است، و گفته شد: عرق کوهی است در راه مکّه، و از آن است ذات عرق، اصمعی گوید: آنچه زمین از بطل الرّمه بلند شود تا ارتفاعات ذات عرق و عرق کوهِ مشرفِ به ذات عرق است.
معجم البلدان ۱۰۷/۴ـ۱۰۸.

۳ـ در *مستدرکات علم الرجال* ۲۳/۲ آمده: بشربن غالب اسدی کوفی، از اصحاب حسین و سجاد علیهما السلام است، شیخ در *رجالش*، و برقی او را از اصحاب امیرالمؤمنین و حسنین و سجاد شمرده، او و برادرش بشیر راویان دعای عرفه حسین‌اند... او را روایاتی از حسین است که در *عدة‌الداعی* آورده‌ام، عبدالله‌بن شریک از او روایت دارد.

عرض کرد: آنها را در حالی پشت سر نهادم که دلهاشان با تو و شمشیرهاشان در استخدام بنی‌امیّه بود.

امام علیه السلام فرمود: «برادر اسدی درست گفته: همانا خدا آنچه را بخواهد می‌کند و حکم هم ارادهٔ اوست».

راوی گوید: امام به حرکت ادامه داد تا به ثعلبیّه[1] رسید، وقت ظهر بود، امام سر بر بالین نهاد و به خوابی سبک رفت و بیدار شد و فرمود: «در رؤیا دیدم که هاتفی می‌گفت: شما در مسیر هستید و مرگ شما را به جنّت می‌برد».

فرزندش علی عرض کرد: پدرجان مگر ما بر حقّ نیستیم؟

فرمود: «چرا پسرم سوگند بدو که بازگشت بندگان به سوی اوست».

عرض کرد: بنابراین پدرم! ما از مرگ پروایی نداریم.

حسین علیه السلام فرمود: «خدا تو را بهترین پاداش که هر فرزندی را در برابر پدر می‌دهد بدهد».

آن شب را امام در آن جا به سر برد، در بامداد مردی مکنّیٰ به ابا هِرّة ازدی کوفی نزد امام آمد و بر وی سلام کرد.

سپس گفت: فرزند رسول‌الله! چه چیز تو را از حرم خدا و حرم رسول‌الله جدّت بدر آورد؟

حسین علیه السلام فرمود: «ای اباهرّة وای بر تو، همانا بنی امیّه مالم را گرفتند صبر کردم، و به آبرویم تاختند عنانِ شکیبایی را از دست ندادم، اکنون خونم را خواستند گریختم، سوگند به خدا که قطعاً این گروه طاغی و یاغی مرا خواهند کشت و خدا لباس ذلّت فراگیر را بر آنان پوشانده و شمشیر را بر آنان حاکم، و کسی که آنان را به

---

۱ ـ ثعلبیّة، به فتح اوّل از منازل راه مکه به کوفه بعد از شقوق و پیش از خزیمیه می‌باشد، و آن جا دوسوم راه بود و پایین‌تر از آن آبی به نام ضویجعه با فاصلهٔ یک میل، ثعلبیه خوانده می‌شد که دلیل آن اقامت ثعلبةبن عمرو در آن نقطه بوده، و گفته شده: ثعلبةبن دودان‌بن اسد، نخستین کسی بود که در آن نزول کرده است. *معجم‌البلدان* ۲ / ۷۸.

خاک سیاهِ مذلّت و خواری بنشاند بر ایشان مسلط کند تا آن جا که خوارتر از قوم سبأ که زنی بر آنان سلطنت کرده بر اموال و خونهایشان حکم راند خواهند شد».

امامعليه‌السلام از آن جا کوچید، جمعی از بنی فزاره و بجیله حدیث کرده گفتند: ما با زهیربن قین[1] از سفر مکّه بازمی‌گشتیم که با حسینعليه‌السلام هم مسیر و همراه شدیم و از این قضیه ناراحت بودیم زیرا با امام زنان همراه بودند، هر زمان امام اراده نزول می‌فرمود: ما کنار می‌گرفتیم، روزی امام در ناحیه‌ای فرود آمد که ما نیز ناچار با امام در همان مکان فرود آمدیم. در حال خوردن غذا بودیم که فرستادهٔ حسینعليه‌السلام آمد و بر ما سلام کرد.

بعد به زهیربن قین گفت: امام تو را فراخوانده، هر یک از ما غذای در دست را فروافکندیم و کاملاً بی‌حرکت ماندیم.

همسر زهیر ـ دیلم دخت عمرو[2] ـ به وی گفت: سبحان‌الله، عجبا، آیا فرزند رسول الله تو را فرا خوانده و تو اجابت نمی‌نمایی، چه می‌شد می‌رفتی و سخنِ امام را گوش فرامی‌دادی.

زهیر نزد امام مشرّف گردیده، چیزی نگذشته بود که با شادمانی و با چهرهٔ درخشان بازگشت، و فرمان داد تا خیمه و خرگاه را برکنند و با بار و بنه و خیمه به

---

۱ ـ زهیربن قین بجلی، بجلیه شاخه‌ای از قحطانیه است، زهیر شخصیت بارز جامعهٔ کوفه بوده، به نظر می‌آید، در زمان پیوستن به امام مسنّ بوده، در زیارتنامه از وی تکریم ویژه گردیده، در بین راه به امام پیوست، با آن که در ابتداء به این ملاقات راغب نبوده است، قبل از جنگ در برابر سپاهِ کفر خطبه ایراد نمود و بعد فرماندهٔ میمنهٔ اصحاب امام شد.

تاریخ طبری ۵/ ۳۹۶ـ ۳۹۷، ۶/ ۴۲ و ۴۲۲؛ *رجال الشیخ*: ۷۳ و *انصار الحسین*: ۸۸.

۲ ـ این همان زن است که به غلام زهیر بعد از شهادتش گفت: برو و آقایت را کفن نما، غلام رفت و حسین را بی‌کفن دید و با خود گفت: آقایم را کفن کنم و حسین را بی‌کفن بگذارم، حسین را کفن کردم و به بانو گفتم، گفت: آفرین، کفن دیگری داد و رفتم و او را کفن کردم.

ترجمة الإمام الحسین از کتاب *الطبقات* که در مجله تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۹۰ چاپ شده، *أعلام النساء المؤمنات*: ۳۴۱.

حسین‌ علیه السلام پیوست.

زهیر به همسرش گفت: تو نیز مطلّقه‌ای، زیرا نمی‌خواهم در زندگی با من جز خیر و رفاه ببینی. من تصمیم گرفته‌ام در خدمتِ امام باشم و جان و تنم را فدایش کنم، بعد هم مالش را بدو عطا کرده با یکی از عموزادگانش وی را روانهٔ اهلش نمود.

زن به گاه وداع با شوهر برخاست و گریست وگفت: خدا خیرت دهد، خواسته‌ام از تو این است که مرا نزد جدّ حسین‌ علیه السلام در قیامت به یاد آوری.

بعد به یارانش گفت: هر که خواهد با من باشد، و الّا این آخرین دیدار ماست.

حسین‌ علیه السلام چون به منزل زُباله[1] رسید، خبرِ شهادتِ مسلم‌بن عقیل به عرض ایشان رسید، و با پخش این خبر، دنیاپرستان و ارباب حرص و آز از امام جدا و پراکنده شدند و اهل و خیار اصحابش با وی بپائیدند.

راوی گوید: از شدتِ گریه و ناله برای شهادت مسلم زمین به لرزه درآمد، و اشکها سیل‌آسا از دیدگان جاری شد.

و آن گاه حسین‌ علیه السلام به جانبِ آن جا که خدایش فراخوانده بود حرکت فرمود و با فرزدق برخورد کرد، فرزدق بعد سلام به امام عرض کرد: فرزند پیامبر، چگونه به کوفیان که عموزادهٔ تو مسلم و شیعهٔ تو را کشتند اعتماد می‌کنی؟

از چشمهای مبارک امام اشک بارید و فرمود: «خدا مسلم را رحمت فرماید، او به سوی روح و ریحان و تحیت و رضوان خدا شتافت، او وظیفه‌اش را به پایان برد و وظیفهٔ ما باقی است».

بعد این اشعار را زمزمه کرد:

فَـإِنْ تَكُـنِ الدُّنْـيا تُـعَدُّ نَـفِيسَةً   فَـإِنَّ ثَـوابَ اللهِ أَعْـلا وَأَنْـبَلُ

۱ـ زباله به ضم اوّل منزلی است سر راه مکه ـ کوفه، و آن دهی آباد بود، و دارای بازار مابین واقصه و ثعلبیه، سکونی گوید، زباله بعد از قاع از کوفه و پیش از شقوق است که دارای حصار و مسجدِ جامع برای بنی غاضریه از بنی اسد می‌باشد. *معجم‌البلدان* ۳/۱۲۹.

اگر دنیا چیز گرانبهایی به حساب آید، قطعاً ثواب خدا برتر و ارزشمندتر است

وَ اِنْ تَكُنْ الْاَبْدانِ للموت انشئت فقتل امْرءٍ بِالسَّيْفِ فی الله أَفـضَل

و اگر بدنها برای مرگ پدید آمده‌اند، پس شهادت در راه خدا برتر است

وَ اِنْ تَكُنِ الْاَرزاقُ قسماً مُقَدَّراً فَقِلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فی السعي اجمَلُ

و اگر قسمت ارزاق مقدر است، پس حرص کم در تلاش چه زیباتر است

وَاِنْ تَكُنْ الْاَمْوالُ للتَّرْكِ جَمْعُها فَما بالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ

و اگر واقعاً جمع اموال برای ترک است، پس چرا شخص باید در اموال متروک بخل بورزد

راوی گوید: حسین علیه السلام نامه‌ای به سلیمان‌بن صرد و مسیّب‌بن نَجَبه و رفاعة بـه شدّاد و جمعی از شیعیان کوفه نوشت و با قیس‌بن مسهر صیداوی[1] فـرستاد. قـیس چون به نزدیک کوفه رسید، حصین‌بن نمیر[2]، مأمور ابن‌زیاد راه را بر وی بست و در پیِ تفتیش وی برآمد، قیس نامهٔ امام را دریده و نابود کرد، حصین وی را نزد ابن زیاد فرستاد.

چون نزد ابن زیاد رسید، گفت: تو که هستی؟

قیس: من مردی از شیعیان امیرالمؤمنین و فرزندش می‌باشم؟

ابن زیاد: چرا نامه را دریدی؟

قیس: تا ندانی در آن چه نوشته شده.

---

۱ ـ قیس‌بن مسهر اسدیّ از عدنان، جوانی است کوفی از اشراف بنی‌اسد و یکی از حاملان نامه‌های کوفیان به حسین، بعد از خبر بیعت نکردن و حضور امام در مکه با مسلم به کوفه بازگشت، نامهٔ مسلم راکه حاوی بیعت مردم و دعوت امام به کوفه بود به امام رسانید.

تاریخ طبری ۵/۳۹۴ ـ ۳۹۵؛ *رجال الشیخ*: ۷۹؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۲؛ *انصار الحسین*: ۱۲۳ ـ ۱۲۴.

۲ ـ حصین‌بن نمیر کندی سکونی، از سرهنگان سرسخت و قسیّ‌القلب در عصر بـنی امـیه و اهـل حمص بوده، کعبه را به منجنیق بست و در نهایت امر، فرماندهٔ میمنهٔ ابن‌زیاد در جنگ با ابراهیم اشتر بود که نزدیک موصل سال ۶۷ اتفاق افتاد، کشته شده و به دارالبوار شتافت.

التهذیب ابن عساکر ۴/ ۳۷۱ و *الاعلام* ۲/ ۲۶۲.

ابن زیاد: نامه از کی و برای کی بود؟

قیس: از حسین علیه السلام به جمعی از کوفیان که نامهای آنان را نمی‌دانم.

ابن زیاد برآشفته و گفت: به خدا که دست از تو برنمی‌دارم جز آن که اسامی این گروه را بگویی یا بر فراز منبر رفته و حسین و پدر و برادرش را لعن کنی و الّا قطعه قطعه‌ات کنم.

قیس گفت: امّا اسامی گروه را نخواهم گفت: و امّا لعن کردن حرفی ندارم.

قیس به منبر آمد و خدای را ستایش کرد و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و بسیار طلب رحمت برای علی و فرزندانش صلوات‌الله علیهم نمود و بر ابن‌زیاد و پدرش لعن فرستاد و هکذا گردنکشان بنی‌امیه را تا آخرینشان لعنت فرستاد.

وانگاه گفت: مردم، من فرستادهٔ حسین علیه السلام نزدِ شمایم و او را در فلان منزل پشت سر گذاشتیم، دعوتش را بپذیرید.

این خبر به ابن زیاد رسید، فرمان داد تا از فراز قصر فرو افکندندش که به شهادت رسید.

خبر شهادتِ قیس به امام حسین علیه السلام رسید، اشک از چشمهای مبارکش جاری گردید و گفت: «خداوندا برای ما و شیعیان ما منزلی پاک و باکرامت مقرّر دار و ما و آنان را در قرارگاه رحمتت گرد هم آور، چه تو بر هر چیز توانایی».

در روایت آمده که: این نامه را حسین علیه السلام از حاجز فرستاد، و گفته‌اند: جز این نیز آمده.

راوی گوید: حسین علیه السلام کوچید تا به دو منزلی کوفه، که با حرّبن یزید[1] به همراه

---

۱ ـ حرّبن یزیدبن ناجیةبن سعید از بنی ریاح‌بن یربوع، از شخصیتهای بارز کوفه، پیشوایی از اشراف تمیم، یکی از فرماندهان امویّ در کربلاء بود، و او قیادت قبیلهٔ تمیم و همدان را داشت، با حسین در پای کوه ذی حسم برخورد، در عاشورا قبل از شعله‌ور شدن نائره جنگ بین امام و سپاهِ کفر توبه کرده و همراه امام جنگ سختی نمود تا آنکه شهید شد.

تاریخ طبری ۵/ ۴۲۲ و ۴۰۰ و ۴۲۷؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۳؛ *رجال الشیخ*: ۷۳؛ *البدایة و النهایة*

هزار سوار برخورد نمود.

حسین ﷺ: آیا از مایید یا علیه ما؟

حرّ: بلکه ای اباعبدالله، علیه شما.

حسین ﷺ: «لا حول و لاقوّة الّا بالله العلیّ العظیم».

سخنان بسیاری میان آنان گفته شد و آخرالامر حسین ﷺ فرمود: «حال که برخلاف نوشته‌ها و فرستاده هایتان نظر دارید، من از آن جا که آمده‌ام بدانجا بازمی‌گردم».

حرّ و لشکرش با این پیشنهاد مخالفت کرده مانع شدند. حرّ گفت: ای فرزند رسول الله! راهی را در پیش گیر که به کوفه یا مدینه منتهی نگردد تا من نزد ابن زیاد اعتذار جسته به این که شما با ما در راه مخالفت ورزیدید.

امام ﷺ از سوی چپ راه بحرکت ادامه داد تا به عذیب الهجانات[1] رسید.

گوید: در این جا بود که نامهٔ ابن زیاد به حرّ رسید که او را در مدارای با حسین ﷺ توبیخ و او را امرِ به تضییق و تنگ کردن عرصه بر امام کرده بود.

حرّ با لشکر متعرّض امام شده و مانع از ادامهٔ سیر او شدند.

حسین ﷺ فرمود: «مگر دستورت عدول از راه نبود»؟

حرّ گفت: چرا، و لیکن نامهٔ امیر است که رسیده و فرمانم داده که عرصه را بر تو تنگ کرده و بر من جاسوسی گمارده تا خواسته‌های امیر را به اجرا درآورم.

راوی گوید: حسین ﷺ در میان یاران خود برخاست و به ایراد خطبه پرداخت و بعد از حمد خداوندی یادی از جدّش فرموده و بر وی درود فرستاد و فرمود: «کار بر ما چنان شده که می‌بینید، دنیا متغیّر گردیده، چهرهٔ نازیبای خود را به ما نشان می‌دهد و خوبیهایش پشت کرده و بریده و نارسا استمرار دارد، و از آن چیزی جز تـه‌جرعه

۸/ ۱۷۲؛ *الکامل في التاریخ* ۴/ ۱۹؛ *انصار الحسین*: ۸۴ـ ۸۵ و *الأعلام* ۲/ ۱۷۲.

۱ ـ عذیب الهجانات نزدیک عذیب القوادس و عذیب القوادس آبی است میان قادسیه و مغیثه. فاصلهٔ میان آن با قادسیه چهار میل است. جز این نیز گفته شده. *معجم البلدان* ۴/ ۹۲.

بازماندهٔ در ظرف به جای نمانده، و زندگیِ پَست و ناچیزی چون چراگاهِ ناگوار به چشم نمی‌خورد؛ مگر نمی‌نگرید که به حقّ عمل نشده و از باطل رادع و مانعی نیست، چه زیبا است که مؤمن «در راه خدا» راغبِ لقاء پروردگارش (با شهادتش) گردد، چه من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ملالت نمی‌بینم».

زهیربن قین برخاست و عرض کرد: ای فرزند رسول الله، خدا ما را در راه هدایت و در التزام خدمتت استوار بدارد، فرموده‌ات را شنیدیم، اگر ما همیشه به صورت پاینده در دنیا باقی می‌ماندیم، ما قیامِ در رکابت را، بر دنیا و آن زندگی برمی‌گزیدیم.

هلال‌بن نافع بجلی[1] از جا بِجَست و به عرض رسانید: به خدا ما ملاقاتِ پروردگارمان را ناروا نمی‌بینیم، و ما همواره بر نیّات و بینشهای خود استوار، با دوستت دوست و با دشمنت دشمنیم.

بریربن حصین[2] ـ خضیر ـ برخاست و معروض داشت: ای پسر رسول‌الله، به خدا سوگند خدا بر ما منّت نهاد تا توفیق یابیم همراه تو ـ در راه هدَفَت ـ بجنگیم تا آن جاکه اعضای ما تکّه‌تکّه گردیده، و آنگاه در قیامت، جدّ تو شفیع ما باشد.

سپس حسین ﷺ برخاست و برنشست، حرکت کرد و حرّ و لشکرش گاهی مانع از حرکت شده، و گاهی نیز با وی حرکت می‌کردند تا امام به کربلاء رسید و این روز

---

۱ ـ ظاهراً او باید نافع‌بن هلال‌بن نافع‌بن جمل‌بن سعد العشیرة‌بن مذحج مذحجی باشد نه بجلی، او سیّدی شریف و شجاع و قاری و امین بر حدیث بوده، و از اصحاب امیرالمؤمنین، و حاضر در حروب ثلاثهٔ آن حضرت بود و در کربلا مر او را داستانهای زیادی است که در مقاتل آمده است.
ابصار العین ۸۶ـ۸۹؛ *طبری* ۶/ ۲۵۳؛ *ابن اثیر* ۴/ ۲۹؛ *البدایة* ۴/ ۱۸۴.

۲ ـ در بعضی از مصادر بدیربن حفیر آمده و ظاهراً باید بریربن خضیر باشد و این اولی است. او سیّد قاریان، شیخی تابعی و عابد و قاری قرآن و از شیوخ قرائت در مسجد کوفه بود، او را نزد همدانیان مظهر شرف و توانایی است، در جامعهٔ کوفه از اشتهار و احترام برخوردار بوده، و او همدانی از کهلان است. وطنش کوفه بود، تلاش کرد تا عمربن سعد را از پذیرش ولایت در حکومت بنی‌امیه برکنار دارد.
طبری ۵/ ۴۲۱؛ *معجم* ۳/ ۲۸۹؛ *المناقب* ۴/ ۱۰۰ و *بحار* ۴۵/ ۱۵.

دوم محرّم بود، پرسید: «این زمین را چه نام است».

گفته شد: کربلاء.

امام فرمود: (انزلوا، هاهنا والله محطّ رکابنا وسفك دمائنا، هاهنا وَاللهِ مخطّ قبورنا، وهاهنا والله سبي حريمنا، بهذا حدّثني جدّي)؛ «فرود آیید، به خداکه این جا جای فرود آمدن و ریختن خونهای ماست، و اینجا جایگاه قبور ماست، به خداکه این جا جای به اسارت رفتن حَرَم ماست و این خبر را جدّم به من داده است».

همگان فرود آمدند، و حرّ با لشکرش نیز در کناری فرود آمدند، و حسین علیه السلام نشست و شمشیرش اصلاح می‌کرد و می‌فرمود:

يٰا دَهْرُ اُفٍّ لَكِ مِنْ خَلِيلِ   كَمْ لَكِ بِالْاِشْرٰاقِ وَالْأَصِيلِ

تفو بر تو ای روزگار که چه بد دوستی هستی و چقدر در هر شبانگاه و بامداد برای تو بود

مِنْ طٰالِبٍ وَ صٰاحِبٍ قَتِيلٍ   والدَّهْـر لاٰيَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ

چقدر جوینده که به کشتن رفته و این روزگار است که به نخبگان قناعت نورزد

و اِنَّما الْأَمْرُ اِلَى الْجَلِيلِ   وَ كُلُّ حَيٍّ فٰالِىٰ سَبِيلِ

همانا امر به نزد پروردگار است، و هر زنده‌ای راهی در پیش دارد

مٰا أَقْرَبَ الْوَعدُ اِلَى الرَّحِيلِ   اِلىٰ جِنٰانٍ وَاِلىٰ مُقِيل

وعدهٔ زمان کوچیدن به بهشت خدای چقدر نزدیک است

راوی گوید: زینب[1] دختِ فاطمه علیها السلام این سخنان را بشنید و گفت: برادرم این سخن تو سخن کسی است که به مرگ خود یقین دارد.

---

۱ ـ زینب دخت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خواهر حسن و حسین علیهما السلام، عقیله بنی هاشم، همسر عموزاده‌اش عبدالله بن جعفر، با برادرش حسین در کربلا حضور داشت، از کربلا به کوفه و سپس به شام به اسارت رفت، او شکیبا بود و قلبی استوار داشته، بلند مرتبه فصیحه و خطیبه بود، وفاتش سال ۶۲ بنا به اشهر روایات در مصر بوده است.

برای اطلاع بیشتر به کتاب زینب الکبری شیخ جعفر نقدی رجوع شود که شرحی مستوفیٰ است از شخصیت بارز حضرت زینب سیّدة النساء پس از مادرش زهراء علیها السلام.

فرمود: آری خواهرم.

زینب: وای بر من، حسین مرا خبر از مرگ خود می‌دهد.

گوید: زنان گریستند و لطمه بر چهره‌ها زده گریبان چاک زدند.

ام‌کلثوم[1] ندا برداشت: وامحمّدا واعلیاه وا امّاه وافاطمتا واحسنا واحسینا. وای از ضایعهٔ بعد از تو ای اباعبدالله.

حسین علیه السلام خواهر را تسلّی داد و فرمود: (یا اختاه تعزَّیْ بعزاء الله، فإنّ سکّان السّموات یموتون و اهل الارض لایبقون و جمیع البریة یهلکون، یا اختاه یا امّ کلثوم! و انتِ یا زینب و انتِ یا رقیة و أنتِ یا فاطمه و أنتِ یا رباب! انظرنَ إذا أنا قُتِلْتُ فلاتشققن علیّ جیباً ولاتخمشن علیّ وجهاً ولاتقلن علیّ هجراً). «خواهرم! خود را به آرامش خدا تسلّی ده، چه ساکنان آسمانها می‌میرند و زمینیان به جای نمانند، و ماسوی الله به مرگ گرفتار آیند.

بعد فرمود: «خواهرم امّ کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه[2] و تو ای فاطمه،[3] و تو

۱ـ امّ کلثوم دختِ امیرالمؤمنین علیه السلام، مادرش فاطمه علیها السلام، خواهر حسن و حسین و زینب عقیلهٔ بنی‌هاشم است. مسألهٔ ازدواجش با عمر از مسائل مورد اختلاف بین مسلمین است، و پاره‌ای از موارد با خواهرش زینب که کنیهٔ هر دو ام‌کلثوم است مورّخان را به اشتباه کشانیده است.

أجوبة المسائل السّروية: ۲۲۶؛ *الاستغاثة*: ۹۰؛ *الاستیعاب* ۴ / ۴۹۰؛ *اعلام النساء المؤمنات* ۱۸۱ ـ ۲۲۰ و سایر مصادر.

۲ـ مورّخان از رقیّه ذکری نیاورده‌اند، سیّد امین در *اعیان* ۷ / ۳۴ آورده: در محلّه العمارة دمشق قبر و مشهدی که زیارتگاه است بدو منسوب است، میرزا علی اصغرخان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ هـ آن را تجدید بنا نمود.

۳ـ فاطمه دختِ امام حسین، تابعیة از روات حدیث بوده از جده‌اش فاطمه علیها السلام مرسلاً و از پدرش روایت کرده، با عمه‌ها زینب و ام کلثوم و خواهرش سکینه به اسارت به شام رفت. به مدینه بازگشت و با عموزاده‌اش حسن‌بن حسن ازدواج کرد و بعد از وفات شوهرش با عبدالله‌بن عمروبن عثمان ازدواج کرد و پس از مرگ او از ازدواج مجدد امتناع ورزیده تا آن که در سال ۱۱۰ هـ وفات یافت.

الطبقات ۸ / ۳۴۷؛ *مقاتل الطالبیین*: ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۲۰۲ و ۲۳۷ و *الاعلام* ۵ / ۱۳۰.

ای رباب[1] بنگرید بعد از شهادتم مبادا گریبانی را چاک زده یا چهره‌ای را خراشیده، یا سخنانی ناروا بر زبان رانید».

روایت از طریق دیگر: زینب چون ابیات را شنید ـ او در جایی تنها و خالی از مخدّرات حرم بود ـ با پای برهنه در حالی که لباسش به زمین کشیده می‌شد به حضور برادر رسید و گفت: وای بر من، ایکاش مرگ مرا از این زندگی آزاد می‌کرد، امروز گوئیا مادرم فاطمة الزهرا و پدرم علی مرتضی و برادرم حسن المجتبی را از دست دادم، ای خلیفهٔ گذشتگان و ای پناه بازماندگان.

حسین علیه السلام نظری به خواهر افکند و فرمود: «خواهرم عنان بردباری را از کف مده».

عرض کرد: پدرم و مادرم به فدایت، فدایت گردم، آیا بزودی به شهادت می‌رسی؟

امّا غصّهٔ گلوگیر را فرو برده و چشمهای مبارکش اشک‌آلود شده، سپس فرمود: «هیهات هیهات، اگر مرغ قطا را شبی آرام می‌گذاشتند به خواب می‌رفت».

عرض کرد: ای وای آیا خود را در معرض غضب می‌نهی، همین قلبم را بیشتر جریحه‌دار می‌کند و بر من ناگوارتر است، و آنگاه گریبانش را درید و بیهوش شد.

امام برخاست، و بر چهرهٔ خواهر آب ریخت تا بهوش آمد، بعد تسلیتش داد و مرگ پدر و جدّش «صلوات‌الله علیهم اجمعین» را به یادش آورد.

یکی از انگیزه‌های احتمالی که موجب شد حسین علیه السلام حرم و عیالش را بکوچاند این بوده که اگر امام اهل حرم را در حجاز یا یکی از شهرهای دیگر به جای

۱ ـ رباب دختر امرئ القیس‌بن عدی، همسر حسین السبط الشهید با او در کربلاء بود و بعد از شهادت امام با اسراء به شام رفت، و بعد از بازگشت به مدینه، اشراف از وی خواستگاری کردند و او نپذیرفت، در طول یک سال زندگی بعد از حسین به زیر سقفی نیارمید تا بیمار شد و با کوهِ رنج وفات نمود، او شاعره بود و در رثای حسین مرثیه‌ها سرود.

المحبر ۳/ ۱۳؛ *اعلام النساء* ۱/ ۳۷۸ و *الاعلام* ۱/ ۳۷۸.

می‌گذاشت، یزید لعنه‌الله از آن آگاه شده و کسی را می‌فرستاد که اهل‌البیت را اسیر کرده آنان را مستأصل کرده، برخوردهای سخت با آنان می‌نمود تا حسین‌ﷺ را از جهاد و شهادت بازدارد، چه ممکن بود امام به علّت دستگیری اهل حرم از مقام والای سعادت شهادت باز ماند.

مسلک دوم

در شرح حال جنگ و امور که نزدیک و مربوط بدان است



راوی گوید: ابن زیاد اصحابش را برای جنگ با حسین‌ﷺ فراخواند و آنها پیرویش کردند و با آن که سبکشان می‌شمرد باز هم فرمانش بردند، دین و دنیای عمربن سعد را خرید و به فرماندهی سپاه برگزیدش، و او پذیرفت. عمربن سعد با چهار هزار سوار برای جنگ با امام از کوفه بیرون شد، و ابن زیاد پیاپی برایش نیرو می‌فرستاد و تا آن که در کربلا تا شب ششم محرّم بیست هزار لشکر وارد شدند، ابن سعد عرصه را بر حسین‌ﷺ تنگ کرد و آب را بر روی او و اصحابش بست، و آنان را گرفتار تشنگی کرد.

امامﷺ برخاست و به قائمهٔ شمشیرش تکیه داد، با صدای بلند ندا در داد و فرمود: «شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا مرا می‌شناسید؟»

گفتند: آری تو فرزند رسول‌الله و سبط اویی.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ جدّي رسول‌اللهﷺ؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که رسول اللهﷺ جدّ من است؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ أُمّي فاطمة ابنت محمّد؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که مادرم فاطمه دختر محمّد است؟»

گفتند: آری.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ أبي عليّ‌بن أبي طالب؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که پدرم علیّ‌بن ابی طالب است؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ جدّتي خديجة بنت خويلد أوّل نساء هذه الأُمّة إسلاماً؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که جده‌ام خدیجه دخت خویلد[1] اوّل زن مسلمان امّت است؟»

گفتند: آری.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ حمزة سيّدالشهداء عمّ أبي؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که حمزه سیدالشهداء[2] عموی پدرم است؟»

گفتند: چنین است.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ جعفر الطيار في الجنّة عمّي؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید جعفری[3] که در بهشت توان پرواز دارد عمویم است؟»

---

۱ ـ خدیجه دخت خویلدبن اسدبن عبدالعزی، قریشی، اوّل همسر پیامبر که ازو پانزده سال مسن‌تر بود، زادگاهش مکّه، ثروت فراوان داشت و به شام کالا می‌فرستاد و رجال را در استخدام خود داشت. پیامبر چون بیست و پنج ساله شد، با سرمایهٔ خدیجه به تجارت رفت و با سود بازگشت، قبل از نبوّت با او ازدواج نمود، بعد او را به اسلام فراخواند و او اوّل زن مسلمان است که با پیامبر در پنهان نماز می‌گزارد. سه سال قبل از هجرت در مکّه وفات یافت.
الطبقات الکبری ۸/ ۷ ـ ۱۱؛ *الاصابة قسم النساء*، *صفة الصفوة* ۲/ ۲؛ *تاریخ خمیس* ۱/ ۳۰۱ و *الاعلام* ۲/ ۳۰۲.

۲ ـ حمزةبن عبدالمطلّب‌بن هاشم ابوعماره، سیّد الشّهداء، در سال سه هجری به شهادت رسید، عموی پیامبر ﷺ، و یکی از صنادید و سادات قریش در جاهلیت و اسلام است، با پیامبر ﷺ به مدینه هجرت کرده، در جنگ بدر و جز آن حاضر بوده، در جنگ احد شهید و در مدینه دفن شد.
تاریخ الاسلام ۱/ ۹۹؛ *صفة الصفوة* ۱/ ۱۴۴ و *الاعلام* ۲/ ۲۷۸.

۳ ـ جعفربن أبی طالب، کنیه: أبوعبدالله، أبوالمساکین، صحابی، هاشمی، از شجاعان بنام بنی‌هاشم، اوّل شهید از طالبیان در اسلام است، او پس از طالب و عقیل سومین پسر پدرش بوده، و بعد از جعفر علی‌ؑ به دنبال آمد، مادر همه فاطمه دخت اسدبن هاشم می‌باشد، در سال ۸ هـ در جنگ مؤته شهید شد، از اسبش فرود آمد و جنگید، پرچم را به دوش کشیده در پیش روی صفوف مسلمین بوده، دست راستش قطع و پرچم را به دست چپ گرفت. آن نیز قطع شد،

گفتند: خداوندا بله.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ هذا سيف رسول‌الله ﷺ أنا متقلّده؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید که این شمشیر رسول‌الله ﷺ است که آن را آخته‌ام و در دست دارم؟»

گفتند: بله.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ هذه عمامة رسول‌الله ﷺ أنا لابسها؟**)؛ «شما را به خدا آیا این عمامهٔ رسول الله ﷺ است که بر سر دارم؟»

گفتند: آری.

فرمود: (**أنشدكم الله هل تعلمون أنّ علياً** ﷺ **كان أوّل الناس إسلاماً وأجزلهم علماً و أعظمهم حلماً وأنّه وليّ كلّ مؤمن و مؤمنة؟**)؛ «شما را به خدا آیا می‌دانید علی ﷺ اوّل انسان است که اسلام آورد، او که علمش از همه فراگیرتر و حلمش از همه برتر بوده و این که او ولیّ هر مؤمن و مؤمنه می‌باشد؟»

گفتند: خداوندا آری.

فرمود: (**فبمَ تستحلّون دمي و أبي صلوات‌الله عليه الذائد عن الحوض غداً، يذود عنه رجالاً كما يُذاد البعير الصادر على الماء، ولواء الحمد بيد أبي يوم القيامة؟!!**)؛ «پس چرا ریختن خونم را روا می‌دانید با آن که پدرم صلوات‌الله علیه در فردای قیامت مدافع حوض است، و مردم را آن چنان که شتر را از آب برانند از حوض براند، و لواء الحمد در روز قیامت به دست پدرم باشد»؟!!

گفتند: همهٔ اینها را می‌دانیم، و تو را رها نکنیم تا مرگ را با تشنگی بچشی.

چون خطبهٔ امام را زینب و زنان بشنیدند گریستند و نوح و ندبه کرده و تپانچه بر چهره نواخته صداهایشان به ناله بلند شد.

رأیت را به سینه فشرد تا شهید شد در پیکرش حدود ۹۰ اثر تیر و نیزه بود.

مقاتل الطالبيين ۶/۱۸؛ *البداية و النهاية* ۴/۲۵۵؛ *تهذيب التهذيب* ۲/۹۸؛ *اسدالغابة* ۱/۲۸۶ و *الإصابة* ۱/۲۳۷.

امامﷺ برادرش عبّاس[1] و فرزندش علی[2] را به سویشان فرستاد و فرمود: «آنان را به سکوت فراخوانید قسم به جانم چه گریه‌ها که در پی دارند».

راوی گوید: نامهٔ ابن زیاد به عمربن سعد رسید که وی را تحریض به جنگ و شتاب در آن، و از تأخیر در جنگ برحذر داشته، که ابن سعد و لشکر به سوی حسینﷺ یورش بردند. و شمربن ذی الجوشن[3] لعنةالله علیه پیش تاخت و ندا در داد

---

۱ ـ عبّاس‌بن علیّ‌بن أبی طالب، مادرش اُمّ‌البنین دخت حزام‌بن خالدبن ربیعةبن وحید عامری است و او پسر بزرگ ام‌البنین است مکنّی به ابوالفضل. زیباروی و جمالی به کمال داشت با قامتی برافراشته، چون بر اسب می‌نشست قدمهایش به زمین می‌رسید، ملقّب به قمر بنی هاشم و سقّاء، علمدارِ روز عاشوراست، او آخرین برادرِ امام است که به دست زیدبن رقاد جنبی و حکیم‌بن طفیل طائی به شهادت رسید و هر دو را آفتی بر پیکر رسید.
مقاتل الطالبیین: ۸۴ ـ ۸۵؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۴۹؛ *رجال الشیخ*: ۷۶؛ *انصار الحسین*: ۱۳۱، گوید: نام مبارک او در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.

۲ ـ علیّ‌بن الحسین الأکبر، کنیه أبوالحسن، از سادات و شجاعان طالبیان، مادرش لیلیٰ دخت أبی مرّة (قره) دختر عروة (عمرو) بن مسعودبن مغیث (معبد) ثقفی، مادر لیلیٰ میمونه دخت ابی سفیان‌بن حرب است، عمر علی اکبر ۲۷ سال، به روایتی با امّ ولدی ازدواج کرده بود. او اوّل شهید از بنی‌هاشم است که با نیزهٔ مرّة‌بن منقذبن نعمان عبدی در حالی که در پیرامون پدر از وی دفاع می‌کرد به شهادت رسید، و اصحاب امام به مُرة حمله کرده با شمشیر قطعه قطعه‌اش کردند، گویند: در خلافت عثمان متولّد شد و علی اکبرش خواندند تا تمیز بین او و زین‌العابدین باشد.
مقاتل الطالبیین: ۸۰ ـ ۸۱؛ *الطبقات* ۵/ ۱۵۶؛ تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ *رجال الشیخ*: ۷۶ که وی را علی اصغر آورد؛ نسب قریش: ۵۷؛ *البدایة* ۸/ ۱۸۵؛ *الاعلام* ۴/ ۲۷۷؛ *انصار الحسین*: ۱۲۹؛ درکتب *ارشاد* و طبری و اصفهانی و خوارزمی و مسعودی نام او به میان آمده است.

۳ ـ شمربن ذی الجوشن، اسمش شرحبیل‌بن قرط ضبابی کلابی، ابوالسابغه از سرکردگان کشتار کربلاء و دشمنان سرسخت حسین شهیدﷺ است، در اوایل امرش از رؤساء در هوازن بود، و به شجاعت موصوف، در صفین با علیﷺ بود، ابواسحاق سبیعی شنید که شمر بعد از نماز می‌گفت: خداوندا تو می‌دانی که من شریفم مرا بیامرز!!! بدو گفت: چگونه خدا تو را بیامرزد با آن که در شهادتِ فرزند پیامبر کمک کردی (این همه جنایت نمودی) شمر گفت: وای بر تو چه می‌توانستم بکنم، امرای ما اینانند که به امری ما را مأمور کردند و مخالفت ننمودیم. و اگر

که خواهرزاده‌های من کجائید؟ عبدالله[1] و جعفر[2] و عبّاس و عثمان.[3]

حسین علیه السلام به فرزندان امّ‌البنین فرمود: «اگر چه فاسق است پاسخ را بدهید».

فرزندان امّ‌البنین فرمودند: چه کار داری؟

گفت: ای خواهرزاده‌هایم، شما درامانید، خود را با برادرتان به کشتن ندهید، و

مخالفت می‌ورزیدیم از این خرها بدتر بودیم، در قیام مختار، از کوفه گریخت و به دهی از دهات خوزستان به نام کلتانیه پناه برد، لشکر مختار محاصره‌اش کردند و غافلگیرش نمودند، شمر در مقام دفاع برآمد و پیش از آن که لباسش را به تن کند، درگیری ناچیزی شد و ابوعمرة بر وی دست یافت و وی را بکشت، و جثهٔ پلیدش را نزد سگان انداختند.

الکامل فی‌التاریخ ۴/۹۲؛ *میزان الاعتدال* ۱/۴۴۹؛ *لسان المیزان* ۳/۱۵۲؛ *جمهرة الانساب* ۷۲؛ *سفینة البحار* ۱/۷۱۴ و *الاعلام* ۳/۱۷۵.

۱ ـ عبدالله‌بن علیّ‌بن أبی طالب، مادرش اُم البنین، به هنگام شهادت ۲۵ ساله بود، برادرش عبّاس بدو فرمود: پیش روی من باش تا تو را بنگرم و با پاداش خدایی امیدوار گردم... هانی‌بن ثبیت حضرمی او را کشت یا با تیر خولی از پای درآمد و مردی از بنی تمیم وی را بکشت.

مقاتل الطالبیین: ۸۲؛ *تاریخ طبری* ۶/۸۹؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۴۹؛ *رجال الشیخ*: ۷۶؛ *انصار الحسین*: ۱۲۹ ـ ۱۳۰. نام مبارک او در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی و خوارزمی آمده است.

۲ ـ جعفربن علیّ‌بن أبی طالب مادرش امّ البنین، در وقت شهادت ۱۹ ساله، قاتل او خولی یا هانی‌بن ثبیت بوده است.

مقاتل الطالبیین: ۸۳؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۴۹؛ *رجال الشیخ*: ۷۲؛ *أنصار الحسین*: ۱۳۰؛ نام شریفش در زیارت و ارشاد و طبری و اصفهانی و مسعودی و خوارزمی آمده است.

۳ ـ عثمان‌بن علیّ‌بن أبي طالب، مادرش امّ البنین، در وقت شهادت ۲۱ ساله بوده، خولی وی را با تیر زد و مردی از بنی ابان‌بن دارم بر وی حمله برد و سرش را برید، دربارهٔ این عثمان علیّ علیه السلام فرمود: او را به نام برادرم عثمان‌بن مظعون نام نهادم.

در روایتی از هبیرة‌بن مریم که گوید: در نزد علیّ علیه السلام بودیم، که فرزندش عثمان را فراخواند و فرمود: یا عثمان! بعد فرمود: او را به اسم عثمان آن شیخ کافر نتامیدم، همانا بنام عثمان‌بن مظعون نام نهادم.

مقاتل الطالبیین: ۸۴؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۰؛ *تقریب المعارف*: خطّی؛ *أنصار الحسین*: ۱۳۰، و در زیارت، ارشاد، طبری، اصفهانی، مسعودی، خوارزی نام او به میان آمده است.

ملازم خدمت یزیدبن معاویه امیرالمؤمنین باشید.

عبّاس‌بن علی ﷺ ندا در داد و فرمود: دستهایت بریده و امان‌نامه‌ات ملعون بادا، ای دشمن خدا، ما را می‌خوانی که برادر و سرورمان حسین‌بن فاطمه ﷺ را رها کرده در خط فرمان مطرودان و ملعونان فرزندان ملاعین خدا درآییم.

شمر با حالت خشم به لشکرش برگشت.

راوی گوید: چون حسین ﷺ دید که اثربخشی پند و موعظه کم، و شتاب دشمن برای جنگ زیاد است به برادرش عباس فرمود: «اگر توانستی که جنگ را امروز به تأخیر اندازی این کار را بکن، باشد که امشب را برای پروردگارمان نماز گزاریم، چه او می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش را دوست دارم.

عبّاس این خواسته را باآنان در میان نهاد، عمربن سعد سکوت کرد، عمروبن حجاجِ زبیدی گفت: اگر اینان ترک و دیلم بودند و این تقاضا را می‌خواستند، ما می‌پذیرفتیم، حال آن که اینان آل محمّدند. این تقاضا پذیرفته شد.

راوی گوید: حسین ﷺ نشسته بود که به خوابگونه‌ای فرو رفت و بعد بیدار شد و فرمود: «خواهرم، در این‌ساعت در رؤیا جدّم محمّد ﷺ و پدرم علی ﷺ و مادرم فاطمه ﷺ و برادرم حسن ﷺ را دیدم که می‌فرمودند: ای حسین ﷺ تو بزودی نزد ما می‌آیی.

و در روایتی: فردا نزد مایی.

راوی گوید: زینب تپانچه به صورتِ خود نواخت و صیحه برآورد.

حسین ﷺ فرمود: «آرام باش، ما را مورد شماتت دشمن قرار مده».

شب «عاشورا» فرا رسید، حسین ﷺ اصحابش را جمع کرده بعد از حمد و ثنای خداوند رو به آنان کرد و فرمود: (**أمّا بعد، فإنّي لا أعلم أصحاباً خيراً منكم، ولا أهل بيتٍ، أفضل وأبرّ من أهل بيتي، فجزاكم الله عنّي جميعاً خيراً، وهذا الليل قد غشيكم فاتّخذوه جملاً، و ليأخذ كل رجلٍ منكم بيد رجلٍ من أهل بيتي و تفرّقوا في سواد هذا الليل و ذروني وهؤلاء القوم، فإنّهم لايريدون غيري**)؛ «امّا بعد، حقّا كه من اصحابی

بهتر از شما، و نه اهل بیتی برتر و نیکوکارتر از اهل‌بیتم نمی‌بینم، خداوند از من به شما پاداش نیکو دهد، این شب است که سیاهی و تاریکی آن شما را فرا گرفته، پس آن را چون شتر رهواری گرفته، و هر یک از شما دستِ یکی از اهل بیتم را گرفته و در این تاریکیِ شب پراکنده شده از صحنه بیرون شتابید، و مرا با دشمن واگذارید چه آنان جز مرا نخواهند».

برادران و فرزندان او و فرزندان عبدالله[1] بن جعفر همگان هماهنگ گفتند: چرا چنین کنیم، برای این که بعد از تو زنده بمانیم، خدا هرگز چنین روزی را پیش نیاورد، و آغازگر این سخن عباس‌بن علی‌ﷺ بود و دیگران در پی وی سخن گفتند.

راوی گوید: حسین‌ﷺ نظری به فرزندان عقیل[2] افکند و فرمود: «شهادت مسلم برای شما کافی است، همگان بروید و من به شما اجازت دادم».

در روایت دیگر آمده: این زمان بود که برادران و تمام اهل بیت حسین‌ﷺ به سخن درآمده گفتند: ای فرزند رسول‌اللهﷺ دربارهٔ ما مردم چه خواهند گفت، و ما به مردم چه بگوییم، (بگوییم) که ما شیخ و کبیر و سیّد و امام و فرزند دخت پیامبر را رها کردیم، در رکابش تیری از کمان ما نجسته، نیزه در کف ما بکار گرفته نشده، شمشیر ما بر دشمن فرود نیامده، نه به خدا ای فرزند رسول الله، هرگز از تو جدا نشده، بلکه

---

۱ ـ عبدالله‌بن جعفربن أبی طالب، صحابی، در حبشه متولّد شد و او اوّل فرزند از مسلمانان مهاجر به حبشه بود، او مردی کریم بود که بحرالجودش می‌خواندند، شعراء در مدحش مدیحه‌سرایی کردند، در صفین از امراء لشکر بود در سال ۸۰ در مدینه وفات یافت، جز این نیز گفته شده است.

الاصابة ش ۴۵۸۲؛ *فوات الوفیات* ۱ / ۲۰۹؛ *تهذیب ابن عساکر* ۷ / ۳۲۵؛ *الاعلام* ۴ / ۷۶، زینب الکبری.

۲ ـ عقیل‌بن أبی طالب‌بن عبدالمطلّب هاشمی قریشی، ابویزید، داناترین قریشی به ایام و مآثر و مثالب و انساب قریش و عرب است، صحابی فصیح اللسان و سریع الجوابی بود، او برادر علی و جعفر و دو سال بزرگتر از آنهاست. در سال هشتم به مدینه هجرت کرد، در اواخر عمر نابینا گردید، در ایام خلافت یزید و شاید معاویه وفات نمود.

الاصابة: ۵۶۳۰؛ *البیان والتبیین* ۱ / ۱۷۴؛ *الطبقات* ۴ / ۲۸؛ *التاج* ۸ / ۳۰ و *الاعلام* ۴ / ۲۴۲.

جانهای ما پاسبان جان شریفت بوده تا در پیش رویت در خون خود غلتیده، آنچه بر تو وارد آید بر ما نیز وارد گردد، وه چه زشت است زندگی بعد از تو.

سپس مسلم‌بن عوسجه[1] برخاست و گفت: ما تو را این گونه تنها گذارده از نزدت بازگردیم و دشمن تو را در محاصره داشته باشد! نه به خدا، خدا هرگز چنین وضعی را نیاورد تا آن که نیزه‌ام را در سینهٔ دشمنانت بشکنم تا آن جا که دستهٔ شمشیر در دستم باشد دشمنت را از پای درآورم. اگر من سلاح نبرد هم نداشته باشم تا با آنان بجنگم، آنان را سنگباران کرده هرگز از حضرتت جدا نگردم تا در کنارت جام شهادت در کام کشم.

گوید: سعیدبن عبدالله حنفیّ برخاست و به عرض رسانید: نه، به خدا ای فرزند رسول الله ﷺ، هرگز تنهایت نگذارم، تا خدا بداند که ما وصیّت پیامبرش محمّد را دربارهٔ تو حفظ و رعایت نمودیم، و اگر می‌دانستم که در راه تو کشته می‌شدم و بعد زنده به آتش کشیده می‌شدم و خاکسترم به باد داده می‌شد و هفتاد بار این وضع تکرار می‌شد، هرگز از حضرتت جدا نشده تا در پیش رویت شاهد مرگ و شهادت را در آغوش کَشم، چرا نه، حال که این یک کشته شدن بیش نیست و بعد هم به کرامت ابدی و جاویدان خدا می‌رسم.

آن گاه زهیربن قین بجلی برخاست و به عرض رسانید: به خدا ای فرزند رسول

---

۱ ـ مسلم‌بن عوسجه اسدی، از ابطال عرب درصدر اسلام و اوّل شهید در عاشورا بعد از شهدای حملهٔ اوّل است، او صحابی‌ای است که پیامبر را درک کرده، در کوفه برای حسین علیه السلام بیعت می‌گرفت، در قیام مسلم‌بن عقیل بر مذحج و اسد (روز ۸ ذیحجه) اسیر بود. در واقعهٔ کربلاء شیخی سالخورده بود، و از شخصیتهای سرشناس در کوفه بود، شبث‌بن ربعی در شهادت مسلم‌بن عوسجه ابراز تأسف می‌کرد.

رجال الشیخ: ۸۰؛ *تاریخ طبری*، ۴۳۵/۵ و ۳۶۹؛ *البحار* ۶۹/۴۵؛ *الاخبار الطوال*: ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۲؛ *الکامل فی التاریخ*: ۲۸/۴؛ *الاعلام* ۲۲۲/۷؛ *أنصار الحسین*: ۱۰۸؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۵۲. در آن آمده است که مسلم‌بن عوسجه أسدی از بنی سعدبن ثعلبه بود که مسلم‌بن عبدالله و عبیدالله‌بن أبی خشکاره او را کشتند.

خدا چقدر دوست داشتم که هزار بار کشته شده، زنده گردم تا خدا با این کار تو و برادران و فرزندان و اهل‌بیت جوانت را از کشته شدن حفظ می‌فرمود.

/ جمعی از اصحاب نیز چنین سخن گفتند: جانهای ما به فدایت، تو را با همهٔ وجودمان پاس داریم، و چون در راهت به شهادت رسیم وفای به عهد کرده و پیمان خویش را به پایان برده‌ایم.

در همان حال به محمّدبن بشیر حضرمی خبر رسید که پسرت در مرز ری به اسارت افتاد.

گفت: پاداشش را از خدامی‌گیرم، دوست‌نداشتم در حیاتم به اسارت گرفتار گردد.

حسین علیه السلام سخن وی را بشنید و فرمود: «خدایت رحمت فرماید، بیعت را از تو بازگرفتم برای آزاد کردن پسرت برو دست بکار شو».

عرض کرد: درندگان مرا زنده بخورند اگر از ساحت تو جدا شوم.

فرمود: «این بُردها را به پسرت بده تا برای آزادی برادرش از آن بهره گیرد».

بعد پنج بُرد عطایش فرمود که هزار دینار می‌ارزید.

راوی گوید: در آن شب (شب عاشورا) حسین علیه السلام و همراهان در حالت رکوع و سجود و قیام و قعود به عبادت حقّ پرداختند زمزمهٔ رقیق مناجات و دعاهایشان چون زمزمهٔ برخاسته از زنبور عسل بود، در آن شب سی‌ودو نفر از لشکر ابن سعد از لشکرگاه خود به لشکرگاهِ امام پیوستند.

بامداد فردا امام فرمان داد تا خیمه‌ای برافراشته شد، و امر فرمود تا کاسه‌ای از مشک زیاد آورده در آن نوره ریخت، و داخل شد تا موی بِستُرَد.

بریربن حصین همدانی، و عبدالرحمان[1] بن عبد ربّه انصاری دم درِ خیمه برای

---

۱ ـ عبدالرحمن‌بن عبد ربه ـ رب ـ انصاری خزرجی است، امیرالمؤمنین علیه السلام تربیتش فرمود و قرآن بیاموخت، یکی از آنان است که در کوفه مردم را به بیعت با حسین علیه السلام فراخواند، و چنین برمی‌آید که وی شخصیتی بارز بوده است.

تاریخ طبری ۵ / ۴۲۳؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۳؛ *بحارالأنوار* ۴۵ / ۱؛ *انصار الحسین*: ۹۷.

استفادهٔ از نوره به انتظار ایستاده بودند که بریر عبدالرحمان را به خنده می‌آورد.

عبدالرحمن بدو گفت: ای بریر آیا می‌خندی! این ساعت که وقتِ خنده و لعب نیست.

بریر گفت: قومِ من می‌دانند که من در جوانی و پیری از امور باطله و هزل بیزار بودم و خندهٔ من از سرِ شادمانی از آن است که در این راه قرار گرفته‌ایم، به خدا که فاصلهٔ بین ما و این‌که حورالعین را به آغوش کشیم جز این نیست که ساعتی با این قوم با شمشیرهایشان مبارزه کنیم.

راوی گوید: لشکرِ ابن سعد، بر مراکب خود برنشستند، حسین علیه السلام بریربن حصین را به سوی آنان فرستاد تا مردم را پند دهد که پند و تذکّر او مفید نیفتاد.

حسین علیه السلام بر ناقه یا اسبش سوار شد و در مقابل دشمن قرار گرفت و آنان را به سکوت دعوت کرد، همگان سکوت کردند، پس امام خدای را حمد و ثنا گفت و از صفات او برشمرد و بر محمّد صلی الله علیه و آله و بر فرشتگان و انبیاء درود فرستاد و سخنرانی رسایی کرد و فرمود: «نابود بادید ای جمعیّت و همواره قرین رنج و اندوه، در کمال اضطرار نزد ما دادخواهی کرده فریادرس خواستید، و ما بسرعت به فریادرسی شما قیام کردیم، این شمشیرها که در دست شماست باید با ما می‌بود نه بر ما، و این آتش که به زیان ما افروختید می‌بایست دشمن ما و شما را فراگیرد، هم اکنون با دشمنانتان دوست شدید در برابر دوستانتان، بدون آن که از دشمن عدلی دیده باشید یا از آنها امیدی برید.

هلا ـ وایها بر شما ـ ما را رها کردید در حالی که شمشیرها از نیام برنیامده، و طوفان ظلم فرو ننشسته و خرد به بار ننشسته، و لیکن چونان ملخ بیابان به سوی آن شتاب گرفتید، و چون پروانه گردش جمع آمدید.

دور بادید ای بندگان کنیزک و بدانِ احزاب، و رانندگان کتاب، و تحریف‌گران سخن، و جرثومه‌های گناه، و دمش شیطان، و فرونشانندگان سنّتها:

آیا دشمن را بازوی توانا دانستید و از ما روی گردانیدید؟!

آری والله که نیرنگ و بی‌وفایی شما قدیم بوده که ریشه‌های شما بر آن بالید و شاخه‌های شما از آن پوشش یافت، شما بدترین غم برای بیننده و ناگوارترین لقمه برای غاصب باشید.

آلا، همانا زنازاده فرزند زنازاده مرا بین دو چیز قرار داده یا مرگ با شرافت و جنگ، یا پذیرفتن ذلّت و خواری، چه دور است ذلت از ما، خدا ذلت را برای ما روا ندارد، و هکذا رسول او و مؤمنان، و دامنهای پاک و پاکیزه، و شخصیتهای والا و جانهای گرانمایه از این که طاعتِ فرومایگان بر شهادت ارجمندان ترجیح یابد.

آلا همانا من با این خانواده‌ام با قلّت عدد و یاران اندکم به سوی شهادت و خدا می‌روم.»

بعد امام اشعار فروةبن مسیک مرادی[1] را با سخنش پیوند می‌دهد:

فَإن نَهْزِم فَهزّامون قدماً   وَإن نُغْلَب فغير مغلبيناً

اگر هزیمت دهیم از پیشتر هزیمت دهندگان بودیم، و اگر مغلوب شویم هرگز مغلوب نگردیم

وَمَا أن طبّنا جُبن ولكن   منايانا ودولة آخرينا

و ترس را در وجود ما راهی نیست و لیکن مرگِ ما دولت دیگران را در پی دارد

إذا مَا الْمَوْت رفّع عَنْ أُنَاس   كَلا كِلَهُ أَنَاخَ بِآخرينَا

هر گاه مرگ سایهٔ خود را از مردمی بردارد بر سر دیگران فرو افکند

فافنى ذالكم سَروات قومي   كَمَا أفنى الْقُرون الأوّلينَا

مرگ جوانمردان قوم مرا به فنا داد همچنان که از پیشینیان را بر باد داد

فلو خلد الملوك إذاً خلدنا   وَلو بقي الْكِرام إذاً بَقِينا

اگر ملوک جاودانه بودند ما نیز بودیم، و اگر کریمان باقی بودند ما نیز بودیم

---

۱ ـ فروةبن مسیک یا مسیکةبن حارث‌بن سلمه غطیفی مرادی، ابوعمرو، صحابی، از والیان شاعر، یمنی، در جاهلیت هواخواه ملوک کنده بوده، سال نهم یا دهم به مکه هجرت و مسلمان شد، درآخر عمر ساکن کوفه شد و در سال ۳۰ق. مرد.

فَقُل للشّامتين بِنا افيقوا سَيَلقى الشّامتون كَما لَقينا

بگو به شماتتگران به ما آرام باشيد، چه هر چه به ما رسيد به شماتتگران خواهد رسيد

بعد فرمود: (أمَا والله لاتلبثون بعدها إلّا كريث ما يركب الفرس حتّى يدور بكم دور الرحىٰ ويقلق بكم قلق المحور، عهدٌ عهده إليّ أبي عن جدّي، فأجمعوا أمركم و شركاءكم، ثمّ لايكن أمركم عليكم غمّة، ثمّ اقضو إلي ولاتنظرون): «به خدا كه به شما مهلتی چون درنگ زمان يک سوار شدنِ اسب بيش ندهند تا آن كه آسياب زمان شما را در زير چرخش خرد و ريز كند. آری اين عهدی است از پدرم و از جدّم، پس كارتان را با شركايتان جمع كنيد تا بعد از آن بر شما اندوهی نباشد آن گاه به من تاخته و مهلت ندهيد».

حقّا كه من بر كسی توكل كردم كه پروردگار من و شماست، هيچ جنبنده‌ای نباشد جز آن كه در چنبر قدرت اوست، حقا كه پروردگارم بر صراط مستقيم باشد.

خداوندا باران آسمان را از اينان دريغ فرما، و به قحطی‌ای چون قحطی زمان يوسف اينان را مبتلا فرما، خداوندا غلام ثقيف (حجاجِ‌بن يوسف) را بر آنان مسلّط فرما تا جام آكندهٔ از بلا و ظلم (ذلت و خواری) را به اينها بچشاند، چه آنان ما را تكذيب كرده بی‌يارمان گذاشتند، تويی پروردگارِ ما، بر تو توكل و به سويت انابه كنيم، و مصير به سوی توست».

سپس امام فرود آمد و اسب مرتجز رسول‌الله ﷺ را بخواست و بر آن نشست و يارانش را آمادهٔ جنگ نمود، از امام باقر ؑ روايت شده: «ياران امام چهل و پنج سوار و يكصد نفر پياده بودند» و جز اين نيز روايت شده.

راوی گويد: عمربن سعد به پيش تاخت و تيری سوی لشكر حسين ؑ انداخت و گفت: نزدِ امير شهادت دهيد: من اوّل تير را انداختم، تيرها چون قطراتِ باران روان شد.

امام ؑ به اصحاب فرمود: «خدای رحمت كند شما را برخيزيد برای مرگ، مرگی

که از آن گریزی نیست، چه این تیرها پیکهای دشمن به سوی شماست».

در روز عاشورا ساعتی چند حملهٔ همگانی صورت گرفت که جمعی از اصحاب امام شهید شدند. این گاه بود که امام حسین﵇ دست مبارک را بر محاسن شریفش نهاده فرمود: «غضب خدا بر یهودیان آنگاه شدت گرفت که برای خدا پسر قرار دادند، و بر نصاری آن زمان که خدای را سه‌گانه دانستند و بر مجوس وقتی که شمس و قمر را پرستش کردند، خشم خدا بر امّتی سخت شد که برای کشتن پسرِ دختر پیامبر خود همداستان شدند».

«نه به‌خدا هرگز تسلیم خواسته‌شان نشوم تا خدای را با بدن خون‌آلود ملاقات کنم».

امام صادق﵇ فرمود: از پدرم شنیدم که می‌فرمود: چون امام حسین﵇ با عمربن سعد تلاقی نمودند و جنگ برپا شد، خداوند نصرت خود را فرو فرستاد تا آن جا که بر سر حسین﵇ سایه گسترد، و آنگاه امام مخیّر شد بین پیروزی بر دشمنانش و بین ملاقات و لقای پروردگارش، او لقای پروردگارش را برگزید.

راوی گوید: آنگاه حسین﵇ فریاد برآورد: «آیا فریادرسی هست که برای خدا به دادمان برسد، آیا مدافعی هست که از حرم رسول الله﷌ دفاع کند؟»

این زمان بود که حرّبن یزید ریاحی رو به عمربن سعد کرد و گفت: آیا با این مرد می‌جنگی؟

گفت: آری به خدا جنگی که آسانترین شکل آن پراندنِ سر و قطع دستهاست.

حرّ رفت و در جایگاهش بین همگنان ایستاد و او را رعده و لرزه‌ای افتاد که چونان لرزه‌ای که بر بید می‌افتد.

مهاجربن اوس[1] بدو گفت: به خدا که کارت عجیب و شبهه‌برانگیز است، اگر

---

۱ ـ در کتاب *تسمیة من قتل مع الامام*: ۱۵۵ مهاجربن اوس از بجیله را در زمرهٔ شهدا می‌شمارد و من نمی‌دانم آیا دو مهاجربن اوس در آنجا حضور داشته‌اند یا یکی بیش نبوده که در آغاز در اردوگاه ابن سعد حضور داشته و سپس به اردوگاه امام پیوسته است و با امام به شهادت رسیده است.

پرسیده می‌شد: اشجعِ کوفیان کیست، از تو چشم نمی‌پوشیدم، این چه وضعی است که در تو می‌بینم؟

حرّ گفت: به خدا خود را در گزینش بهشت و دوزخ مخیّر می‌بینم، به خدا قسم که جز بهشت را برنگزینم گرچه قطعه قطعه و سوزانده شوم.

سپس اسب خود را به سوی حسین علیه السلام رانده و دستها بر سر نهاده می‌گفت: خداوندا به سویت بازگشته و توبه نمودم، توبه‌ام را بپذیر، چه من دلهای دوستانت و فرزندان رسول‌الله را به وحشت و اضطراب افکندم.

او به حسین علیه السلام عرض کرد: فدایت گردم، من همانم که تو را از بازگشت به مدینه بازداشته و کار را بر تو سخت گرفتم، به خدا گمانم این نبود، که این مردم با تو چنین کنند، من نزد خدا تائبم، آیا می‌بینی که توبه‌ام پذیرفته گردد؟

حسین علیه السلام فرمود: «آری خدا توبه‌ات را می‌پذیرد، فرود آی».

عرض کرد: در خدمت تو سواره بهتر می‌توانم عرض خدمت کنم تا پیاده، و فرود آمدن آخر کار من «شهادت» است.

حال که من اوّل کسی هستم که بر تو خروج کردم، پس اجازت فرمای که اوّل شهید در پیشگاه تو باشم، باشد که در فردای قیامت از آنان باشم که با جدّت محمّد صلی الله علیه و آله مصافحه کرده باشم.

جامع کتاب گوید: منظور حرّ از اوّل شهید از آن لحظه به بعد باشد، زیرا جماعتی پیش از و طبق روایات به شهادت رسیده بودند.

امام اجازتش فرمود، حرّ به جنگ پرداخته و جنگی زیبا نمود و جمعی از شجاعان و ابطال دشمن را به خاک هلاکت افکند و بعد شهید گردید، پیکر پاکش را نزد حسین علیه السلام آوردند و امام خاک از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «تو حرّی آن گونه که مادرت حُرّت نام نهاد، تو حرّی ـ آزادمردی ـ در دنیا و آخرت».

راوی گوید: بریربن خضیر که زاهدی عابد بود به میدان نبرد تاخت، و یزیدبن معقل در مقابلش قرار گرفت، و با هم قرار مباهله گذاردند که طرفدارِ حقّ طرفدارِ باطل را به قتل رساند، آنها به جنگ پرداختند و بُرَیر، یزید را روانهٔ دارالبوار نمود و به جنگ ادامه داد تا به شهادت رسید، رضوان خدا بر بُرَیر باد.

وهب‌بن حباب کلبی[1] بیرون تاخته نیکو جلادت نموده، جهادی به کمال و بلاغ کرد، مادر و همسرش با وی بودند، به سوی آنان بازگشت و گفت: مادرم راضی شدی؟

گفت: نه، رضایتم این است که در پیشگاه حسین علیه السلام به شهادت رسی.

همسرش گفت: تو را به خدا سوگند مرا به داغ خود مبتلا منمای.

مادرش گفت: از این سخن بر کران باش، در نزد فرزندِ دخت پیامبر به مقاتلت پرداخته تا به شفاعت جدّش در روز قیامت نائل گردی.

وهب به میدان نبرد بازگشت، همواره جنگ کرد، تا آن‌که دو دستش قطع گردید، همسرش عمودی گرفته به سوی شوهر شتافته و می‌گفت: پدر و مادرم به فدایت، در ساحتِ پاکان حرم رسول الله صلی الله علیه و آله مقاتله کن، وهب روی به همسر نموده تا او را به نزد زنان برگرداند، زن لباس شوی را بگرفت و گفت، هرگز بازنگردم تا با تو بمیرم.

حسین علیه السلام فرمود: «خدا به شما خانواده جزای خیر دهد، به نزد زنان بازگرد، خدایت رحمت فرماید». او به نزد زنان بازگشت.

کلبی همچنان به نبرد پرداخت تا به شهادت رسید، خشنودی خدا بر او باد.

پس از آن مسلم‌بن عوسجه به مبارزت پرداخته، و در جنگ با دشمنان بلاغتی به کمال نموده، و بر بلاهای جنگ پای اصطبار بفشرد تا بر زمین افتاد و هنوز رَمَقی داشت که حسین علیه السلام به اتفاق حبیب‌بن مظاهر به سویش رفت. حسین علیه السلام فرمود: «ای مسلم خدایت رحمت فرماید»، «پس بعضی از آنان بار مسؤولیت را به سرمنزل

---

۱ ـ در *ضیاء العینین*: ۲۵ آمده است: وهب‌بن عبدالله‌بن حباب کلبی از زنی به نام «قمری» زاده شده بود و در جریان طف به نقل از *ملهوف* و دیگر کتب مقاتل سخن بسیاری از او به میان آمده است.

رسانده و رفتند، و بعضی دیگر در حال انتظارند، و هرگز چیزی را تبدیل نکردند».

حبیب نزدیکش شد و گفت: ای مسلم، این وضعِ تو بر من ناگوار است، به بهشت بشارتت باد.

مسلم با صدایی ضعیف گفت: خدا تو را بشارتِ خیر دهد.

حبیب گفت: اگر چه من بعد از تو در همین راهم، لیکن دوست داشتم هر وصیتی داری از تو بشنوم و به مرحلهٔ اجراء گذارم.

مسلم گفت: به راستی که به این آقا وصیت می‌کنم ـ با دست اشاره به حسین علیه السلام کرد ـ در خدمتش جهاد کن تا مرگت فرا رسد.

حبیب گفت: امرت را به دیده منّت.

و آن گه وفات نمود رضوان حقّ بر او باد.

پس از آن عمروبن قرظة الانصاری از امام حسین علیه السلام رخصت طلبید، امام اجازتش فرمود، جنگی چون جنگ مشتاقان به پاداش کرده، در عرضِ خدمت نزدِ سلطانِ آسمان بسی پافشاری کرد، و جمعی زیاد از سپاهِ ابن‌زیاد را به ورطهٔ هلاکت افکنده بکشت، و به زیباتر وجهی بین سداد و جهاد جمع نمود، تیری به سوی حسین علیه السلام از چلّهٔ کمان نَجَست جز آن که با دستش آن تیر را بازداشته و نه شمشیری جز آن که با دِلَش آن را خریدار آمد، تا آن زمان که عمرو بر پای ایستاده بود به حسین علیه السلام سوئی نرسید تا بر اثر کثرت جراحات فرو غلتید. آن گاه به حسین علیه السلام روی آورد و عرض کرد: یابن رسول‌الله آیا به عهدم وفا کردم؟

فرمود: آری تو پیشاپیش من در بهشتی، رسول‌الله صلی الله علیه و آله را از من سلام برسان و اعلام دار که من در پی هستم»، و در پیِ جهاد کِسوتِ شهادت پوشید، رضوان خدای بر او باد.

پس از آن جون[1] مولای ابوذر که غلامی سیاه بود در پی اذن برآمد.

---

۱ ـ جَون از موالی است، سیاه‌پوست و شیخی سالخورده بود. او پسرِ حویّ است در بعضی مصادر جوین ابی مالک آمده است.

حسین علیه السلام فرمود: «تو آزاد و مأذونی که طریق سلامت جویی، چه تو را در کنار ما زندگی راحت بود و حال مبتلای به بلای راه ما مباش».

عرض کرد: یابن رسول‌الله! در فراخ زندگی من کاسه‌لیس خوانِ احسانِتان بودم و اکنون در سختی شما را بگذارم و بگذرم، به خدا که بویم بد و نژادم پست و رنگم سیاه است، بر من منّت گذار تا با پیمودن راه بهشت از طیب بو و شرافت حَسَب و چهرهٔ سپید برخوردار شوم، نه به خدا از شما جدا نگردم تا خونِ این سیاه با خونهایتان بیامیزد. بعد از آن جنگید تا به شهادت رسید رضوان‌الله علیه.

راوی گوید: وانگاه عمروبن خالد صیداوی[1] به مبارزت برخاست و به عرض رسانید: ای اباعبدالله، فدایت گردم، اراده‌ام آن است که به یارانم بپیوندم، و تخلّف از آن را روا ندارم که تو را بین اهلت تنها و قتیل ببینم.

حسین علیه السلام فرمود: «به پیش تاز چه ما از پیِ شما به فاصلهٔ ساعتی ملحق شویم». به پیش تاخت و جنگید تا به شهادت رسید. رضوان الله علیه.

راوی گوید: حنظلة‌بن سعد شبامی[2] آمد و در پیش حسین علیه السلام بایستاد و تیرها و

تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۲؛ *رجال الشيخ*: ۷۲؛ *المناقب* ۴/ ۱۰۳؛ *المقتل* ۱/ ۲۳۷ و ۲/ ۱۹؛ *تاريخ طبری* ۵/ ۴۲۰؛ *بحارالأنوار* ۴۵/ ۸۲ و *أنصار الحسين*: ۷۲

۱ـ عمروبن خالد الصیداوی از صیدا، در اکثر مصادر، و در رجبیّة: عمروبن خلف آمده و احتمال می‌رود که آن تصحیف خالد باشد، و بنی صیدا بطنی از اسد از عدنانیه است، بعضی از علماء او را با عمروبن خالد ازدی یکی دانسته‌اند، بدین دلیل که از وی تصحیف اسدی است، و نظر مرجّح این است که آن دو دو نفرند نه یک نفر گرچه احتمالِ یک نفر بودن هم وارد است.

تسمية من قتل مع الحسين: ۱۵۵؛ *تاريخ طبری* ۵/ ۴۴۶؛ *المقتل* ۲/ ۲۴؛ بحار ۴۵/ ۷۲ و ۲۳ و *انصار الحسين*: ۱۰۲.

۲ـ شبامی: شبام بطنی از همدان قحطانیه است، کوفی است، در اکثر مصادر نامش با اختلاف آمده. بعضی از علماء احتمال دادند که او با حنظلة‌بن اسعد الشبامی یک نفرند و بدین دلیل استدلال کرده‌اند که ابن شهرآشوب نامِ حنظلهٔ متفق علیه را نیاورده. نظر مرجّح این است که، سعد غیر از حنظله است، زیرا غیر ابن شهرآشوب سعد را آورده‌اند که او تمیمی است از عربِ شمال، حال آن که حنظله شبامی است از عرب جنوب، و دیگری احتمال داده که او با حنظلة‌بن عمر شیبانی

شمشیرها و نیزه‌ها را به جان به چهره و گردن می‌خرید، و ندا درمی‌داد: ای مردم! من بر شما از آنچه بر احزاب گذشت یا آنچه بر قوم نوح، عاد و ثمود و دیگران آمد می‌ترسم، و خداوند هرگز ارادهٔ ستم بر بندگان ندارد، مردم، من بر شما می‌ترسم مثل آنچه در روز رستخیز آید، روزی که پشت کنید و بگریزید و برای شما نگاهبان و نگهداری نباشد، مردم حسین را مکشید که در چنگال عذاب خدا گرفتار آیید و به تحقیق آن که افترا بندد زیاد کند.

بعد رو به حسین؈ کرد و عرض نمود: آیا به سوی پروردگارم نَرَوَم و به یاران نپیوندم؟

حسین؈ فرمود: «برو به سوی آنچه که برایت از دنیا و مافیها بهتر است، برو به جانبِ ملکی که فناناپذیر است».

او پیش تاخته، و چون جنگ‌آوران جنگی سخت نموده بر ناگواریها شکیب ورزید تا به شهادت رسید، رضوان‌الله علیه.

در این وقت گاهِ نماز ظهر شد، حسین؈ فرمان داد تا زهیربن قین و سعیدبن عبدالله حنفی پیش رویش ایستاده تا با ماندهٔ اصحاب نمازِ خوف بگزارد. هر تیر که به سوی حسین؈ گشاده گشت سعیدبن عبدالله به جان می‌خرید و همواره خود را وقایهٔ جان امام می‌نمود و قَدَمی واپس ننهاد تا به زمین افتاده می‌گفت: خداوندا بر اینان لعنتی چون لعن عاد و ثمود فرو فرست، خداوندا! پیامبرات را از من سلام برسان و وی را ابلاغ فرما که ما چه رنجها که از جراحات وارده دیدیم، چه من پاداش خود را در یاری ذریّهٔ پیامبرت از تو می‌خواهم، و آن‌گاه به شهادت رسید، رضوان‌الله علیه، در بدنش سیزده تیر جز ضرب شمشیر و زخم نیزه‌ها دیده می‌شد.

یک نفرند، و این احتمال نیز بعید است.

رجال الشیخ: ۷۳؛ *المقتل* ۲ / ۲۴؛ *تاریخ طبری* ۵ / ۴۴۳؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۶؛ *قاموس الرجال* ۴ / ۳۱۸؛ *معجم رجال الحدیث* ۶ / ۳۰۶ـ۳۰۷؛ *انصار الحسین*: ۸۶و ۸۹و ۹۰و ۱۱۶ـ۱۱۷.

راوی گوید: سویدبن عمربن ابی المطاع[۱] که مردی شریف و کثیر الصلوة بود به پیش تاخت، و چون شیری از بند جسته ستیزید و بر بلایای نازله شکیبایی را به نهایت برد، و بر اثر کثرت جراحات وارده که توانِ جنبش را از وی گرفته بود بین کشتگان افتاد تا وقتی شنید که می‌گویند: حسین کشته شد، سوید حرکتی به خود داد از موزه‌اش کاردی درآورده و با دشمن جنگید تا به درجهٔ فائزهٔ شهادت نائل آمد، رضوان‌الله علیه.

گوید: اصحاب حسین علیه السلام در پیش رویش به جنگ پرداخته و چنان بودند که شاعر گفت:

قَوْمٌ إِذا نُودُوا لِدَفْعِ مُلِمَّة وَالْخَيْلِ بَيْنَ مُدعَّس ومكردس

گروهی که اگر فرا خوانده شوند برای دفع بلا بر اسبهای نشان‌دار و ردیف شده باشند

لَبِسوا القُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبلوا يَتَهَافَتُونَ عَلَى ذِهَابِ الأَنْفُسِ

دلها را بر روی زرهها پوشیده‌اند و در تسلیم جان بر یکدیگر پیشتازند

چون همهٔ اصحاب به شهادت رسیده و جز اهل بیت امام به جای نماندند، علیّ‌بن الحسین علیه السلام ـ که از همهٔ مردم زیباروی‌تر و از نظر اخلاق از همه نیکوتر بود ـ از پدرش کسب اجازت کرد و امام وی را رخصت داد.

امام نظر نومیدانه‌ای به فرزند افکند و چشمان مبارکش فرو هشت و بگریست. سپس فرمود: (اللّهم اشهد، فقد برز إليهم غلامٌ أشبه الناس خَلقاً و خُلقاً و مَنطقاً

---

۱ ـ نام سویدبن عمروبن أبی المطاع خثعمی در اکثر منابع آمده است. او مردی شریف و کثیرالصلوة بوده، و یکی از دو نفر است که با حسین علیه السلام تا آخر بپایید، و بعد از شهادتِ امام شهید شد، پس او آخر شهید است که هانی‌بن ثبیت وی را کشت، خثعم‌بن انماربن اراش از قحطانیه است.

رجال الشیخ، ۷۴؛ *المناقب* ۴ / ۱۰۲؛ که در آن عمروبن ابی المطاع جعفی آمده است. *بحار* ۲۵ / ۲۴؛ *تسمیة من قتل مع الحسین*: ۱۵۴ که در آن سویدبن عمروبن المطاع آمده است، *أنصار الحسین*: ۹۱ ـ ۹۲.

برسولك ﷺ، وكنّا إذا اشتقنا إلىٰ نبيّك نظرنا إليه)؛ «خداوندا! گواه باش، به تحقیق جوانی به جنگ و مبارزت شتافته که اشبه‌الناس از نظرِ خلقت و خُلق و منطق به رسولت ﷺ می‌باشد. هر گاه اشتیاقِ زیارت پیامبرت را می‌یافتم او را می‌نگریستم».

بعد صیحه برآورد و فرمود: «ای پسر سعد خدا رحمت را قطع کند آن گونه که قطع رحم کردی».

علی به میدان شتافته، و جنگ سختی بنمود و جمعی کثیر از کفار را روانهٔ دارالبوار کرد.

و آنگاه به نزد پدر بازگشت و عرض کرد: پدرجان، تشنگی مرا کُشته، و سنگینی آهن ـ سلاح ـ توان را از من برده، آیا شربت آبی به هم می‌رسد؟

حسین بگریست و فرمود: «واغوثاه ای پسر جانم. از کجا آب بیابم، اندکی مقاتله نما، چقدر نزدیک است که جدّت محمّد ﷺ را زیارت کنی و او تو را با جامی سرشارِ از آب سیراب کند که بعد از آن هرگز تشنه نگردی».

علی به میدان بازگشت و بزرگترین قتال را به راه انداخت، منقذبن مرّه عبدی بسویش تیری انداخت که علی را از پای درآورد، ندا در داد: پدرا، از من به تو سلام باد ـ خداحافظ ـ این جدّ من است که به تو سلام می‌گوید و می‌فرماید: با شتاب نزدِ ما آی، وانگه شهقه‌ای زده زندگی را بدرود فرمود.

حسین ﷺ آمد تا در کنار بدنِ مبارکِ فرزند بایستاد، صورتش را بر صورت فرزند نهاد و فرمود: (قتل الله قوماً قتلوك، ما أجرأهم علىٰ الله وعلىٰ انتهاك حرمة رسول الله ﷺ، على الدّنيا بعدك العفاء)؛ «خداوند بِکُشَد قومی را که تو را کشتند، چه چیز آنها را بر خدا و بر دریدن حرمت رسول الله ﷺ جری کرده، بعد از تو تفو بر دنیا».

راوی گوید: زینب دخت علی ﷺ از خیمه بیرون شده و ندا می‌داد: ای حبیبِ من. ای برادرزاده‌ام و آمد و خود را بر جسد او افکند.

حسین ﷺ آمد و او را سوی زنان بازگردانید.

پس از آن از اهل بیتِ امام یکی پس از دیگری به میدان شتافته و به شرفِ شهادت

نائل آمدند، امام در آن حال بانگ برآورد: «ای عموزادگانم، ای اهل بیتم! شکیبایی کنید، صابر باشید، به خدا از امروز دیگر هوان و خواری نبینید.»

راوی گوید: نوجوانی که گوئیا صورتش چون پارهٔ ماه می‌درخشید[1] بیرون شد و به قتال پرداخت، ابن‌فضیل ازدی ضربتی بر سرِ مبارکش فرود آورده آن را بشکافت، نوجوان با صورت به زمین آمد و صیحه زد: یا عمّاه.

حسین علیه السلام با شتاب بازِ شکاری و خشمِ شیر خشمگین شتابیده ضربت شمشیری بر ابن فضیل وارد آورد و او دستش را سپر جان کرد و شمشیر امام دستش را از آرنج قطع فرمود، ابن فضیل فریاد برآورد، فریادش را لشکر شنیده و حمله کرده تا نجاتش دهند، و بدنِ نوجوان زیر سمِ اسبها قرار گرفت تا شهید گردید.

گوید: بعد از فرو نشستن غبارِ جنگ، حسین علیه السلام را دیدم که بر سر غلام ایستاده و آن نوجوان زمین را با پایش می‌کاوید و امام می‌فرمود: «دور بادند از رحمت خدا آنان که تو را کشتند؛ آنان که روز قیامت جدّت با آنان مخاصمه کند».

بعد فرمود: «بر عمویت ناگوار است از این که او را بخوانی و او جوابت نگوید یا پاسخت را بدهد لیکن سودی برایت نداشته باشد: به خدا که این روزی است که دشمن او زیاد و یاور او اندک است».

بعد نوجوان را به سینه‌اش گرفته و حملش نموده در میان شهدای اهل بیت قرار داد.

گوید: چون حسین علیه السلام قتلگاه جوانان و یارانش را نگریست، برای جنگ با دشمن با نفسِ نفیس خود عزیمت فرمود، و ندا در داد: «آیا مدافعی هست که از حرم رسول‌الله دفاع کند؟ آیا خداشناسی هست که در حقّ ما هراس خدا را در پیش گیرد؟ آیا فریاد رسی هست که به امید رحمت خدا به فریادِ ما برسد؟ آیا یاوری هست که به امید آنچه در نزد خداست ما را یاری رساند؟».

۱ـ او قاسم‌بن الحسن‌بن علیّ، برادر ابوبکر الحسن، برادر تنی اوست که قبل از وی شهید شد. *مقاتل الطالبیّین*: ۵۰.

در این وقت نالهٔ زنان بلند شد، و امام به بابِ خیمه آمد و فرمود: خواهرم زینب، بچهٔ کوچکِ[1] مرا بیاور تا با وی وداع گویم، امام او را گرفت تا ببوسد، حرملةبن کاهل[2] تیری انداخت که آن گلوگاه کودک را سوراخ کرد، امام به زینب فرمود: او را بگیر».

بعد خون صغیر را با دو کف دست بگرفت تا پُر شدند و آن خون را بسوی آسمان پاشید و فرمود: «چه آسان است آنچه در محضر خدا بر من وارد می‌آید!».

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: از آن خون قطره‌ای به زمین فرود نیامد.

از طرق دیگر روایت شده که آن به عقل نزدیکتر است، چه زمان و حال زمانِ تودیع با کودک نبود زیرا امام به حرب و جنگ اشتغال داشته، و همانا زینب خواهر امام علیه السلام کودک را آورد و گفت: این طفل تو سه روز است که آب نیاشامیده، برایش آبی طلب کن.

امام علیه السلام کودک را بر روی دست گرفت و فرمود: (**یا قوم قد قتلتم شیعتي و أهل‌بیتي، و قد بقي هذا الطفل یتلظّیٰ عطشاً، فاسقوه شربةً من الماء**)؛ «ای قوم! شیعیان و اهل بیتم را کُشتید و فقط این طفل باقی مانده که از عطش بخود می‌پیچد، او را با

۱ـ او عبدالله‌بن الحسین‌بن علیّ‌بن أبی طالب و مادرش رباب دختر امرئ القیس‌بن عدی‌بن اوس است. در نام قاتل او اختلاف است برخی حرمله را قاتل او دانسته‌اند و بعضی عقبة‌بن بشر را، *مقاتل الطالبیین*: ۸۹ـ ۹۰.

۲ـ حرملةبن کاهل، فرومایه‌ای بود پست و چون حرمله گرفتار شد و مختار وی را بدید، گریست و گفت وای بر تو این همه جنایت بس نبود که طفل صغیر را نیز بکشتی، ای دشمن خدا ندانستی که او از فرزندان پیامبر بود، دستور داد او را تیرباران کردند تا هلاک شد.

در روایت دیگر، چون نظر مختار به حرمله افتاد گفت: ای دشمن خدا حمد مر خدای را که مرا بر تو مسلّط ساخت، بعد جزار را احضار کرد و دستور داد تا دست و پایش را قطع کرده، بعد آتش خواست و عمودی از آهن در آتش فرو برد تا سرخ و بعد سپید شد، پس آن عمود را بر گردن او قرار داد تا جایی که گردنش از آتش به جوشش درآمد، او آن قدر فریاد کرد تا گردنش قطع شد.

شربتی از آب سقایت کنید».

در بین سخنان امام مردی از دشمن تیری انداخت که کودک را گلو برید، و امام آنان را نفرینی کرد آن گونه که به دست مختار و دیگران گرفتار آمدند.

راوی گوید: تشنگی بر حسینﷺ سخت شد، و بر مرکب مسنّات نشسته و ارادهٔ فرات را نمود و این در حالی بود که برادرش عباس در پیش رویش، قرار داشت. لشکر عمربن سعد متعرّض آنان شدند، مردی از بنی دارم تیری به سوی حسینﷺ گشود که به زیر زنخ امام اصابت کرد، امام تیر را کشید و دست زیر زنخ گرفت تا دو کف دست از خون آکنده شد و آن را پرتاب کرد و گفت: «خداوندا حقّا از آنچه به فرزند دختر پیامبر شده و می‌شود نزدت شکایت دارم».

بعد عبّاس را از حسینﷺ جدا کردند و او را احاطه نمودند تا آن که وی را شهید نمودند ـ قدس الله روحه ـ حسینﷺ در مرگ برادر بشدّت گریست و شاعر در این باره می‌گوید:

أحَقُّ النّاس أن يُبكى عَـلَيْهِ　　فَتىً أبكىٰ الحسين بِكَرْبَلاءِ

سزاوارترین مردم به این که برادر گریسته شود جوانمردی است که (شهادتش) حسین را به گریه آورد

أخـــوه وَابْـن وَالِـدِهِ عَـلِيّ　　أبوالفضل المُضرّج بالدّماءِ

برادرش و پسر پدرش علی، ابوالفضلی که با خونش سرخ‌رو گردید

وَ مَن وَاساه لايُـشْنِيه شَـيءٌ　　وَ جَادَلَه عَلىٰ عَـطَش بِـماءِ

او که با حسین مساوات و مواسات کرد حتّی در تشنگی با او مواسات کرد

راوی گوید: و آنگاه حسینﷺ، دشمن را به مبارزه فراخواند، وهماره هر کس که به مبارزت با حضرتش قدم پیش می‌نهاد به دست او راهی جهنّم می‌گردید تا آن جا که کشتار عظیمی بنمود و در همان حال می‌فرمود:

القَتْلُ أولىٰ مِنْ رُكُوبِ العَارِ　　وَالعَارُ أولىٰ مِنْ دُخُولِ النّارِ

شهادت از پذیرش ننگ اولی، و ننگ از ورود در آتش اولی است

یکی از راویان گوید: به خدا سوگند ندیدم مردی را که فرزندان و اهل بیت و

یارانش کشته شده بار این همه دردها و رنجها را به دوش کشیده مع‌الوصف این گونه دلیرانه در صحنهٔ نبرد ابراز شجاعت و رشادت کند تا آن جا که دشمن هم پشت هم به صورت گروهی به جنابش یورش برده حضرت با شمشیرش به آنان حمله ور شده دشمنان چون گلهٔ بز در برخورد با گرگ می‌گریختند، حضرت گاه به صفوف فشرده سی هزار نفری دشمن حمله می‌کرد و آنان را به هزیمت می‌برد و دشمن چون ملخ پراکنده می‌شدند و امام به مکانش بازگشته می‌فرمود: «**و لا حول ولا قوّه الّا بالله العلیّ العظیم**».

راوی گوید: امام علیه السلام پیوسته می‌جنگید تا آن که دشمن بین او و حرم او حائل شد. امام بانگ بر آنان زد و فرمود: وای بر شما، ای دنباله‌روان آل ابی‌سفیان، اگر برایستان دین نبوده و از معاد و قیامت پروایی ندارید، پس در این دنیا آزاده باشید، و اگر آنچنان گمان دارید که عَرَبید به احساب و نژادتان بازگردید».

شمر ندا در داد که ای فرزندِ فاطمه چه می‌گویی؟

فرمود: «سخنم این است که، من با شما می‌جنگم و شما با من، و بر زنان گناهی نیست، پس این سرکشان و طاغیان و نادانان خود را از تعرّض به حَرَم من تا من زنده هستم بازدارید».

شمر گفت: این حقّ تو است.

دشمنان شروع به حمله به امام علیه السلام نموده، حضرتش حملات خود را از سر گرفت و او با این وصف شرب آبی را می‌جُست و نمی‌یافت، تا آن که هفتادودو جراحت یافت.

امام علیه السلام، لحظه‌ای برای استراحت توقّف فرمود و در حالی که ضعف از جنگ بر وی عارض گردیده بود، در همان حال سنگی از دشمن آمد و به پیشانی حضرت اصابت نمود، امام علیه السلام پیراهن را بالا زد تا خون پیشانی را بازدارد که تیری سه‌شاخه و زهرآلود بیامد و بر قلب مقدس امام نشست، امام علیه السلام فرمود: «**بسم‌الله و بالله و علی ملّة رسول‌الله صلی الله علیه و آله**».

و آنگاه سر به آسمان برداشت و گفت: «خداوندا تو می‌دانی کـه ایـنان مـردی را می‌کشند که بر گسترهٔ زمین جز او فرزند دختر پیامبر نیست».[1]

سپس تیر را از پشت سر برآورده و خون چون ناودان فوران کرد، و توانِ جنگ از امام می‌رفت. حضرت بایستاد، هر مردی از دشمن که نزد امام می‌آمد بازمی‌گشت که مبادا خدای را با شرکت در خون امام ملاقات کند.

تا آن که مردی از کنده به نام مالک‌بن نسر، لعنة‌الله علیه آمد و به حسین‌ﷺ ناسزا گفت و با شمشیر بر سرِ مبارکش زد که کُلَه خود را برید و به سر مبارک رسید و کـله خود آکندهٔ از خون شد.

راوی گوید: حسین‌ﷺ خرقه‌ای بخواست و سر را با آن بست و قلنسوه‌ای که بر سر نهاد و بر آن عمّامه بست.

مدّتی اندک دشمنان درنگ کرده به سوی امام‌ﷺ بازگشته و احاطه‌اش نمودند. در این وقت عبدالله[2] بن حسن‌بن علی‌ﷺ که نوجوانی نوخاسته بود و هـنوز مـوی بـر صورتش ندمیده بود از نزد زنان بیرون آمد و با شـتاب خـود را بـه کـنار حسـین‌ﷺ رسانید، زینب دخت علی‌ﷺ خود را به وی رسانیده تا او را بازدارد، عبدالله بشدّت امتناع ورزید و گفت: به خدا سوگند از عمویم جدا نگردم.

بحربن کعب ـ یا حرملة‌بن کاهل ـ با شمشیر قصد حسین‌ﷺ نمود، نوجوان گفت: وای بر تو ای خبیث‌زاده آیا عمویم را می‌کشی؟

شمشیر که بر امام فرود می‌آمد، عبدالله دست بالا بـرد تـا سـپرِ جـان عـمو کـند، شـمشیر دست عبدالله را تا پوست برید و دست آویزان شد، نوجوان فـریاد وا عـمّاه کشید. حسین‌ﷺ برادرزاده را گرفته و به آغوشش کشیده فـرمود: «بـرادرزاده‌ام، بـر

۱ ـ فلک سنگی فکند از دست دشمن به پیشانی وجه الله احسن ـم.

۲ ـ عبدالله‌بن حسن، مادرش دخت سلیل بن عبدالله برادر عبدالله‌بن جریر بجلی ـ یا امّ ولد ـ وقت شهادت ۱۱ ساله بود. نیز گفته شده که مادرش رباب دختر امرئ‌القیس بوده است.

تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۰؛ *مقاتل الطالبیّن*: ۸۹؛ *رجال الشیخ*: ۷۶؛ *انصار الحسین*: ۱۳۲.

آنچه بر تو گذشت صابر باش و خیرش بدان، زیرا خدا تو را به آبای صالحت ملحق فرماید».

حرملةبن کاهل تیری به سوی عبدالله گشود و وی را در دامن عمویش به شهادت رسانید.[1]

پس از آن شمربن ذی‌الجوشن به خیمه‌های حسین علیه السلام حمله کرد و گفت: آتش به من دهید تا خیمه‌ها را با هر کس که در آن است به آتش کَشَم.

حسین علیه السلام فرمود: «فرزند ذی‌الجوشن! تو آتش را خواستی تا اهلم را آتش زنی، خدا تو را در آتش بسوزاند».

شبث آمد و امام او را نکوهید و او شرمنده بازگشت.

راوی گوید: حسین علیه السلام فرمود: (إیتوني بثوبٍ لایُرغب فیه أجعله تحت ثیابي، لئلّا أُجرّد منه)؛ «پیراهن کهنه‌ای به من دهید تا زیر لباسم پوشیده مرا از آن برهنه نکنند».

پیراهن تنگی آورده شد، فرمود: «این نه، زیرا این لباس اهل ذلّت است».

بعد پیراهن کهنه‌ای را بگرفت و پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید و بعد از شهادت وی را از آن هم برهنه کردند و بردند.

بعد امام علیه السلام شلواری حبری بخواست و آن را جدا جدا و تقطیع نموده و پوشید، و بدین‌ترتیب آن را از حیّز انتفاع بیرون کرد و سوراخش نمود تا از بدنش نربایند، ولی

---

۱ ـ چند شعر زیر به مناسبت شهادت عبدالله ثبت می‌گردد: ـ م.

کشتن آهوی بی‌مادر طریق داد نیست
کافر است اندر حقیقت قاتلش صیاد نیست
سخت با قوّت فرود آری چه با شمشیر تیز
دست طفل کوچک است این شاخهٔ شمشاد نیست
از چه از خون گلو بندی دو دستش را حنا
ظالما عبدالله است این قاسم داماد نیست
ای لعین گر می‌کُشی در نزد عمّ وی مکش
کاین چنین ظلمی روا در مذهب شدّاد نیست

بعد از شهادتش بحربن کعب آن را ربود و حسین را برهنه گذارد.

بعد از عاشورا، دو دست بحربن کعب در تابستانها چون دو تکّه چوبِ خشک، خشک شده و در زمستانها در حالی که دو دست او مرطوب بود از آن چِرک و خون جاری می‌گردید تا آن که خدا هلاکش فرمود.

چون جراحات زیاد بر حسین وارد گردیده و چون خارپشت[1] باقی ماند، ملعونی خبیث به نام صالح‌بن وهب المزنی لعنة‌الله علیه، ضربتی سخت با نیزه بر تهیگاه امام زد که حسین از آن ضربت از روی اسب بر گونهٔ راست بر زمین فرود آمد[2] بعد برخاست، صلوات‌الله علیه.

راوی گوید: زینب از درِ خیمه بدر آمد و ندا می‌کرد: وای برادرم، وای سیّدم، وای اهل‌بیتم، کاشکی آسمان بر زمین فرود آمدی، و ای کاش کوهها در بستر هامون فرو پاشیدی.

شمر به لشکر بانگ زد: دربارهٔ این مرد به انتظار چه هستید؟ بعد از هر سوی به امام حمله کردند.

زرعةبن شریک ـ لعنة‌الله علیه ـ ضربه‌ای بر کتف چپ امام زد، امام نیز ضربه‌ای بر او وارد کرد که هلاک شد.

دیگری با شمشیر ضربه‌ای بر دوش امام وارد آورد که امام به چهره بر زمین افتاد و بعد از این ضربت به زحمت می‌نشست و بر روی زمین افتان و خیزان می‌رفت.

سنان‌بن انس[3] نخعی، لعنة‌الله علیه، با نیزه، به گودی گلوگاه امام زد و بعد نیزه را

---

۱ ـ این تعبیر از آن روست که پیکر حضرت از کثرت نیزه‌هایی که بر آن نشسته بود، چونان خارپشت گشته بود ـ م.

۲ ـ ... و می‌فرمود: بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله و آنگاه برخاست (صلوات الله علیه) ـ م.

۳ ـ سنان‌بن انس قاتل حسین: گفته شده که ابن زیاد او را که گفت: بهترین مردم را از نظر پدر و مادر کشتم کشت. در حکایت مختار: ۴۵: ابراهیم بعد از دستگیری سنان به وی گفت: راست بگو: در کربلا چه کردی؟ گفت: کاری نکردم جز آن که تکه‌ای از شلوار حسین را گرفتم!! ابراهیم

درآورده و در قفسهٔ سینهٔ امام فرو برد.

و باز سنان تیری انداخت که در گلوگاه امام نشست، امام سقوط کرد و بعد نشست و تیر را از گلوی مبارکش کشید. امّا هر دو کفِّ دست را زیر گلو گرفت و چون پُر می‌شد با آن سر و محاسن مبارک را خضاب می‌نمود و می‌فرمود: این گونه با خضاب به خونم و حقّ مغصوبم به دیدار پروردگارم می‌روم».

عمربن سعد به مردی که در جانب راستش بود گفت: وای بر تو فرود آی و حسین را راحت کن.

خولی‌بن یزید اصبحی پیش تاخت تا سرش را قطع نماید به رعشه افتاد.

سنان‌بن انس لعنةالله علیه فرود آمد و شمشیری به حلقِ مبارک زد در حالی که می‌گفت: به خدا من سرت را جدا می‌کنم با آن که می‌دانم تو فرزند رسول خدایی و بهترین مردم از نظرِ پدر و مادری، بعد سر شریف حضرت را برید صلّی‌الله علیه و آله.

در این باره شاعر گوید:

فَايّ رزيّةٍ عَدَلت حُسَيْناً غَـداة تَـبيره كَـفّا سَـنان

کدام مصیبت همسنگ مصیبت حسین است، در آن روز که سنان سر مطهرش را جدا کرد

روایت شده: این سنان را مختار دستگیر کرده و انگشتانش را تک تک و دانه دانه جدا کرد و بعد پاها و دستهایش را بریده، و دیگ بزرگ روغن را برای او به جوش آورد و وی را در میان روغنِ جوشان افکند و او جنب و جوش کرد تا به جهنّم واصل شد.

ابوطاهر محمّدبن حسین بُرسی در کتاب معالم الدینِ خود از امام صادق‌علیه‌السلام آورده که فرمود: بعد از شهادت حسین‌علیه‌السلام، فرشتگان به ضجّه آمده و عرض کردند: پروردگارا! این برگزیدهٔ تو حسین و فرزند برگزیده است و فرزند دختر پیامبر

گریست و دستور داد که از گوشت رانِ او گرفته و نیمه کباب کرده و به وی خورانیدند، و هر گاه امتناع از خوردن می‌کرد با خنجر می‌خورانیدند. و چون مشرف بر مرگ شد ذبحش کرده و جسدش را سوزانیدند.

توست. در پاسخ ملائک، خداوند سایهٔ مبارک قائم «آل محمّد» را برافراشت و فرمود: با دست این انتقام حسین را می‌گیرم.

راوی گوید: بعد از شهادت امام صلوات‌الله علیه، غباری شدید و سیاه و تار با بادی سرخ در آسمان برخاست که هیچ چیز قابل دید و رؤیت نبود، تا آن جا که مردم خیال کردند عذاب بر آنان فرود آمده است، ساعتی درنگ کردند، آن گاه برطرف شد.

هلال‌بن نافع گوید: با لشکر عمربن سعد بودم که کسی فریاد زد: مژده‌ای امیر، این شمر است که حسین راکُشت.

می‌گوید: من از دو صف جدا شده کنار حسین علیه السلام ایستادم، آن حضرت در حال تسلیم جان بود، به خدا سوگند که من کُشتهٔ خون‌آلودی را ندیدم که زیباتر از وی یا چهره‌ای نورانی‌تر از او داشته باشد، که نور رویش و جمال و زیبایی وی مرا از اندیشهٔ در امرِ قتلش بازداشته بود.

در همان حال آب می‌خواست، شنیدم یکی بدو گفت: به خدا که از آب نمی‌چشی تا در جهنم از حمیم آن بچشی.

حسین علیه السلام فرمود: (**لا، بل أرد علیٰ جدّي رسول‌الله صلی الله علیه و آله وأسکن معه فی داره فی مقعد صدق عند ملیكٍ مقتدر، وأشرب من ماءٍ غیر آسن، وأشکو إلیه ما ارتکبتم منّي وفعلتم بي**)؛ «نه، بلکه بر جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شوم و با او در خانه‌اش مأوی گزیده در جایگاه صدق در نزد سلطانی مقتدر، و از آب غیر متغیر آشامیده، و از جنایاتتان نزد او شکایت می‌برم».

گوید: همگان چنان به خشم آمدند که گوئیا خدا ذرّه‌ای رحم را در دل فردی از آنان قرار نداده، در حالی که حضرت امام علیه السلام با آنان سخن می‌فرمود، سر مطهّرش را جدا نمودند، و من از این همه بی‌رحمی و سنگدلی به شگفت آمده گفتم: به خدا در هیچ امری با شما اجتماع نمی‌کنم.

بعد برای غارتِ سلب لباس امام حسین علیه السلام روی آورده پیراهنش را اسحاق‌بن

حویه[1] حضرمی لعنةالله علیه ربوده و پوشید و به بیماری برص «پیسی» مبتلا گردیده و مویش بریخت.

در روایت آمده: در پیراهن امامؑ صد و ده و اندی اثر تیر و نیزه و شمشیر بود.

امام صادقؑ فرماید: بر بدن مبارک حسینؑ اثر سی و سه نیزه و سی و چهار شمشیر بود.

شلوار امامؑ را بحربن کعب تیمی لعنةالله علیه ربود. در روایت آمده که او نیز زمین‌گیر و از دو پا فلج گردید.

عمامه‌اش را اخنس‌بن مرثدبن علقمه حضرمی[2] ـ یا جابربن یزید اودی ـ به غارت برد و او نیز دیوانه شد.

کفش امام را اسودبن خالد لعنةالله علیه در بُرد.

انگشتریِ امامؑ بجدل‌بن سلیم کلبی با قطعِ انگشت امام در ربود، که مختار چون او را بگرفت دو دست و دو پای بجدل را قطع کرده رهایش نمود تا در خون کثیفش دست و پا زده هلاک گردید.

قطیفه امام راکه از خز بود قیس‌بن اشعث لعنةالله علیه بربود. که مشهور به قیس قطیفه شد و زره کوتاه آن حضرت را عمربن سعد لعنةالله علیه بگرفت، بعد از هلاکت عمربن سعد، مختار آن را به ابی عمرة قاتل ابن‌سعد بخشید.

شمشیر امامؑ را جُمیع‌بن خلق اودی به یغما برد، نیز گفته شد: مردی از بنی‌تمیم به نام اسودبن حنظله لعنةالله علیه آن را غارت کرد.

در روایت ابن سعد: شمشیر امام را فلافس نهشلی ـ قلافس ـ بربود.

محمّدبن زکریا[3] اضافه می‌کند که: آن شمشیر بعدها بدست دختر حبیب‌بن بدیل

---

۱ ـ او زنازاده است و بر پُشتِ امام با نُه نفر دیگر اسب بتاخت.

۲ ـ او یکی از ده نفر است که با سُمِّ ستوران بر بدنِ مبارک امام تاختند تا آن که پشت و سینهٔ امام را خورد کردند، او نیز زنازاده است.

۳ ـ محمّدبن زکریابن دینار الغلابی، از وجوه اصحاب امامیه در بصره است، وفات ۲۹۸ هـ.

افتاد،[1] و این شمشیر به غارت رفته غیر از ذوالفقار است، زیرا ذوالفقار ذخیره شده با چیزهای دیگر از ذخائر نبوّت و امامت مصون مانده، و راویان آنچه را حکایت کردیم عیناً تصدیق کرده‌اند.

راوی گوید: جاریه و کنیزکی از سوی خیمه‌های حسین علیه السلام می آمد.

مردی بدو گفت: ای امة الله ـ کنیز خدا ـ آقایت به شهادت رسید.

کنیزک گوید: با شتاب به سوی خانمها و خواتین برگشته صیحه می‌زدم، مخدّرات برخاسته و ناله سر دادند و صیحه برداشتند.

گوید: دشمنان برای غارت خانه‌های آل‌الرسول و نور چشم زهراء بتول از یکدیگر پیشی گرفته به چپاول پرداختند تا آن جا که از دوش زن، پارچه و ملحفه را کندند و دختران رسول‌الله صلی الله علیه و آله و حریم او بیرون شده گریه سر داده برای فراقِ حامیان، و عزیزان ندبه و نوحه می‌نمودند.

حمیدبن مسلم گوید: زنی از بنی بکربن وائل که با شوهرش در سپاه عمربن سعد بود چون دید که چگونه بر زنان حرم حسین علیه السلام در خیمه‌ها یورش برده تاراج می‌کنند، شمشیری بگرفته و به سوی خیمه‌ها شتافته، و فریاد کشید: ای آل بکربن وائل آیا دختران رسول الله را غارت می‌کنید؟!! حکم و حکومت جز برای خدا نیست، ای خونخواهان رسول الله، شوهرش او را گرفته و به جایش بازگردانید.

راوی گوید: سپس زنان را برهنه سر، غارت شده، با پای برهنه و در کسوتِ اسارت درآمده از خیمه‌ها بیرون رانده آتش در خیمه‌ها زدند.

زنان می‌گفتند: به حقّ خدا ما را به قتلگاه برید، چون نظر زنان به کشتگان افتاد صیحه کشیده بر چهره‌ها تپانچه نواختند.

گوید: به خدا سوگند، فراموش نمی‌کنم زینب دخت علیّ علیه السلام را که بر حسین علیه السلام نوحه می‌کرد و با آوایی حزین و دلی دردمند ندا کرده می‌گفت: وا محمّداه! خدایِ

---

۱ ـ شرح حال دختر حبیب‌بن بدیل به دست نیامد. حبیب از راویان حدیث ولایت است، *الغدیر* ۲۵۱.

آسمان بر تو درود فرستاد، این حسین توست که عریان و خون‌آلود با اعضای قطعه‌قطعه بیفتاده، وای از این مصیبت، دختران تو اسیرند، شکایتها را به نزد خدا و نزد محمّد مصطفی و نزدِ علیِّ مرتضی و فاطمهٔ زهرا و حمزه سیّدالشهداء می‌برم.

وا محمّداه! این حسین است که در این بیابان که باد صبا بر آن خاک پاشد کشتهٔ زنازادگان است، امان از این همه حزن و اندوه، و این همه سختی و بلا بر تو ای اباعَبدالله، گوئیا جدّم رسول الله ﷺ امروز دنیا را ترک فرمود.

ای اصحاب محمّد، اینان ذرّیّهٔ مصطفی‌اند که چون اسیران برده شوند.

در روایات دیگر: وا محمّداه! دخترانت اسیر و ذریّهٔ تو کشته‌شدگانی هستند که باد صبا بر پیکرهایشان خاک فرو پاشد، این حسین است که سر انورش از قفا بریده شده بی‌هیچ عمامه و ردا.

پدرم فدای عزیزی که سپاهش در روز دوشنبه تار و مار و خیامش طناب بریده بر باد رفت، پدرم فدای آن عزیز که به سفر نرفته تا امید بازگشتش باشد، و مجروح نیست تا مداوا گردد، پدرم به فدای آن که جانم فدای اوست، پدرم فدای غمزده‌ای که شهید شد، تشنه‌ای که تشنه لب رفت، پدرم به فدای عزیزی که از محاسن وی خون چکید، پدرم فدای آن که جدّش رسول‌الله است، پدرم فدای آن که سبط پیامبر است.

پدرم به فدای محمّد مصطفی باد، پدرم به فدای علی مرتضی، پدرم به فدای خدیجهٔ کبریٰ، پدرم به فدای فاطمهٔ زهرا سیدهٔ زنان، پدرم به فدای آن که آفتاب برایش بازگشت تا نماز گزارد.

راوی گوید: به خدا که زینب در این نوحه‌سرایی دوست و دشمن را گریانید.

سپس سکینه[1] جسد مطهّر پدر را به آغوش کشید که عده‌ای از اعراب او را از جسد

---

۱ ـ سکینه دخت حسین‌بن علیّ‌بن أبی‌طالب، زنی با کرامت و نبالت بوده، سیّدهٔ زمان عصرش، وفاتش ۱۱۷ هـ. به شمار است، نسبت بعضی از موزّخان به حضرتش را کذب محض می‌دانیم، که در این جا ذکر آن مناسب نیست.

الطبقات ۸ / ۳۴۸؛ *الدرّ المنثور*: ۲۴۴؛ *وفیات الأعیان* ۱ / ۲۱۱؛ *الأعلام* ۳ / ۱۰۶.

پدر جدا کردند.

راوی گوید: بعد عمربن سعد در لشکرش ندا در داد: کی داوطلب تازاندن اسب بر پیکر حسین است؟

ده نفر داوطلب شدند که عبارتند از: اسحاق‌بن حوبه آن که پیراهن امام را بُرد، اخنس‌بن مرثد، حکیم‌بن طفیل سبیعی، عمربن صبیح صیداوی، رجاءبن منقذ عبدی، سالم‌بن خیثمه جعفی، صالح‌بن وهب جعفی، واحظ‌بن غانم، هانی‌بن شبیت حضرمی، اسیدبن مالک، لَعَنَهم الله، این ده نفر در زیر سم اسبها پشت و سینهٔ امام را توتیا کردند.[1]

راوی گوید: این ده نفر به نزد ابن زیاد علیه لعائن الله آمده و اسیدبن مالک یکی از ده نفر گفت:

نَحْنُ رَضَضْنَا الصّدر بَعْدالظَّهْرِ　　　بِکُلِّ یَعْبُوب شَدِید الأَسرِ

مائیم که با تاختن اسبان جهنده و تندرو بر پیکر، سینه را بعد از پشت خُرد کردیم

ابن زیاد علیه‌اللّعنة گفت: شما کیانید؟

گفتند: ما آنانیم که با اسبهایمان پشت و سینهٔ حسین را درهم کوفته آسیاب کردیم.

ابن زیاد به آنان جایزه‌ای ناچیز داد.

ابوعمر[2] زاهد گوید: دربارهٔ این ده نفر نگریستیم و یافتیم که همگان زنا زاده‌اند. و اینان هم آنند که گرفتار مختار شده که مختار دستها و پاهای آنان را با میخهای آهنین به زمین کوفته و پشت آنان اسب تاخته تا هلاک گردیدند.

---

۱ ـ بسیاری از علمای ما برآنند که آنها آهنگ کوبیدن پشت و سینهٔ حضرت کردند ولی خدا این امکان را به آنها نداد. روایات زیادی در تأیید این سخن رسیده است، والله العالم.

۲ ـ او محمّدبن عبدالواحدبن أبی هاشم مطّرز باوردی معروف به غلام ثعلب بود که یکی از پیشوایان لُغَت است که با ثعلب نحوی مصاحبت نموده و تصنیفات زیاد دارد وفات او در بغداد سال ۳۴۵ هـ بود.

وفیات الاعیان ۱ / ۵۰۰؛ *تاریخ بغداد* ۲ / ۳۵۶؛ *الاعلام* ۶ / ۲۵۴.

ابن ریاح[1] روایت کرده: کوری را دیدم که در صحنهٔ کربلا حاضر بود و از علّتِ کوری از وی پرسیده شد؟

گفت: در روز عاشورا در کربلا حضور داشتم بدون این که از نیزه و شمشیر و تیر استفاده کنم، بعد از شهادت امام، به خانه‌ام بازگشتم و بعد از نماز عشاء خُفتم.

در رؤیا دیدم یکی گفت: دعوتِ پیامبر را اجابت کن.

گفتم: مرا با او چکار؟ گریبانم را گرفته و کشید و نزد پیامبر برد، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله در بیابانی نشسته، و آستینها را تا آرنج بالا زده و حربه‌ای در دست دارد، فرشته‌ای در نزدش ایستاده و شمشیری از آتش بدست دارد و یاران نُه نفری مرا می‌کشد و بر هر کس که شمشیر آتشین فرود می‌آورد آتش می‌گیرد و شعله‌های آتش از وی بلند می‌شد.

جلو رفتم و نزدش بر زانو نشستم و گفتم: السّلام علیك یا رسول‌الله، جوابم نفرمود و مکثِ طولانی نمود.

بعد سر را بالا کرد و فرمود: ای دشمنِ خدا انتهاک حرمتم کرده عترتم را کشته و رعایت حقّم را ننموده و کردی آنچه کردی.

گفتم: یا رسول الله، به خدا که شمشیری نزده و نیزه‌ای را فرود نیاورده و نیزه‌ای نیانداختم.

فرمود: راست گفتی، و لیکن سیاهی لشکر بودی، نزدیکم بیا، نزدیکش شدم، طشتی پُر از خون دیدم، فرمود: این خون فرزندم حسین است، از آن خون در چشمم کشید از خواب جَستم از آن زمان تاکنون چیزی را نمی‌بینم.

از امام صادق علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت برای فاطمه علیها السلام، قبّه‌ای از نور برافراشته شود، و حسین علیه السلام در حالی که سر مطهّر خود را در دست دارد

---

۱ ـ او عطاءبن أبي ریاح از تابعان و برده‌ای سیاه بود که در یمن‌زاده شد و در مکه رشد کرد. فتوادهندهٔ کسان خود بود. به سال ۱۱۴ هـ در مکّه درگذشت.

تذکرة الحفّاظ ۱/ ۹۲؛ *صفة الصفوة* ۲/ ۱۱۹؛ *الاعلام* ۴/ ۱۳۵.

می‌آید، فاطمه چون او را بیند بانگی سخت برآورده نعره‌ای زند که در جمع حاضر فرشته‌ای مقرّب و پیامبر مرسلی نماند جز آن که بگرید، خدا تمثال حسین را در زیباترین صورت درآورد، و او بدون رأس با دشمنش مخاصمه فرماید، بعد خداوند کشندگان او و تجهیزگران و شرکای در خون مقدّس او را برایم جمع کند، و من تا نفر آخر آنان را بکُشم، بار دیگر زنده شوند و امیرالمؤمنین علیه السلام آنان را بکُشد، باز هم زنده شوند، و حسن علیه السلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند و حسین علیه السلام آنان را بکشد، باز هم زنده شوند، هیچ یک از ذرّیّهٔ ما نماند جز آن که آنان را بکُشد، در این جا هست که خشمها فرو نشسته اندوه فراموش گردد.

بعد امام صادق علیه السلام فرمود: خدا رحمت کند شیعیانِ ما را، به خدا که آنان مؤمنانند، آنانند که در مصیبت و حزن و اندوهِ ما در تمام پهنهٔ غم شریک ما باشند.

از پیامبر صلی الله علیه و آله است که فرمود: در روز قیامت فاطمه علیها السلام در میان جمعی از زنان می‌آید.

خطاب آید: در بهشت داخل شو.

گوید: به بهشت نمی‌روم تا بدانم بعد از من با فرزندانم چه کرده‌اند.

خطاب رسد: در قلبِ قیامت نظری کن، نظر به حسین علیه السلام افکند و می‌بیند که ایستاده و سر در بدن ندارد، فاطمه فریادی برآوَرَد، و بانگ من برای فریادش بلند شود، فرشتگان نیز به فریاد آیند.

در روایت دیگر: فاطمه علیها السلام ندا می‌کند: وای پسرم! وای میوهٔ دلم. گوید: این گاه خدا به خشم آید، آتشی را به نام هبهب فرمان دهد، آتشی که هزار سال بر آن دمیده شده تا آن که سیاه گردیده، هرگز راحتی در آن راه نیافته و غمی از آن خارج نشود.

فرمان رسد: کشندگان حسین علیه السلام را فرو گیر، آتش آنان را فرو می‌گیرد و چون در جوف آن قرار گرفتند، بانگی برآورد سخت، و بانگ سخت آنان نیز برآید و زفیر آتش و آنان به گوش رسد.

قَتَلَهٔ حسین علیه السلام با زبانهای تیز و رسا و گویا می‌گویند: چرا پیش از بُت‌پرستان آتش

را بر ما واجب فرمودی؟

پاسخ گوید: آن کس که می‌داند با آن که نمی‌داند همانند نیست.

این دو روایت را ابن‌بابویه در کتاب عقاب‌الاعمال[1] آورد.

---

۱ ـ محمّدبن علیّ‌بن الحسین‌بن موسی‌بن بابویه قمّی معروف به شیخ صدوق، محدّث بزرگ، در جمع قمیّین چون او نبود، در ری نزول کرد و در سال ۳۸۱ هـ در ری وفات یافت و دفن شد. کتب زیادی را تألیف نمود، کتاب *عقاب‌الأعمال* که در آن کیفر اعمال منهیّه را متعرض شده بـا *ثواب الأعمال* یکجا بارها طبع گردید.

ریاض العلماء ۵ / ۱۱۹؛ *الکنی و الألقاب* ۱ / ۲۱۲؛ *تنقیح المقال* ۳ / ۱۵۴؛ *الأعلام* ۶ / ۲۷۴.

در نسخهٔ (ع) آمده:

در مجلد سی‌ام از پاورقی شیخ المحدثین بغداد محمّدبن النجار در شـرح حـال فـاطمه دخت ابی‌العباس ازدی دیدم که به اسنادش از طلحه، پیامبر فرمود: مـوسی‌بن عـمران عـرض کـرد: پروردگارا! برادرم هارون وفات یافت، او را بیامرز، وحی آمد: ای موسی اگر آمرزش اولین و آخرین را از من می‌خواستی می‌پذیرفتم جز قاتل حسین‌بن علیّ‌بن أبـی طـالب صـلوات‌الله و سلامه علیهما را.

مسلک سوم

پیرامون امور پس از شهادت حسین علیه السلام



مسلک سوم، بخش پایانی این کتاب است.

گوید: عمربن سعد لعنةالله علیه، عصر همان روزِ عاشوراء سرِ انورِ امام حسین علیه السلام را به وسیلهٔ خولی‌بن یزید اصبحی و حمیدبن مسلم ازدی[1]، لعنةالله علیهما به نزد عبیدالله‌بن زیاد علیه لعائن الله فرستاد، و فرمان داد تا سرهای مطهّر بقیهٔ شهداء را چه از یاران یا اهل بیتش قطع کرده با شمربن ذی‌الجوشن و قیس‌بن اشعث و عمروبن حجاج بفرستد و آنان با رؤوس مطهّره حرکت کردند تا به کوفه رسیدند.

عمربن سعد ماندهٔ آن روز و فردایش را تا وقت ظهر در کربلا توقف کرد، بعد با بازماندگان خاندان حسین علیه السلام از کربلا حرکت کرد، و اهل‌البیت را که سپرده‌های خیرالانبیاء بودند بر پلاس پالانهای شتران در حالی که پوشش چهره‌های آنان مکشّفه

---

۱ ـ در *تنقیح المقال* ۱ / ۳۸۰ آمده است: آگاهی از وی نیافتم جز آن که رجال شیخ او را از اصحاب سجّاد علیه السلام شمرده، که ظاهراً باید امامی باشد ولی کاملاً مشخص نیست.

در *مستدرکات علم الرجال* ۳ / ۲۸۹ آمده است: حمیدبن مسلم کوفی، از ناشناخته‌های اصحاب سجاد علیه السلام است و از ناقلان اخبار کربلا، آن گونه که برمی‌آید در کربلا بوده... و از لشکریان سلیمان‌بن صرد از سوی مختار در واقعه عین‌الوردة در جنگ با شامیان برای خونخواهی امام بوده است.

می‌گویم: احتمال می‌رود که دو نفر به نام حمیدبن مسلم باشند، یکی در لشکر عمربن سعد بوده که بعضی از روایات کربلا را روایت کرده و همراه رأس مبارک امام نزد ابن زیاد با دیگران بوده بنابراین او باید از یاران عمربن سعد باشد، و دوم امامی است از اصحاب امام سجاد علیه السلام و از لشکریان سلیمان‌بن صرد.

بود بین دشمنان برنشاند، و آنان را آن چنان که اسرار ترک و روم رانده می‌شدند با آن همه رنج و مصائب همی راندند.

وه چه زیبا گفت آن که گفت:

يُصلّي عَلَى المَبْعُوثِ مِنْ آلِ هاشِمٍ وَ يُغْزَى بَنُوهُ إنْ ذا لَعَجِيبُ

از شگفتیها این که بر پیامبر صلوات فرستاده با فرزندان او می‌جنگند

در روایت آمده: شمار سرهای اصحاب حسین علیه السلام هفتاد و هشت بوده که قبایل برای تقرّب نزد ابن زیاد و یزیدبن معاویه، علیهما لعائن‌الله سرها را بین خود تقسیم و حمل کردند.

۱ـکنده به ریاست قیس‌بن اشعث با سیزده سر

۲ـهوازن به ریاست شمربن ذی الجوشن با دوازده سر

۳ـبنی تمیم با هفده سر

۴ـبنو اسد با شانزده سر

۵ـقبیله مذحج با هفت سر

۶ـسایر قبایل و مردم سیزده سر

راوی گوید: چون عمربن سعد از کربلاء دور شد، گروهی از بنی اسد آمده بر آن پیکرهای پاک خون‌آلود نماز گزارده به همان صورت کنونی دفنشان کردند. چون ابن سعد با اسیران به کوفه نزدیک شدند مردم برای تماشای آنان آمدند.

راوی گوید: زنی از کوفیان بر اسیرانِ اشراف یافته و گفت: شما از اسیران کجایید؟

گفتند: ما اسیران از آلِ محمّدیم صلی الله علیه و آله.

آن زن از بام فرود آمده و ملاحف و شلوارها و مقنعه‌هایی فراهم آورده به اسراء داد تا خود را بپوشانند.

راوی گوید: همراه زنان، علیّ‌بن الحسین علیه السلام نیز بود که بیماری لاغرش کرده

بود، و حسن[1] بن حسن المثنّی که در صحنهٔ نبرد عاشورا با عمو و امامش در صبر بر سختیها و تیرها شکیب ورزیده بود و جراحت شدید داشت همراه بود.

و زیدبن حسن[2] و عمرو[3] بن الحسن علیه السلام نیز همراه بودند. کوفیان نوحه سروده می‌گریستند.

زین‌العابدین علیه السلام فرمود: «برای ما نوحه کرده می‌گریید؟!! مگر ما را چه کسانی کشتند؟!!»

بشیربن خزیم اسدی گوید: زینب دخت علیّ علیه السلام در آن روز که به سخن پرداخت دیدم و ندیدم زنی با حیا و عفیفه‌ای را که سخنورتر ازو باشد، گوئیا از لِسانِ

---

۱ ـ حسن‌بن حسن‌بن امیرالمؤمنین علیّ‌بن أبی طالب، معروف به مثنّیٰ و پسرش معروف به حسن مثلث بود او جلیل و فاضل و ورع بود، در زمانش متولّی صدقات امیرالمؤمنین علیه السلام بود، با دختر عمویش فاطمه دخت حسین ازدواج نمود، در واقعهٔ کربلا همراه عمویش بود، و جنگید و مجروح گردید و خدا شفایش داد، مادرش خوله دخت منظور فرازی بود، وفات حسن در سال ۹۰ هـ در مدینه اتفاق افتاد. نه خود مدّعی امامت بود و نه کسی قائلِ به امامت او بود برخلاف فرزندش حسن مثلث.

تسمیة من قتل مع الحسین: ۱۵۷؛ *تهذیب ابن عساکر* ۴/ ۱۶۲؛ *الاعلام* ۲/ ۱۸۷؛ *معجم رجال الحدیث* ۴/ ۳۰۱.

مصنف کتاب *المصابیح* آورده که: حسن‌بن حسن المثنی در عاشورا در رکاب عمویش هفده نفر را به قتل رسانید و خود او نیز هیجده زخم خورد، و افتاد، اسماءبن خارجه دائی او وی را به کوفه برد و مداوایش کرد تا بهبود یافت و بعد به مدینه‌اش فرستاد.

۲ ـ زیدبن الحسن، ابوالحسن هاشمی، از اصحاب امام سجاد علیه السلام، جلیل‌القدر، کریم‌الطبع، بزرگوار و بسیار نیکوکار و متولّی صدقات رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است. بعضی از مورّخان آورده‌اند که او از عمویش حسین تخلّف ورزید و به عراق نیامد. وفاتش در سال ۱۲۰ هـ بود، نه خود ادعای امامت کرد و نه دیگری از شیعه و غیر آن ادعای امامت را برای او نمود.

معجم رجال الحدیث ۷/ ۳۳۹ به نقل از *رجال الشیخ* و *ارشاد مفید* و *العمدة سیّد مهنا*، *البحار* ۴۶/ ۳۲۹.

۳ ـ عمروبن حسن، با عمویش حسین به عراق آمد و با علیّ‌بن الحسین به دمشق رفت، تنها یک پسر به نام محمّد داشت، او مردی عابد و اهل صلاح و دین بود.

امیرالمؤمنین﵇ است که سخن می‌گوید،[1] آن زن اشارتی به مردم کرد و فرمود: خاموش باشید، نَفَسهای مردم در سینه‌ها حبس و جَرَسها از صدا افتادند، بعد فرمود:

حمد و ستایش مر خدای راست و درود بر جدّم محمّد و آل اخیار و طیبین او.

امّا بعد. ای اهل کوفه! ای اهل نیرنگ و بیوفائی! آیا می‌گریید؟! هرگز اشک شما پایان نپذیرفته ناله‌تان فرو ننشیند، همانا مَثَلِ شما مَثَلِ آن زنی است که تافتهٔ خود را واتابیده، که همواره سوگندهایتان را وسیله درآمدِ بین خود قرار می‌دهید.

آیا در شما جز چاپلوسی و آلودگی به تباهی، و ارتجاع و کینه‌توزی، و تملّقی چون تملّق کنیزان، و رنج و درد دشمنان است؟! یا در میان شما چراگاهی به گسترهٔ یک خرابه یا قطعه نقره‌ای که در لحد گوری نهفته می‌باشید؟ چه چیز بدی نفسِ شما از پیش فرستاده که خشم خدا را بر شما فرود آورده و جاودانه در عذاب خواهید بود.

آیا می‌گریید و ناله از جگر برمی‌آورید؟! آری به خدا که باید بسیار بگریید و کم بخندید، حقا که همهٔ عار و ننگها را با خود بردید (برای خود جمع کردید) که هرگز تکّه‌های این عار و ننگ را شستشو نتوانید داد، چگونه می‌توانید خون‌زادهٔ خاتمِ نبوّت و معدن رسالت و سیّد جوانان بهشت، و پناهِ نیکان، و فریاد رس محرومان، و منار حجت بر شما و جریان بخش سنّت خود را بشویید.

چه گناه سنگینی را به دوش گرفتید، دوری و تباهی از آنِ شما باد، تلاش شما زیانبار، دستهایتان بریده، و کالایتان قرین خسران باد، به خشم خدا بازگشت نموده، و داغ ذلّت و بیچارگی بر شما نهاده شد.

وای بر شما ای کوفیان، آیا می‌دانید که چه جگری از رسول الله را پاره پاره کردید؟ و چه زنان گرامی از پیامبر را از پرده بیرون کشیدید، و چه خونی از پیامبر را ریخته، و چه حرمت او را دریدید؟! حقّا که چه بلاها و سختیِ سیاه و ناگواری را دامن زدید!

در روایتی آمده: به زشتی و حماقتی به پهنای برجستگیهای زمین و آسمان روی آوردید. آیا به شگفت آمدید از این که آسمان خون بارید، و هر آینه عذاب آخرت خوارکننده‌تر است و شما یاری نمی‌شوید، این مهلتِ (اندک) را خفیف می‌پندارید،

خونخواهی دستخوش از دست رفتن نشود و خدا و پروردگارتان در کمینگاه است.

راوی گوید: به خدا سوگند، مردم را می‌دیدم که چون سرگشتگان می‌گریستند و دستها را بر دهانهایشان نهاده بودند.

پیرمردی را دیدم که در کنارم ایستاده می‌گریست و ریش وی از اشکش خیس شده بود و می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان، پیران شما بهترین پیران، جوانانتان بهترین جوانان و زنانتان بهترین زنان، و نسل شما بهترین نسلهایند، و هرگز خوار نگردیده کسی را توانِ برابری با شما نیست.

زیدبن موسی[1] آورده از پدر و جدّش علیهما السلام که فرمود: فاطمهٔ صغریٰ علیها السلام بعد از آن که از کربلا وارد شد و فرمود:

حمد مر خدای راست به عدد ریگ و سنگریزه‌ها، و به وزن عرش تا خاک و فرش، او را می‌ستایم و بدو ایمان دارم و بر او توکّل می‌نمایم، و شهادت می‌دهم که معبودی جز او نیست و این که محمّد عبد و رسول اوست، و این که ذرّیهٔ او در کنار شط فرات مذبوح شدند بدون آن که کینه‌توز یا خواهان خاک باشند.

خداوندا! به تو پناه می‌برم از این که با دروغی بر تو افتراء بندم، و چیزی بگویم که خلافِ آنچه باشد که از گرفتن عهدها در امرِ وصایت علیّ‌بن ابی طالب نازل فرمودی، آن که حقش را ربودند و بدون گناهی به قتل رسید ـ آن گونه که فرزندش دیروز به شهادت رسید ـ و شهادت علی در خانه‌ای از خانه‌های خدا، که جمعی از مسلمانان (که تنها با زبان مسلمان بودند) حضور داشتند، سرهایشان نابود باد، آنان که در حیات و مماتش ستمی را از او نراندند، تا آن جا که او را به سوی خود بردی، او که ستوده سرشت و معروف‌المناقب، مشهور در هدایتگری بود، خداوندا! هرگز در راه تو سرزنش سرزنشگری او را از هدف بازنداشته و نه نکوهش نکوهش‌گری، پروردگارا! او را در کودکی به اسلام هدایت فرموده، در بزرگی مناقب او را ستودی،

---

۱ ـ زیدبن موسی‌بن جعفربن محمّدبن علیّ‌بن الحسین علوی طالبی، خونخواه، با ابوالسریا خروج کرد. وفات او حدود سال ۲۵۰ق ـ اتفاق افتاد.

او که همواره ناصح و دلسوز برای تو (دین تو) و پیامبرت بود ـ صلوات الله علیه و آله ـ تا آن که او را که زاهد در دنیا، بی‌اعتنا بر آن و راغبِ در آخرت، و مجاهد در راهت بود به سویت قبض جان فرمودی، او ـ علی ـ را پسندیدی و برگزیدی و به صراط مستقیمش هدایت کردی.

امّا بعد، ای اهل کوفه، ای اهل نیرنگ و بیوفایی و تکبّر، همانا ما اهل‌بیتی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به ما مبتلا کرده، و آزمایش ما را نیکو قرار داده، و علم خود و فهم را نزد ما نهاده است، پس ما ظرفِ علم و فهم و حکمت و حجّت او بر اهل زمین در بلاد او بر عباد اوییم، چنان که ما را به کرامت خود مکرم داشته، و به پیامبرش محمّد صلی الله علیه و آله بر بسیاری از بندگانش تفضیلی آشکار داده است.

پس شما در پیِ تکذیب و تکفیر ما برآمده، جنگ با ما را حلال دانسته تاراج اموال ما را روا پنداشتید، که گوئیا ما از فرزندان تُرک یا کابلیم، همان گونه که دیروز جدّ ما را کشتید، و از شمشیرهای شما خون جوانان ما اهل‌البیت می‌چکد، همهٔ اینها از کینهٔ پیشین شما باشد، که با این جنایت چشمهایتان روشن و دلهایتان شادمان گردید، عجب افترایی است بر خدا و مکری که بکار بردید، والله خیر الماکرین.

مبادا از عملکرد خود در ریختن خونهای ما و تاراج اموال ما شاد باشید، زیرا آنچه از مصائب سخت و رزایای بزرگ به ما رسیده، در کتابی است پیش از برخورد ما با آن مصائب و این برای خدا آسان است، تا مبادا بر آنچه از دست دادید متأسف، و بدانچه بدان دست یافتید شادمان باشید، و خدا متکبّر فخرفروش را دوست ندارد.

هلاکت باد شما را، به انتظار لعنت و عذاب باشید، که بر شما وارد آید، و نقمات است که از آسمان بر شما پیاپی ببارد، و عذاب شما را فرو گرفته، و بعضی از شما را سختی بعضِ دگر رسد، و آنگاه برای ستمهایی که در حقّ ما روا داشتید در عذاب دردناک جاودانه قرار گیرید، آگاه باشید که لعنت خدا بر ستمکاران است.

وای بر شما، آیا می‌دانید چه دستهایی از شما ما را با نیزه خسته، یا چه جانهایی از شما به جنگ با ما رغبت یافته، یا با کدام پای به سوی ما شتافته و خواستار جنگ با ما

شدید ؟! به خدا که دلهایتان گرفتارِ قساوت و جگرهاتان ضمختی یافته، و بر دلهایتان و گوشهایتان و چشمهایتان مُهر خورده، و شیطان این (جنایتتان) را برایتان آراسته و بر چشمهایتان پردهٔ سیه فرو افکنده، پس هرگز هدایت نخواهید یافت.

هلاک بادید، ای کوفیان، کدام میراث رسول‌اللهﷺ پیش شما بوده یا براساس کدام کینه‌جویی که با برادرش علی‌بن ابی طالب﷣ جدّ من و دو فرزندش (حسن و حسین) عترتِ اخیار پیامبر صلوات‌الله و سلامه علیهم این همه عناد ورزیدید، که مباهاتگرِ شما بدان افتخار ورزیده و بگوید:

نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِیّاً وبَنِي علیٍّ بِسُیُوفٍ هِنْدِیَّةٍ وَرِمَاح

ما با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها علی و فرزندان او را کشتیم

وَ سَبَیْنَا نِسَاءَهُمْ سبی ترك وَ نَطَحْنَاهُمْ فَایّ نِطاحٍ

و زنانشان را چون اسیران ترک اسیر کرده، با آنان جنگ کردیم چه جنگی!

به دهانت ای گوینده شن و سنگ و خاک بادا، به کشتن گروهی که خدا آنان را تزکیه فرموده و پلیدی را از آنان برده، چه زیبا پاکشان کرده افتخار می‌کنی، خویشتن بدار و بر سرگین خود چون سگی بنشین آن چنان که پدرت بود، همانا برای هر مرد همان چیزی خواهد بود که به دست آورده و دستهایش از پیش فرستاده است.

وای بر شما! آیا بر آنچه خدا از فضیلت به ما داده حسادت ورزیدید ؟!

فَمَا ذَنْبُنَا إنْ جَاشَ دَهْراً بُحُورُنا وَبَحْرُكَ ساج لایُوارِی الدَّعَامِصا

گناه ما چیست اگر دریای (فضائل) ما به تلاطم درآمده، و دریای شما کوچکترین جنبنده ندارد

این فضل خداست که به هر کس بخواهد دهد و خدا صاحب فضل عظیم است، و آن کس که خدا برای او نوری قرار ندهد مر او را نوری نخواهد بود.

گوید: ناله‌ها به گریه بلند شد در حالی که می‌گفتند: ای دختر پاکان بس است، دلهای ما را به آتش کشیده، و گردنهای ما را داغ، و درون ما را سوزاندی، و او خاموش شد.

گوید: امّ‌کلثوم دخت علیّ در همان روز از ورای پوشش جهاز محمل به سخن

پرداخته در حالی که صدایش به گریه بلند بود فرمود:

ای اهل کوفه! بدا به حالتان، چه شد شما را که از یاری حسینعليه‌السلام دست شستید و او را کشتید، و دست به تاراج اموالش گشوده آنها را به ارث بردید، و زنانش را اسیر کرده، به مصیبتش کشاندید، نابود بادید.

وای بر شما، چه جنایاتی را مرتکب شده، چه گناهی را بر دوش خود بار کرده، چه خونها ریخته، چه زنانِ مکرّمه را خورد کرده (اسیر نموده) چه جامگانی را از دختران به یغما بردید و چه اموالی را به غارت بردید؟ بهترین مردان بعد از پیامبر را کشتید. رحمت از دلهایتان رخت بربسته است، هان، حزب خدا غالب و حزب شیطان زیانکارند.

بعد فرمود:

قَتَلْتُمْ أَخي صَبْراً فَوَيْلٌ لِأُمِّكُم　　　سَتُجْزَوْنَ نَاراً حَرُّهَا يَتَوَقَّدُ

برادرم را گرفتید و کشتید وای بر مادرتان، زودا به آتشی کیفر داده شوید که حرارتش شعله گیرد

سَفَكْتُمْ دِمَاءً حَرَّمَ اللهُ سَفْكَها　　　وَحَرَّمَهَا القُرآنُ ثُمَّ مُحَمَّدُ

خونهایی را ریختید که خدا و قرآن و محمّد ریختن آن را حرام کردند

أَلا فَابْشِرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَداً　　　لَفي قَعْرِ نارٍ حرّهَا يَتَصَعَّد

الا، در فردای قیامت در قعر جهنم به شعله‌های بالنده بشارتتان باد

وَإِنّي لَأَبْكي فِي حَيَاتِي عَلى أَخي　　　عَلىٰ خَيْر مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولد

و من همواره در زندگیم بر برادرم می‌گریم، بر کسی که بهتر از همه بعد از پیامبر بود

بِدَمعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهَلٍّ مُكَفْكَفٍ　　　عَلَى الْخَدِّمِنِّي دَائِبٍ لَيْسَ يَجْمُدُ

اشک جوشان چون باران که همواره برگونه‌ای جاری است و خشکی نگیرد

راوی گوید: (فضجّ الناس بالبكاء والنحيب و النوح، ونشر النساء شعورهنّ، وحثين التراب علىٰ رؤوسهنّ، و خمشن وجوههنّ، ولطمن خدودهنّ، و دعون بالويل و الثبور، وبكى الرجال ونتفوا لحاهم، فلم يُر باكية وباكٍ أكثر من ذلك اليوم)؛

«ضجّهٔ مردم با بانگ گریه بلند شد، زنان موی پریشان کرده، خاک بر سر ریخته، چهره‌ها را خراشیده، تپانچه بر گونه‌ها زده، و ناله‌ها را به واویلا برداشتند، مردان نیز سخت گریسته ریش خود را می‌کندند، و چنان آن روز جمعیتی گریان از زن و مرد دیده نشد».

و آنگاه زین العابدین﷣ فرمان سکوت داد. همگان سکوت کردند، امام بایستاد و بعد از حمد و ثنای خداوند و یاد از پیامبر و تجلیل ازو آن گونه که سزاوار بود و پس از درود بر حضرتش فرمود:

مردم! آن کو که مرا شناخته شناخت، و آن کس که مرا نشناخت خود را معرّفی می‌کنم، من علیّ‌بن الحسین‌بن علیّ‌بن ابی طالبم، من فرزند مذبوح در کرانهٔ شط فراتم بدون آن که خونی یا ارثی از وی طلبکار باشند، من فرزندِ آنم که هتک حریمِ حرمتِ وی شده، مال و نعمت وی به یغما رفته، عیالش به اسارت گرفته شده، من فرزند کسی هستم که او را بگرفته کشتند و همین افتخار مرا بس.

مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا می‌دانید که به پدرم نامه نگاشتید، و با وی نیرنگ باختید و بدو عهد و پیمان سپردید و بیعتش را به گردن گرفتید، و آنگاه رهایش کرده کمر به قتلش بستید؟! نابود بادید بدانچه برای خود از پیش فرستادید، و بدا به آرای شما، با کدام دیده می‌توانید به رسول‌اللهﷺ بنگرید آن گاه که این سخن را پیش کشد: عترتم را کُشتید و حرمتم را هتک کردید، شما از امّت من نیستید؟!

راوی گوید: از هر سو صداها بلند شد، در حالی که به یکدیگر می‌گفتند: هلاک شدید و نمی‌دانید؟

امام فرمود: خدا رحمت کند آن را که نصیحتم را پذیرفته وصیّتم را امرِ خدا و دربارهٔ پیامبر و اهل بیتش حفظ کند، چه او الگوی نیکوی ماست.

همگان گفتند: ای فرزند رسول الله! همهٔ ما سامع و مطیع و حافظ ذمّهٔ شمائیم. (در خطّ تسلیم و اطاعت فرمان توایم) و از شما روی برنمی‌تابیم، فرمان ده رحمت خدا بر تو باد، ما با دشمن تو در جنگ و با هر که سازش کنی در خط سازشیم ما یزید را

دستگیر می‌کنیم، از ستمکاران به شما و ما برائت می‌جوییم.

امام علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، ای نیرنگ‌بازان بی‌وفا، چه حیله‌ها که بین شما و شهواتتان نیست! آیا می‌خواهید با من آن کنید که از پیش با پدرم کردید؟! نه سوگند به پروردگار را قصات، زیرا آن جراحات هنوز التیام نیافته، این دیروز بود که پدرم صلوات‌الله علیه با اهل‌بیتش به شهادت رسیدند، و فراموشم نمی‌شود مصیبت گم کردن رسول‌الله صلی الله علیه و آله و مصیبت از دست دادن پدرم و فرزندانش، دردش در کامم، و تلخیِ آن بین حنجره و گلویم جا گرفته، غصّه‌هایش سینه‌ام را می‌فشارد.

خواسته‌ام از شما این است که: به نفع ما و به زیان ما مباشید.

لَاغَرْوَ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشيخُهُ   قَدْ كانَ خَيْراً مِنْ حُسين وَأَكْرَما

شگفتی نباشد اگر حسین شهید شد، پدرش از حسین بهتر و گرامیتر بود

فَلاتَفْرَحُوا يٰا اَهْلَ كُوفانِ بِالَّذي   اَصٰابَ حُسَيناً كٰانَ ذٰلِكَ اعْـظَماً

ای کوفیان بدانچه به حسین رسید شادمان مباشید که این مصیبت بسی بزرگتر باشد

قَتيلٌ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحي فِدٰاؤُه   جَزاءُ الَّـذي أَرداهُ نـارُ جَـهَنَّما

شهید در کرانهٔ نهر که جانم فدایش باد، و کیفر آن کس که با او چنین کرد آتش جهنّم است

بعد فرمود: از شما همین‌قدر بسنده کنیم که له و علیه ما مباشید.

راوی گوید: بعد ابن‌زیاد در کاخش جلوس کرده بارِ عام داد، رأس مبارک حسین علیه السلام در پیشش نهاده شد، و زنان و کودکان او نیز وارد شدند.

زینب دخت گرامی علی علیه السلام به صورت ناشناخته و متنکّرةً بنشست، ابن‌زیاد لعین پرسید که کیست؟ گفته شد: زینب دختر علیّ، ابن‌زیاد رو بدو کرد و گفت:

حمد مر خدای را که رسوایتان کرده بافته‌تان را باطل نمود.

زینب فرمود: همانا فاسق رسوا و فاجر مکذوب گردد و آن هم غیر ماست.

ابن زیاد: کارِ خدا را با برادر و اهل بیتت چه دیدی؟

زینب علیها السلام فرمود: جز زیبا ندیدم، آنان (حسین و یارانش) گروهی بودند که خدا بر آنان شهادت را مقرّر داشته، و آنان به سوی قتلگاه خود شتافتند و زودا که خدا بین

تو و آنان جمع فرموده، بعد تو محاجّه و مخاصمه شوی، بنگر پیروزی از آنِ چه کسی خواهد بود، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.

راوی گوید: ابن زیاد به غضب درآمد و گویا قصدِ قتل زینب را کرد.

عمروبن حریث[1] گفت: ای امیر، او زن است و زن به گفته‌اش مؤاخذه نگردد.

ابن زیاد: براستی که خدا با قتلِ برادر طاغی تو و عاصیان از اهل‌بیتت قلبم را شفا بخشید!!!

زینب(س): بزرگ مرا کُشتی، شاخه‌هایم را قطع کردی، و بنیادم را از بُن برآوردی، اگر شفای تو این بود که بدان رسیدی.

ابن‌زیاد لعنة‌الله علیه: این زن سجع‌پرداز است (با آرایه سخن می‌گوید) سوگند به جانم پدرِ تو نیز شاعر بود.

زینب(س): ای ابن زیاد، زن را با سجع چه کار؟

بعد ابن زیاد علیه‌اللّعنة به علیّ‌بن الحسین توجّه کرد و گفت: این کیست؟

گفته شد: علیّ‌بن الحسین.

ابن زیاد: مگر علیّ‌بن الحسین را خدا نکُشت؟!

زین العابدین(ع): برادری به نام علی‌بن الحسین داشتم که مردم او را کشتند.

ابن زیاد لعنة‌الله علیه: بلکه خدا او را کشت.

سجّاد(ع): «خداوند به گاه مرگ جانها را می‌گیرد».[2]

ابن زیاد علیه لعائن الله: تو را آن جرأت است که جوابم را بگویی، ببریدش و گردش را بزنید.

---

۱ ـ عمروبن حریث‌بن عمروبن عثمان‌بن عبدالله المخزومی، از ابی بکر و ابن مسعود روایت کرده، و ازو پسرش جعفر و حسن عرنی و مغیرة‌بن سبیع و دیگران روایت کرده‌اند، خانهٔ او پایگاه دشمنان اهل‌البیت بوده، از سوی زیادبن ابیه و فرزندش عبیدالله ولایت کوفه یافت، هلاکتش سال ۸۵ هـ بود. *سیر اعلام النبلاء* ۳/ ۴۱۷ ـ ۴۱۹؛ *الاعلام* ۵/ ۷۶.

۲ ـ زمر ۳۹: ۴۲؛ الله یتوفّی الانفُس حینَ موتِها.

زینب سلام‌الله علیها سخن آن پلید را بشنید و فرمود: ای ابن‌زیاد، کسی از ما را باقی نگذاردی اگر بر قتل او عزم کردی مرا نیز با وی بکُش.

سجاد علیه السلام به عمّه‌اش فرمود: «عمّه، خاموش باش تا با وی سخن بگویم».

بعد امام رو به ابن زیاد کرد و فرمود: «آیا به کشته شدن تهدیدم می‌کنی، مگر ندانستی که کشته شدن عادتِ ما و شهادت کرامت ماست».

بعد ابن زیاد علیه لعائن‌الله فرمان داد تا علی‌بن الحسین علیه السلام و اهل‌البیت را در خانه‌ای کنار مسجد اعظم اسکان دهند.

زینب علیها السلام فرمود: نزدِ ما زن عربیّه نیاید فقط اُمّهات ولد یا کنیزان آیند چه آنان اسیر بودند آن گونه که ما اسیریم.

بعد ابن زیاد علیه لعائن الله فرمان داد تا رأس انور حسین علیه السلام را در بازار و کوی و برزن کوفه بگردانند.

چه زیبا و سزاوار است که اشعار یکی از دیده‌وران را که در سوگ شهیدی از آل رسول‌الله صلی الله علیه و آله سروده بیاورم و بدان تمثّل جویم:

رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصيِّهِ ... لِلنّاظِرِينَ عَلىٰ قَناةٍ يُرْفَعُ

رأس دخترزادهٔ محمّد و وصیّ او، برای تماشاگران بالای نیزه می‌رود

وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَبِمَسْمَعٍ ... لاٰمُنْكِرٍ مِنْهُمْ وَلاٰمُتَفَجِّعُ

و مسلمانان می‌دیدند و می‌شنیدند، هیچ کس را حالت انکار یا دردِ فاجعه نبود

كَحَلَتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُون عِمايَةً ... وَأَصَمَّ رَزْؤُكَ كُلَّ أُذُنٍ تَسْمَعُ

منظر روی تو دیده‌ها را سرمه کوری کشید، و مصیبت تو هر گوش شنوا را کر کرد

أَيْقَظْتَ أَجْفاناً وَكُنْتَ لَها كَرى ... وَأَنَمْتَ عيناً لم تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ

دیدگانی که تو مایهٔ آرامش آنها بودی اکنون بیدار، و آنها را که از ترس تو خواب نداشتند به خواب بردی

مـا رَوضَـةٌ اِلاّٰ تَـمنَّتْ أَنَّـها ... لَكَ حُفْرَةٌ وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَضْجَعُ

روضه‌ای در روی زمین نیست جز آن که آرزوی مرقد تو شدن را دارد

راوی گوید: سپس ابن زیاد لعنة‌الله علیه، بر فراز منبر قرار گرفت حمد و ثنای خدا

را بگفت و در پاره‌ای از سخنانش گفت: حمد مر خدای را که حقّ را ظاهر کرده، و امیرالمؤمنین و پیروانش را پیروزی داد و یاری رساند، و کذّاب فرزند کذّاب را بکُشت !!!

هنوز این سخن را به پایان نبرده بود که عبداللهبن عفیف ازدی به پای خاست او از زهّاد و نیکان شیعه بود، و چشم چپش را در جنگ جمل و راست را در جنگ صفین از دست داده بود و ملازمت مسجد اعظم کوفه را برگزیده و هر روز تا شب در آن به نماز و عبادت می‌پرداخت گفت: ای پسر مرجانه، کذّاب فرزند کذّاب تو و پدر توست، و آن‌که تو را حکومت داد و پدر او (یزید و معاویه) ای دشمن خدا، فرزندان پیامبران را می‌کشید و بر منابر مسلمانان چنین سخن می‌گویید.

راوی گوید: ابن زیاد علیه‌اللعنة در خشم شد و گفت: این سخنگو کیست؟

عبدالله: ای دشمن خدا منم متکلّم، آیا ذریّهٔ طاهره‌ای که خداوند رِجس و پلیدی را از آنان برده می‌کشی و گمان داری که بر دین اسلام می‌باشی؟

واغوثاه، فرزندان مهاجران و انصار کجایند که از توی سرکش، لعین فرزند لعین (یزید و معاویه) که از زبان محمّد رسول پروردگار چنین توصیف شده‌اید انتقام گیرند.

راوی گوید: بر خشم ابن زیاد پلید افزوده شد تا آن جا که رگهای گردنش باد کرده و گفت: نزدم آوریدش، جلّادان و پیشمرگان و پاسبانان از هر سوی جنبیده تا دستگیرش کنند اشراف اَزْد و عموزادگانش برخاسته و او را از دست مأموران نجات داده و از باب مسجد خارج و به خانه‌اش روانه کردند.

ابن زیاد گفت: در پیِ این اعمیٰ ـ اعمای ازد ـ که خدا دلش را چون چشمش کور کرده بروید و او را نزدم آورید.

نیرو به جانب او روانه شدند، و این خبر به قبیلهٔ ازد رسید، آنان با همکاری قبائل یمن اجتماع کردند تا عبدالله را حفظ کنند.

این خبر به ابن‌زیاد رسید، او هم قبائل مضرّ را به اتفاق محمّدبن اشعث جمع کرده

فرمان جنگ را بداد.

راوی گوید: جنگی سخت در گرفت و جمعی از عرب کشته شدند.

اصحاب ابن زیاد لعنه‌الله به درِ خانهٔ عبدالله‌بن عفیف رسیده و در را شکسته و بر وی هجوم بردند.

دخترش گفت: همان کسانی آمدند که از آنها برحذر بودی.

عبدالله گفت: به زیان تو نیست، شمشیرم را به من بده، شمشیر را گرفته و از خود دفاع می‌کرد در حالی که می‌گفت:

اَنَابن ذِی الْفَضْلِ عَفِیفِ الطّاهر عَفیف شَیخی و ابـن امّ عـامِر

من فرزند عفیف طاهر صاحب فضلم، پدرم عفیف و مادرم ام عامر است

کَمْ دارِعٍ مِنْ جَـمْعِکُم وَحـاسِرٍ وَبَـطَلٍ جَـدَلْته مُـغاوِرِ

چه بسیار قهرمانان زره‌پوش و بی‌زره شما را در میدان جدال در تنگنای مرگ فروافکندم

و دخترش همواره می‌گفت: پدرم کاش من مردی بودم و در پیشت با این قوم تبهکار که کشندگان عترت ابرارند می‌جنگیدم.

دشمن دور عبدالله را از هر طرف بگرفته بود او از خویشتن دفاع می‌کرد، و هیچ کس را توانِ چیرگیِ بر وی نبود، از هر سوی که بدو حمله می‌شد، دختر جهتِ حمله را به پدر می‌گفت، تا آن جا که همگان یورش برده و احاطه‌اش نمودند.

دخترش می‌گفت: امان از خواری، پدرم محاصره شد و یاوری ندارد که یاریش رساند.

عبدالله شمشیرش را می‌چرخانید و می‌گفت:

أُقسِمِ لَو یَفْسح لِي عَنْ بـصری ضاقَ عَلَیْکُمْ موردي وَ مَصْدَري

سوگند می‌خورم اگر چشمم بینا بود، ورود و خروجم کار را بر شما تنگ می‌کرد

راوی گوید: عبدالله در بزهٔ محاصره بود تا دستگیر شد و به نزد ابن‌زیادش بردند.

ابن زیاد چون بدیدش گفت: حمد مر خدای را که خوارت کرد.

عبدالله‌بن عفیف: ای دشمن خدا، به چه چیز خوارم کرد.

به خدا که اگر چشمم بینا بود بدون تردید عرصه را بر شما تنگ می‌کردم.

ابن زیاد: ای عبدالله، رأی تو دربارهٔ عثمان‌بن عفان چیست؟

عبدالله: ای بندهٔ بنی علاج، ای پسرِ مرجانه ـ ناسزایش گفت ـ تو را با عثمان چه کار بد کرد یا خوب، اصلاح نمود یا اِفساد، خدا ولیّ بندگانش است، بین مردم و عثمان به حقّ و عدل داوری می‌کند، و لیکن از تو و پدرت و از یزید و پدرش بپرس.

ابن زیاد: نه به خدا هیچ از تو نمی‌پرسم تا مرگ را جرعه، جرعه بنوشی.

عبدالله‌بن عفیف: الحمدلله ربّ العالمین، پیش از آن‌که مادرت تو را بزاید، از خدا مسألتِ شهادت را نمودم، و خواسته بودم که شهادتم را به دست منفورترین و مبغوض‌ترین خلقش قرار دهد، چون نابینا شدم، از شهادت نومید شدم، امّا هم اکنون الحمدلله که بعد از نومیدی بدین سعادت دست یافتم، و دعای پیشین مرا به اجابت رسانید.

ابن زیاد پلید گفت: تا گردنش را زده در سبخهٔ کوفه به دارش آویزند.

راوی گوید: عبیدالله‌بن زیاد علیه‌اللعنة به یزیدبن معاویه، علیهمااللعنة و عمروبن سعیدبن عاص[1] والیِ مدینه داستان کربلا و شهادت حسین علیه‌السلام و یارانش و اسارت اهل‌البیت را گزارش داد.

امّا عمروبن سعید، با دریافت خبر به منبر رفت و خطبه خواند و خبر را به مردم اعلان داشت این خبر و مصیبت بر بنی‌هاشم سخت ناگوار آمد، و آنان آدابِ عزاداری

۱ ـ عمروبن سعید والی مکه و مدینه از سوی معاویه و یزیدبود، به شام رفت، با مروان‌بن حکم برای احراز خلافت همکاری نمود و مروان بعد از عبدالملک ولایتعهدی را برای او قرار داد، و در خلافت عبدالملک ارادهٔ خلع عمر از ولایتعهدی نمود، عمرو گریخت و عبدالملک در کمینش بود تا بر وی دست یافت و در سال ۷۰ق. وی را بکشت.

الإصابة ش ۶۸۵۰، *الاعلام* ۴ / ۷۸.

را برپا داشتند و زینب دختِ عقیل‌بن ابی طالب[1] بر حسین ﷺ نوح می‌سرود و می‌گفت:

مَا ذَا تَقُولُونَ إذْ قَالَ النَّبِيّ لَكُمْ مَا ذَا فَعَلْتُم وَأنْتُمْ آخر الأُمَمْ

چه خواهید گفت آنگاه که پیامبر از شما بپرسد: شما که آخر امتهایید چه کردید؟

بِعِتْرَتي وَبِأهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدي مِنْهُمْ أُسَارىٰ وَمِنْهُمْ ضُرّجوا بدمٍ

با عترت و اهلم بعد از رحلتم، بعضی اسیر و برخی دیگر بخونشان آغشته شدند

مَا كَانَ هٰذا جَزَائي إذْ نَصَحْتُ لَكُمْ إنْ تَخْلِفُوني بِسُوء فِي ذَوِي رَحِمِي

و اگر به شما توصیه می‌کردم که با اهل بیتم بدی کنید هرگز بدین قدر که کردید نمی‌رسید

گوید: چون شب فرا رسید مردم مدینه شنیدند که هاتفی ندا در داد و می‌گفت:

أيُّهَا الْقَاتِلُونَ ظُلْماً حُسَيْناً أبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ

ای آنانی که حسین را از سر ستم کشتید، شما را به عذاب و کیفر بشارت باد

كُلُّ مَنْ فِي السَّماءِ يَبكي عَلَيْهِ مِنْ نَبِيٍّ وَشَاهِدٍ وَرَسُولِ

هر آن که در آسمان است و هر پیامبر و رسول و شاهدی بر او بگریست

قَدْ لُعِنْتُمْ عَلىٰ لِسَانِ بْنِ دَاوُدٍ وَمُوسىٰ وَصَاحِبِ الإنْجِيلِ

شما بر زبان سلیمان و موسی و عیسی لعنت شده‌اید

چون نامهٔ ابن زیاد به یزیدبن معاویه، رسید و بر داستان وقوف یافت. پاسخی نوشت و فرمان داد تا سرهای حسین ﷺ و شهداء و زنان و عیال و بار و بُنه امام را به نزدش فرستد.

ابن‌زیاد محفّربن ثعلبهٔ عائذی را فراخواند، و سرها و اسیران و زنان را بدو تسلیم کرد.

محفّر پلید، اسیران را چون اسرای کفّار به سوی شام برد که مردم چهره‌های آنان را

---

۱ ـ در *انساب الاشراف*، ص ۲۲۱ آمده است: زینب نزد علی‌بن یزید از بنی مطلب‌بن عبد مناف بود که برایش فرزندانی آورد از جمله عبدة بود که والدهٔ وهب‌بن وهب ابوالبختری قاضی است.

می‌نگریستند. ابن‌لهیعه[1] حدیثی را آورده که ما به قدر ضرورت از آن گرفتیم، گوید: به طواف کعبه بودم که به مردی برخوردم که می‌گفت: خداوندا مرا بیامرز و نمی‌بینم که بیامرزیَم.

بدو گفتم: ای بندهٔ خدا از خدا بترس و چنین مگو، چه اگر گناهانت چون قطرات باران یا برگ بر درختان زیاد باشد، و از خدا آمرزش بخواهی خدا می‌آمرزیدت، زیرا او غفور و رحیم است.

به من گفت: نزدیک بیا تا قصه‌ام را به تو بگویم، نزدش رفتم، گفت: بدان که ما پنجاه نفر بودیم که با رأس مبارک حسین به شام رفتیم، شب که می‌شد سر را در میان تابوتی می‌نهادیم، و در پیرامون آن به میگساری می‌پرداختیم، شبی یارانم میگساری کرده مست شدند و من آن شب نخوردم، چون پردهٔ سیاهی شب فرو افتاد رعد و برقی برخاست که دیدم درهای آسمان گشوده گشت، و آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و پیامبر ما محمّد صلّی‌الله علیه و آله و علیهم أجمعین به همراه جبرئیل و جمعی از فرشتگان فرود آمدند.

جبرئیل به تابوت نزدیک شد و سرِ انور را از تابوت بدر آورده و به سینه گرفته و بوسیدش، و تمام انبیاء نیز چنان کردند، و پیامبر بر سرِ حسین گریست و انبیاء وی را تعزیت و تسلیت گفتند.

جبرئیل عرضه داشت: ای محمّد، خدای متعال فرمانم داد که دربارهٔ امّتت از تو پیروی کنم، اگر امر کنی زمین را به لرزه درآورده و بالایش را به پایین فرو برم آن گونه که با قوم لوط کردم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه ای جبرئیل، چه مرا با اینان موقفی است در نزد خدا[2].

---

۱ ـ ابن لهیعه: عبدالله‌بن لهیعة‌بن مرغان الحضرمی مصری، ابوعبدالرحمن، محدث مصر و قاضیِ آن، و از نویسندگان و جمع‌کنندگان علم و از کوچندگان در راه علم بود وفات سال ۱۷۴ هـ. ق. *الولاة والقضاة*: ۳۶۸.

۲ ـ در نسخهٔ «ب» آمده: بعد بر سر مطهّر نماز گزاردند، بعد گروهی از فرشتگان آمدند و گفتند:

راوی گوید: چون کاروان اسیران به دمشق نزدیک شد، امّ‌کلثوم به شمر نزدیک شد و فرمود: مرا با تو حاجتی است.

گفت: حاجتت چیست؟

فرمود: وقتی که می‌خواهی ما را وارد شهر کنی از دروازه‌ای وارد کن که تماشاگران کمی دارند، و دستور ده تا سرهای شهداء را از بین محملها بیرون برده و از ما دور کنند، چه ما از نگاههای بسیار خوار شده‌ایم.

شمر ـ بر مبنای خُبثِ باطنی خود ـ در قبال خواستهٔ امّ‌کلثوم، فرمان داد تا سرهای بر روی نیزه‌ها را در میانهٔ محملها قرار داده با همین وضع آنان را تا دروازهٔ دمشق و دم درِ مسجد جامع در جایگاه اسیران بازداشت.

در روایت آمده: یکی از تابعین چون رأس حسین علیه السلام را مشاهده کرد، یک ماه در شام از جمیع مردم خود را پنهان کرد، بعد از آن که پیدایش کردند و از علّت اختفایش پرسیدند، گفت: مگر نمی‌بینید که بر ما چه فرود آمده، بعد اشعار زیر را سرود:

جاؤُا بِرَأْسِكَ يَابْنَ بِنْتِ مُحَمَّد مُـــتَزمِّلاً بِـــدِمائِهِ تَـــزميلاً

ای فرزند دخت محمّد سر آغشتهٔ به خونت را آوردند

وَكَأنَّما بِكَ يَابْنَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهاراً عامِدِينَ رَسُولاً

گوئیا با قتلت ای دخترزادهٔ محمّد آشکارا و به عمد پیامبر را کشتند

خدا ما را مأمور کشتنِ این پنجاه نفر کرده است، پیامبر فرمود: مأموریت خود را انجام دهید، با حربه به پنجاه نفر زدند، یکی از آنان قصدِ من کرد تا حربه‌ای بر من بنوازد، گفتم: یا رسول‌الله الأمان، فرمود: برو خدایت نیامرزد، صبح که شد دیدم همهٔ همراهیانم خاکستر گشته‌اند.

و در نسخهٔ «ع» بعد از این قصه آمده:

در پاورقی محمّدبن النجّار شیخ المحدثین بغداد در شرح حال علی‌بن نصر شبوکی زیادتی دیدم که به اسنادش در این حدیث آورده: چون سرِ حسین علیه السلام را می‌بردند، به میگساری نشستند و یکی سر را آورد که ناگاه، دستی نمایان شد و با قلم آهنین بر دیوار نوشت:

أتَرجُو أمّةً قَتَلَت حُسَيناً شِفاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسابِ

قوم چون این را شنیدند سر را گذاشتند و به هزیمت رفتند.

قَتَلُوكَ عَطْشاناً وَلَمّا يَرْقَبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلِ وَالتَّأوِيلا

تو را تشنه کشتند و در قتل تو رعایت تنزیل و تأویل قرآن را ننمودند

وَ يكبّرون بِأن قُتلت وَإنَّما قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلا

با کشتنت الله اکبر گفتند، همانا با کشتنت تکبیر و تهلیل را کشتند

راوی گوید: پیری آمد و خود را به زنان و عیال حسین علیه السلام نزدیک کرد ـ در حالی که در همان مکان بودند ـ و گفت: حمد مر خدای را که شما را کُشت و به هلاکت رسانید و شهرها را از مردان شما راحت کرد، و امیرالمؤمنین را بر شما تسلّط داد!!!

علی‌بن الحسین علیه السلام بدو فرمود: «ای شیخ آیا قرآن خواندی ؟».

گفت: آری.

فرمود: این را دانستی: «بگو از شما مزدی جز دوستی ذوی‌القربی را نمی‌خواهیم ؟[1]»

گفت: این آیه را خوانده‌ام.

فرمود: «ماییم قُربیٰ (خویشاوندان پیامبر)، ای شیخ، آیا در بنی‌اسرائیل خوانده‌ای: «حقّ ذوی‌القربیٰ را بده[2]» ؟

گفت: خواندمش.

فرمود: «ماییم قربی ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «و بدانید آنچه غنیمت گرفتید از هر چیز، پس براستی خمس آن برای خدا و رسول و ذی‌القربیٰ است ؟[3]»

گفت: آری.

فرمود: ماییم قربیٰ ای شیخ، آیا این آیه را خواندی: «همانا خدا اراده فرمود که

---

۱ ـ شوری ۴۲/ ۲۳؛ قل لاٰ أسألکم علیه أجراً إلّا المودّة فی القربیٰ.

۲ ـ اسراء ۱۷/ ۲۶؛ وات ذاالقربیٰ حقّه.

۳ ـ انفال ۸/ ۴۱؛ اِعْلموا انّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیءٍ فإنّ لله خُمُسَه وَ لِلرَّسُولِ وَلِذِی الْقُربیٰ.

رجس و پلیدی را از شما اهل‌البیت ببرد، و تطهیرتان کند در کمال تطهیر؟»[1]

گفت: خواندمش.

فرمود: ای شیخ، ماییم اهل‌البیت که خدا ما را به آیهٔ تطهیر مخصوص داشت.

راوی گوید: شیخ ساکت باقی ماند در حالی که نادم بود از آنچه گفته و گفت: شما را به خدا شما آنانید؟!

سجّاد علیه‌السلام فرمود: سوگند به خدا که ما هم ایشان هستیم، سوگند به حقّ جدّمان رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله که بی‌هیچ تردیدی ما همانانیم.

راوی گوید: شیخ گریست و عمّامه بر زمین زد، بعد سر را به آسمان برداشت و گفت: خداوندا من از دشمنانِ آل محمّد از جنّ گرفته تا انس بیزارم.

بعد عرض کرد: آیا برایم جای توبه هست؟

فرمود: «آری، اگر توبه کنی خدا توبه‌ات را می‌پذیرد و تو با ما خواهی بود».

عرض کرد: من تائبم.

داستان پیرمرد به اطّلاع یزید رسید، دستور داد تا او را کُشتند.

راوی گوید: پس از آن خانواده و زنان حسین علیه‌السلام و بازماندگانش را طناب بسته بر یزید وارد کردند.

چون آنها با این وضع نزد یزید ایستادند، علیّ‌بن الحسین علیه‌السلام فرمود: «ای یزید! تو را به خدا سوگند می‌دهم، گمانت به پیامبر چیست اگر ما را بدین حال ببیند».

یزید دستور داد تا طنابها و ریسمانها را قطع کردند.

بعد سرِ انور را پیش رویش نهاد و زنان را پشت سرش نشانید تا وی را ننگرند، زین‌العابدین سر را بدید و دیگر هرگز از کلّه‌ای نخورد.

امّا زینب، چون سرِ برادر را بدید، دست بُرد و گریبانش درید و با صدایی حزین که دلها را جریحه‌دار می‌کرد فرمود: یا حُسینا، ای حبیب رسول‌الله، ای فرزند مکّه و

---

۱ ـ احزاب ۳۳/۳۳؛ انّما یریدُ الله لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اهلَ البیتِ و یطهِّرکم تطهیراً.

منیٰ ای فرزند فاطمة الزهراء سیّدهٔ زنان، ای فرزند دختِ مصطفی.

راوی گوید: به خدا قسم هر کس که در مجلس حضور داشت بگریست، و یزید ساکت بود.

زنی از بنی‌هاشم که در کاخ یزید بود شروع به نوحه نمود و می‌گفت:

ـ یا حسیناه، یا حبیباه، یا سیّداه، یا سیّد اهل بیتاه، یابن محمّداه.

ای بهار و امید زنان بی‌سرپرست و اطفال یتیم، ای کشتهٔ زنازادگان.

گریه از همگان به بانگ برخاست.

راوی گوید: بعد یزید تازیانهٔ خیزران را بخواست، و با آن بـه دنـدانـهای پـیشین حسین علیه السلام می‌زد.

ابوبرزة الأسلمی[1] رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ای یزید، آیا بر لب و دندانِ حسین‌بن فاطمه علیهما السلام تازیانه می‌زنی؟! گواهی می‌دهم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله لب و دندان حسین علیه السلام و برادرش حسن علیه السلام را می‌لیسید و می‌بوسید در حالی که می‌فرمود: شـما دو سیّد جوانان بهشتیانید، خدا قاتل شما را بکُشَد و لعنت فرماید، و جهنم را برایشان مهیا کند و چه بد فرجامی است!

راوی گوید: یزید پلید به خشم آمد و امر کرد او را کشان کشان بیرون برند.

راوی می‌گوید: بعد یزید خواندن اشعار ابن الزبعری[2] را آغازید.

لَیتَ أشیاخي بِبَدْرٍ شَهِدُوا   جزع الخَزْرج مِنْ وَقع الأسَل

---

۱ ـ نام ابوبرزه فضلةبن عبیدبن حارثِ اسلمی است که کنیه‌اش بـر نـامش غـلبه دارد. در اسـمش اختلاف است. صحابی است ساکن مدینه و سپس بصره، در نهروان با علی علیه السلام بود، در خراسان سال ۶۵ هـ درگذشت.

تهذیب التهذیب ۱۰ / ۴۴۶؛ *الاصابة* ترجمه ش ۸۷۱۸؛ *الاعلام* ۸ / ۳۳.

۲ ـ عبداللهبن الزِّبَعْری‌بن قیس سهمی قریشی، ابوسعد، شاعر قریش در جـاهلیت بـود. او بسـیار بدخواه مسلمانان بود تا آن که هنگام گشودن مکّه به نجران گریخت. در سال ۱۵ هـ مرد. /الاعلام ۴ / ۸۷.

کاش اشیاخ (اجداد) من که در بدر کشته شدند. نالهٔ خزرج را از درد نیزه شاهد بودند

فَأهَلّوا وَاسْتَهَلّوا فَرِحاً ثُمَّ قالُوا: يا يَزِيدُ لاتُشَلْ

پس برخیزند و پایکوبی کنند و بگویند: ای یزید دست مریزاد

قَدْ قَتَلْنَا القرم مِنْ ساداتِهِمْ وَعَدَلْناه بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلْ

ارباب و سادات آنان را کشتیم و انتقام بدر را گرفتیم

لَعِبت هاشِم بِالمُلْكِ فَلا خَبَرٌ جاءَ وَلاوَحْيٌ نَزَلْ

هاشم با سلطنت بازی کرد، زیرا نه خبری آمده است و نه وحیی نازل شده است

لَسْتُ مِنْ خُنْدُفٍ إنْ لَمْ أنْتقم مِنْ بَني أحمد ما كانَ فَعَلْ

من از خندف نباشم اگر از فرزندان احمد در برابر آنچه کرده انتقام نگیرم

راوی گوید: زینب دخت علیّ ﷺ برخاست و فرمود:

(الحمدلله ربّ العالمین، و صلّی اللهُ علیٰ محمّد و آله أجمعین، صدق الله کذلك یقول: «ثمّ کان عاقبة الَّذِینَ أساؤا السوّی أن کذّبوا بآیات الله و کانوا بها یستهزؤون»)؛ «حمد مر خدای پروردگار جهانیان را سزاست، و درود خدا بر محمّد و بر همهٔ آل او باد، خدا راست فرموده که فرمود: «سپس پایان کارِ آنان که بد کردند این است که آیاتِ خدا را تکذیب کرده و بدانها استهزا کنند[1]».

ای یزید، آیا گمان بردهای حال که جای جای زمین و آفاقِ آسمان را بر ما گرفتی و بستی و ما چونان کنیزان رانده شدیم، مایهٔ خواری ما و موجب کرامت توست!! و حکایت از عظمت مکانت تو دارد که این چنین باد دربینی انداختهای، و برقِ شادی و سرور از دیدگانت میجهد، حال که دنیا را برای خود مرتّب و امور را برایت منظم میبینی، و مُلک و سلطنت ما برایت صافی گردیده لختی آرام گیر، مگر سخن خدای را فراموش کردهای که فرمود: «گمان مبرند آنان که کافر شدند و ما آنان را مهلت دادیم

۱ ـ روم ۳۰/۱۰؛ ثمّ کان عاقبةُ الَّذِینَ اساؤ السوّیٰ اَن کذّبوا بِآیاتِ الله وکانوا بها یستهزؤون.

(این مهلت) برای آنان خیر است، ما همانا مهلت دادیم آنان را که بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذاب خوارکننده خواهد بود[۱]».

آیا این از عدل است ای فرزندِ آزاد شده‌ها که زنان و کنیزان تو در پسِ پرده باشند و دختران رسول‌الله اسیر؟! پرده‌هایشان را دریدی، و چهره‌هایشان را آشکار کردی، آنان را چونان دشمنان از شهری به شهری کوچانیده، ساکنان منازل و مناهل بر آنان اِشراف یافتند، و مردم دور و نزدیک و پست و فرومایه و شریف چهره‌هایشان را نگریستند، در حالی که از مردان آنان حامی و سرپرستی همراهشان نبود.

چگونه امید می‌رود از فرزند کسی که جگرهای پاکان را به دهان گرفته و گوشت وی از خون شهداء پرورش یافته است؟!

و چه سان در عداوتِ ما اهل البیت کُندی ورزد آن که نظرش به ما نظر دشمنی و کینه‌توزی است؟! آن گاه بدون احساس چنین گناه بزرگی بگویی: (اجداد تو) برخیزند و پایکوبی کنند و به تو بگویند: ای یزید دست مریزاد، در حالی که با تازیانه و عصایت بر دندانهای پیشین ابی عبدالله علیه السلام بزنی.

چرا چنین نگویی، و حال آن که از قرحه و جراحت پوست برداشتی و با ریختن خون ذرّیهٔ محمّد صلی الله علیه و آله که ستارگان زمین از آل عبدالمطلب‌اند خاندان او را مستأصل کردی و نیاکان خود را می‌خوانی، و به گمان خود آنها را ندا در می‌دهی.

(ای یزید) زودا که به آنان بپیوندی و در آن روز آرزو می‌کردی که‌ای کاش شل بودی و لال و نمی‌گفتی آنچه را که گفتی و نمی‌کردی آنچه را که کردی.

خداوندا حقّ ما را بگیر، و از آن که به ما ستم کرد انتقام ستان، و غضبِ خود را بر آن که خونهای ما را ریخته، حامیان ما را کشته فرو فرست.

(ای یزید) به خدا سوگند جز پوست خود را ندریدی و جز گوشتت را نبریدی، بی‌تردید بر رسول‌الله صلی الله علیه و آله وارد می‌شوی در حالی که خون ذرّیه‌اش را ریختی و پردهٔ

---

۱ ـ آل عمران ۳/ ۱۷۸؛ ولایحسبنّ الَّذِینَ کَفَرُوا انّما نُملی لَهُمْ خیر لانفسهم انّما نُملی لَهُمْ لیزدادوا اثماً و لَهُمْ عذابٌ مهینٌ.

حرمت فرزندانش را دریدی و این جایی است که خدا پراکندگی‌هایشان را جمع و پریشانیهایشان را دفع، و حقوق آنان را بگیرد «آنان را که در راه خدا به شهادت رسیدند مرده مپندار، بل زندگانی هستند که در نزد پروردگارشان مرزوق‌اند[1]».

(ای یزید) همین قدر تو را بس است که خدای داور، و محمّدﷺ دشمنت و صاحب خون، و جبرئیل پشت و پشتوان باشد، و زودا بداند آن کس که فریبت داد و تو را بر گردهٔ مسلمانان سوار کرد، چه بد جانشینی برگزیده، و کدام یک مکانتی بدتر داشته نیرویی اندکتر دارد.

یزید، گرچه دواهی و بلاهای زیاد از تو بر من فرود آمد ولی هماره قدرِ تو را ناچیز دانسته فاجعه‌ات را بزرگ، و نکوهشت را بزرگ می‌شمرم، چه کنم که دیدگان، اشکبار و سینه‌ها سوزان است.

شگفتا و بس شگفتا کشته شدن حزب‌الله نجیبان به دستِ حزب شیطان طلقاء است، از دستهای پلیدشان خونهای ما می‌چکد، و دهانهای ناپاکشان از گوشت ما می‌خورد، و آن جسدهای پاک و پاکیزه با یورش گرگهای درنده روبروست، و آثارشان را کَفتارها محو می‌کند، و اگر ما را غنیمت گرفتی، زودا دریابی غنیمت نه که غرامت بوده است، آن روز که جز آنچه دستهایت از پیش فرستاده نیابی، و پروردگارت ستمگرِ بر بندگانش نیست، و شکایتها به سوی خداست.

هر کَید و مکر، و هر سعی و تلاش که داری به کار بند، سوگند به خدای که هرگز نمی‌توانی، یاد و نام ما را محو و وحی ما را بمیرانی، چه دوران ما را درک نکرده، این عارو ننگ از تو زدوده نگردد. آیا جز این است که رأی توست و باطل، و روزگارت محدود و اندک، و جمعیت تو پراکنده گردد، آری، آن روز که ندا رسد: الا لعنة الله علی الظالمین.

پس حمد مر خدای راست که برای اوّل ما سعادت و مغفرت، و برای آخرِ ما

---

۱ ـ آل عمران / ۱۵۷؛ ولاتحسبنَّ الَّذِینَ قُتلوا فی سبیل‌اللهِ امواتاً بل احیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ.

شهادت و رحمت مقرر فرمود.

از خدا مسألت می‌کنیم ثواب آنان را تکمیل فرموده و موجبات فزونی آن را فراهم آورد، و خلافت را بر ما نیکو گرداند، چه او رحیم و ودود است، خدای ما را بس است چه نیکو وکیلی است.

یزید لعنة‌الله علیه گفت:

یٰا صیحةً تحمد مِنْ صَوائِح   مٰا أهون الْمَوت عَلَی النَّوائِحْ

صیحه از زنان صیحه‌کننده زیبا، و مرگ بر زنان نوحه‌گر چه ناچیز است

راوی گوید: یزید با شامیان در امر اهل‌البیت مشورت کرد که چه کند. شامیان (علیهم لعائن‌الله) گفتند: از سگ بد بچّه مخواه.

نعمان‌بن بشیر گفت: آن گونه که پیامبر با آنان رفتار می‌کرد عمل کن.

مردی از شامیان به فاطمه دخت حسین علیه السلام نظری افکند و گفت:

ـ ای امیر این دختر را به من ببخش.

فاطمه به عمّه‌اش گفت: عمّه‌جان! یتیم گشتم و اکنون کنیزی؟

فرمود: نه و کرامتی مر این فاسق را نیست.

شامی گفت: این، دخترک کیست؟

یزید علیه‌اللعنة گفت: این فاطمه دختر حسین، و آن هم زینب دختر علی است.

شامی: حسین فرزند فاطمه و علیّ‌بن ابی طالب!!

یزید: آری.

شامی: خدا لعنتت کند ای یزید، عترت پیامبر را می‌کشی و ذرّیه‌اش را به اسارت می‌گیری، به خدا که جز این گمانم نبود که اینان از اسیران روم‌اند.

یزید: به خدا تو را به آنان ملحق می‌کنم، فرمان داد تا گردنش زده شد.

راوی گوید: بعد یزید خطیب را فراخواندن و دستور داد تا بر فراز منبر رَوَد و از حسین و پدرش صلوات‌الله علیهما به بدی یاد کند، خطیب به منبر رفت، و در مذمّت امیرالمؤمنین و حسین الشهید علیه السلام، و مدح معاویه و یزید یاوه‌سرائی را به نهایت برد.

علیّ‌بن الحسین علیه‌السلام بانگ زد و فرمود: «ای خطیب! رضایت مخلوق را به سخط و خشم خالق خریدی، حقاکه جایگاهت در آتش خواهد بود.»

حقّا که ابن سنان خفاجی[1] در وصف امیرالمؤمنین علیه‌الصّلوه والسّلام و فرزندانش زیبا سروده و می‌گوید:

أَعَلَى الْمَنابِرِ تُـعْلِنُونَ بِسَـبِّهِ وَبِسَيْفِهِ نُصِبَتْ لَكُمْ أعوادُها

آیا بر فراز منبرها علیّ را بد می‌گویید با آن که با شمشیر او ستون همین منبرها برافراشته شد

راوی گوید: در آن روز بود که یزید لعنة‌الله علیه به علیّ‌بن الحسین علیه‌السلام وعده داد که سه حاجتش را برآورد.

بعد یزید فرمان داد تا اهل‌البیت را در منزل و جایگاهی که آنان را از سرما و گرما حفظ نمی‌کرد منزل دهند. ایشان آن قدر در آن جا ماندند که پوست چهره‌های مبارکهٔ آنان ترکیده، و همچنان در طول مدت اقامت در دمشق بر حسین علیه‌السلام نوحه و عزاداری می‌کردند.

سکینه گوید: روز چهارم توقّفِ ما بود که در رؤیا دیدم: ـ رؤیایی طولانی را بیان می‌کند و در آخرش می‌گوید ـ زنی در هودجی دستش را بر سر نهاده بود، از وضعش پرسیدم، گفته شد: فاطمه دخت محمّد مادر پدرت، صلوات‌الله علیهم. با خود گفتم، نزدش می‌روم، و آنچه بر ما گذشت گزارشش می‌دهم، بـه سـویش دویـدم تـا بـدو پیوستم و در نزدش ایستادم و گریستم و گفتم:

ـ مادرم به خدا حقّ ما را انکار کردند و جمع ما را از هم پاشیدند، مادرم، حریم ما را بر خود مباح دانستند، مادرم به خدا پدرم حسین راکُشتند.

فرمود: سکـینه، دم فـروبند، بـندِ دلم راگسستی، جگـرم را جـریحه‌دار کـردی (سوزاندی)، این پیراهن پدر تو حسین است که از من جدا نشود تا خدای را ملاقات

---

۱ ـ عبدالله‌بن محمّدبن سعیدبن سنان، ابومحمّد خفاجی حلبی، شاعر، ادبیّات را از ابی‌العلاء و دیگران فراگرفته، در سال ۴۶۶ هـ با زهر کشته شد.

الاعلام ۴ / ۱۲۲؛ *فوات الوفیات* ۱ / ۲۳۳؛ *النجوم الزاهرة* ۵ / ۹۶.

کنم.

ابن لهیعه از ابی الاسود[1] محمّدبن عبدالرحمن روایت کرد که می‌گفت: بـه رأس الجالوت برخوردم، به من گفت: من به هفتاد پشت به داود علیه السلام می‌رسم، لذا یهود مرا بزرگ می‌داند و احترامم می‌کنند. بین شما و پیامبرتان جز یک پدر فـاصله نـیست و شما فرزند او را کشتید.

از زین‌العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: هنگامی که رأس انورِ حسین علیه السلام را نزد یزید لعنةالله علیه آوردند، او بساطِ شراب می‌گسترد و سرِ مبارک را می‌آورد و پیش رویش می‌نهاد و میگساری می‌کرد.

روزی سفیر روم که از اشراف و بزرگان روم بود، به یزید گفت: ای پادشاه عرب، این سرِ کیست؟

یزید گفت: تو را با آن چه کار؟

سفیر گفت: چون به نزد پادشاه بازگشتم، او از همه چیز پرسشم می‌کند، دوست دارم قصّهٔ این سر و صاحبش را گزارش دهم تا در شادمانی تو شریک باشد.

یزید: این سرِ حسین‌بن علی‌بن ابی طالب است.

سفیر: مادرش کیست؟

یزید: فاطمه دخت رسول‌الله.

سفیر: تفو بر تو و دین تو، دینِ من از دینِ تو نیکوتر است، چه پدرم از احفاد و نسل داود علیه السلام است، و بین من و داود پدران زیادی فاصله است، و لذا نصاری بزرگم داشته برای تبرّک از خاک قدمم برمی‌دارند چرا که فقط از احفاد داودم، و شما فرزند دخترِ پیامبرتان را می‌کشید در حالی که فاصلهٔ بین او و پیامبرتان فقط یک مادر است،

---

۱ ـ او ابوالاسود محمّدبن عبدالرحمن‌بن نوفل‌بن الاسودبن نوفل القرشی الاسدی است، در مصر بود و کتاب مغازی عروةبن زبیر را حدیث می‌کرد، از امام سجاد و النعمان‌بن عیاش و گروهی دیگر روایت کرده و گروهی چون حبوةبن شریح و... از او روایت کرده‌انـد وفـات او در سـال سیصد و سی و چند بود. *سیر اعلام النبلاء* ۶/ ۱۵۰، ش ۶۲.

این دین شما چه دینی است ؟!

بعد به یزید گفت: ماجرای کلیسای حافر را شنیده‌ای ؟

یزید: بگوی تا بشنوم.

سفیر: همانا بین عمان و چین دریایی است که مسافتش شش ماه راه است، در آن هیچ آبادی نیست مگر شهری در وسط دریا که طولش هشتاد فرسخ در عرضِ هشتاد فرسخ بوده که بر گسترهٔ زمین شهری بدین بزرگی نیست از آن جا که کافور و یاقوت صادر می‌گردد، درختانش عود و عنبر است، و آن شهر در دست مسیحیان است و پادشاهش هم مسیحی است. در آن شهر کلیساهای فراوانی هست، و بزرگترین کلیسا، کلیسای حافر می‌باشد. در محراب آن حقه‌ای طلایی آویزان است و در آن جای شُمی می‌باشد که می‌گویند: آن جای شُمِ خرِ عیسی است که بر آن سوار می‌شد، و اطراف حقّه را به طلا و دیبا آراسته‌اند، در هر سال جمعیت انبوهِ نصاری به زیارتش رفته و طوافش نموده و آن را بوسیده در بارگاهش حوائج خود را از خدای تعالی می‌طلبند، این شأن و رسمِ آنها به شُمِ خر عیسی است که به زعمِ آنان جای سمِ خری است که پیامبرشان عیسی بر آن سوار می‌شد، و شما فرزندِ دختِ پیامبرتان را می‌کشید، خدا برکت را در شما و در دین شما قرار ندهاد.

یزید عنید گفت: این نصرانی را بکُشید تا در کشورش ما را رسوا نکند.

نصرانی چون این را احساس کرد گفت: آیا ارادهٔ کشتنم را داری ؟

یزید: آری.

نصرانی: بدان که دیشب پیامبرتان را در خواب دیدم که فرمود: ای نصرانی تو اهل بهشتی، از سخنش به شگفت درآمدم، و اکنون: اشهد ان لا اله الّا الله و اَنَّ محمّداً رسول‌الله. و آن‌گه به سوی رأس حسین جهید و به سینه چسبانید و شروع ببوسیدن آن کرد و همی ببوسیدش تا به شهادت رسید.

گوید: زین‌العابدین﷣ در دمشق روزی در بازار دمشق می‌رفت که منهال‌بن

عمرو[1] به استقبالش شتافت و عرض کرد: یابن رسول‌الله چگونه شب کردی؟

فرمود: چون بنی‌اسرائیل در دست فرعونیان که پسران آنان را کشته، دختران را زنده می‌داشتند.

ای منهال، عرب همواره بر عجم فخر می‌کرد که محمّد از عرب است، و قریش مباهات بر دیگر عرب می‌کرد که محمّد از ماست، و امّا ما اهل البیت پیامبر مغضوب و مقتول و آواره‌ایم؛ پس انا لله و انّا الیه راجعون از آنچه بر ما وارد آمد ای منهال.

مهیار چه زیبا سرود و گفت:

یُـعَظِّمُونَ لَـه اَعْـواد مَـنْبره		وَ تَحتَ أقْدامِهِم أولادُهُ وُضِعُوا

چوبهای منبر پیامبر را تکریم می‌کردند در حالی که فرزندانش زیر گامهای ایشان نهاده شده بودند

بِـايِّ حكـمٍ بَـنُوه يَـتْبَعُونكم		وَفَخْرَكُمْ أنَكُمْ صـحْبٌ لَـهُ تـبَع

به چه حکمی باید فرزندان پیامبر از شما پیروی کنند، با آن که افتخارتان این است که از اصحاب و پیرو اویید

روزی یزید زین‌العابدین علیه السلام و عمروبن حسن[2] را که کودکی حدوداً یازده ساله بود فراخواند و به عمرو گفت: با فرزندم خالد کُشتی می‌گیری؟

عمرو گفت: نه، و لیکن کاردی به من و کاردی بدو ده تا بجنگم:

یزید پلید گفت:

---

۱ ـ او منهال‌بن عمرو الاسدی است، شیخ او را با همین عنوان گاهی در اصحاب حسین علیه السلام و گاهی از اصحاب علی‌بن الحسین به شمار آورده، و با زیادت «مولاهم» در اصحاب باقر و صادق علیهما السلام آورده با بیان «منهال‌بن عمرو اسدی مولاهم کوفی»، از سجاد و باقر و صادق علیهم السلام روایت کرده، برقی او را از اصحاب سجاد می‌داند و از اصبغ روایت است که علیّ‌بن عباس از او روایت کرده است. *معجم رجال الحدیث* ۱۹/ ۸.

۲ ـ مهیار ابن مرزویه، ابوالحسن یا ابوالحسین دیلمی، شاعری بزرگ است. او را در معانی اشعارش نوآوری و در اسلوب قوتی است. مهیار ایرانی‌الاصل، و اهل بغداد بوده است، به دست شریف رضی اسلام آورد، و او شیخ و استادش بود، وفات او به سال ۴۲۸ هـ در بغداد بوده است.

الاعلام ۷/ ۳۱۷؛ *تاریخ بغداد* ۱۳/ ۲۷۶؛ *المنتظم* ۸/ ۹۴؛ *البدایة و النهایة* ۱۲/ ۴۱ و دیگر منابع.

شِنْشِنَةٌ أَعْرَفُهَا مِن أَخْـزَم　　هَلْ تَلِد الحَـيّة اِلّا الْـحَيّة

این خوی و سرشت را از اخزم می‌شناسم آیا از مار جز مار زائیده شود

یزید به علیّ‌بن الحسین علیه السلام گفت: حاجات سه گانه‌ات را بگو که وعده بر آوردنش را داده بودم.

امام سجاد علیه السلام فرمود:

اول آن که چهرهٔ مبارک پدرم را نشانم دهی تا با زیارتش توشه برگرفته و وداعش کنم.

دوم: آنچه از ما به غارت رفته به ما برگردانی.

سوم آن که: اگر ارادهٔ کشتنم را داری، کسی را با این زنان گسیل دار که آنـان را بـه حَرَمِ جدّشان صلی الله علیه و آله برساند.

یزید عنید گفت: امّا رویِ پدرت را هرگز نخواهی دید، و امّا از کُشتنت درگذشتم و امّا زنان را جز تو کسی به مدینه نمی‌برد، و امّا به جای اموال به یغما رفته، چند برابر آن را تاوان دهم.

امام علیه السلام فرمود: امّا مال تو را نمی‌خواهم، آن برای تو مهم است، از تو آنچه از ما به تاراج رفته می‌خواهم زیرا در آن بافته‌های فاطمه دختر محمّد و مـقنعه و پـیراهـن و دست‌بند تافتهٔ اوست.

یزید دستور داد اموال به یغما رفتهٔ اهل‌البیت را به اضافهٔ دویست دیـنار بـه امـام سجاد برگردانند. امام آن را بستد و بین فقراء و مساکین پخش کرد.

بعد یزید فرمان داد اسیران از شام به مدینة‌الرسول، وطن خود بازگردند.

روایت شده که رأس انور حسین علیه السلام به کربلا عودت داده شد و با جسدِ شریف امام دفن گردید، و عمل طائفهٔ امامیّه براساس همین روایت است.

روایات دیگری نیز جز آنچه ذکر کردیم آمده که از آنها چشـم مـی‌پوشیم، زیـرا شرط کرده‌ایم این کتاب را به اختصار بنگاریم.

راوی گوید: چون زنان و عیال حسین علیه السلام از شام بـازگشته بـه عـراق رسـیدند بـه

رهنما گفتند: ما را از راه کربلا ببر.

چون اهل‌البیت به مرقد مطهّر حسین‌علیه‌السلام رسیدند جابربن عبدالله انصاری[1] و جمعی از بنی‌هاشم و مردانی از آنها را یافتند که برای زیارت قبر حسین‌علیه‌السلام فرا رسیده بودند، (فوافوا فی وقت واحد، وتلاقوا بالبکاء والحزن واللطم، وأقاموا المآتم المقرحة للأكباد، و اجتمعت إليهم نساء ذلك السواد، وأقاموا على ذلك أيّاماً)؛ «همگان در یک زمان به عزاداری و نوحه سرایی پرداختند و سوگواری جگرسوزی برپا نمودند، و زنان آن آبادی نیز با ایشان به عزاداری پرداختند و چند روز در کربلا اقامت کردند».

از ابی جناب کلبی[2] روایت شده که گچکاران بدو حدیث کردند و گفتند: ما شبها به جِبّانة[3] نزد قتلگاه حسین‌علیه‌السلام می‌رفتیم و نوحه جنّیان را می‌شنیدیم که نوحه می‌کردند و می‌گفتند:

مَسَحَ الرَّسُولُ جَبِينَه فَلَه بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ

پیامبر به جبینش دست می‌کشد، مر او را چهره‌ای درخشان بود

أَبَوَاه مِنْ عُلْيا قريش جَدّه خير الْجُدُودِ

والدینش از طبقهٔ بالای قریش بودند، و جدّش بهترین اجداد بود

راوی گوید: و آن گاه اهل‌البیت از کربلا به سوی مدینه کوچیدند.

۱ـ جابربن عبدالله‌بن عمروبن حزام الخزرجی الأنصاریّ السلمیّ متوفی سال ۷۸، صحابی، از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله احادیث زیادی روایت کرده و جمعی از صحابه ازو روایت کردند، در ۱۹ غزوه جنگید، در اواخر عمر حلقه‌ای در مسجد پیامبر داشت که از علمش بهره گرفته می‌شد. *رجال الشیخ*: ۷۲؛ *الاعلام* ۱ / ۲۱۳؛ *الاصابه* ۱ / ۲۱۳؛ *تهذیب الاسماء* ۱ / ۱۴۲.

۲ـ یحیی‌بن ابی دحیة الکلبی کوفی از پدرش و شعبی و ابی اسحاق سبیعی و... روایت کرده، و عبدالرحمن محاربی ازو روایت کرده است. *الاکمال* ۲ / ۱۳۴.

۳ـ جِبّانة (به کسر و تشدید) نام محلاتی در کوفه است مانند: جبانه کندهٔ مشهور، جبانة السبیع، که مختار را در آن جا روزی بود، جبانه میمون... جبانه عرزم... و جبانه سالم و غیر آن همه در کوفه است. *معجم البلدان* ۲ / ۹۹ـ ۱۰۰.

بشیربن جذلم[1] گوید: نزدیکی مدینه علیّ‌بن الحسین علیه‌السلام فرود آمد و زنان را فرود آورد و خیمه‌ها را برپا داشت، و فرمود: «ای بشر (بشیر) پدرت که خدایش رحمت کناد شاعر بود، آیا تو را نیز توانِ سرودن شعر هست؟»

گفتم: آری یابن رسول‌الله، من شاعرم.

فرمود: «واردِ مدینه شو و شهادت اباعبدالله علیه‌السلام را اعلان نما».

بِشر می‌گوید: بر اسبم برنشسته آن را برجهانده تا داخلِ مدینه شدم، چون به مسجد پیامبر رسیدم، صدایم را به گریه بلند کرده چنین سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَامُقَامَ لَكُمْ بِهَا   قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَادْمَعِي مِدرارُ

ای اهل مدینه دیگر مدینه جای اقامت شما نیست، حسین کشته شد که من همواره می‌گریم

الجِسْمُ مِنْهُ بِكَرْبَلاءَ مُضَرَّجٌ   وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاةِ يُدار

جسم مطهرش در کربلا خون‌آلوده، و سرِ انورش بر روی نیزه‌ها گردانده شد

سپس گفتم: این علی‌بن الحسین علیه‌السلام است که با عمّه‌ها و خواهران به ساحتِ شما در مدینه نزدیک شده است و من پیک اویم که جای آنان را به شما بگویم و نشانتان دهم.

راوی گوید: در مدینه مخدّره و محجّبه‌ای نماند جز آن‌که از پرده بدر آمده، با سر برهنه چهره‌ها را می‌خراشیدند و بر گونه‌ها تپانچه می‌نواختند، و ناله را به واویلا بلند می‌کردند. هرگز چون آن روز مرد و زنِ گریان، و چونان روزی تلختر بر مسلمانان بعد از وفات رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله ندیدم.

دخترکی را دیدم که بر حسین علیه‌السلام نوحه می‌کرد و می‌سرود:

نَعىٰ سَيِّدي نَاعٍ نَعَاهُ نَاوَجَعا   فَأَمْرَضَني نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعا

---

۱ ـ بشربن خدیم و بشیربن جذلم نیز گفته‌اند، ولی من شرح حال یا ضبط نام او را نیافتم و آنها که نام از او برده‌اند به کتاب ملهوف تکیه داشته‌اند.

ناعی[1] مرگ سیدم را خبر داد که دردآور بود و این خبر فجیع ناعی بیمارم کرد

أَعَینیَّ جُودا بِالمَدامِعِ وَاسْکُبا وَجُودا بِدمعٍ بَعْدَ دَمْعِکُما مَعا

ای چشمهایم اشکهایتان را جاری کنید و این اشک پیاپی ببارد

عَلیٰ مَنْ دَهی عَرشُ الجَلیلَ فَزعْزَعا وَأَصْبَحَ أَنْفَ الدِّین والمَجْد أجدعا

گریه بر عزیزی که داعیه‌اش عرش را جنبانده، و بینی دین و مجد قطع گردید

عَلَی ابنِ نبیِّ اللهِ وَابْنَ وَصِیِّهِ وَإنْ کانَ عَنَّا شاحِطِ الدّارِ اشْسَعا

گریه کنید بر فرزند پیامبر و فرزند وصی او، گرچه از ما به غایت دور بود

بعد به من گفت: ای ناعی، حزن ما را با خبر شهادت ابی‌عبدالله‌علیه‌السلام تجدید کردی و بر جراحاتی که هنوز درمان نشده بود نمک پاشیدی، تو که هستی خدایت رحمت کند؟

گفتمش: من بشیربن حذلم هستم، مولایم علی‌بن الحسین مرا فرستاده، و او با اهل البیت در فلان جایند.

گوید: مردم مرا رها کرده به سوی بیرون مدینه شتافتند، من اسبم را رانده تا به آنان رسیدم و دیدم که مردم راهها و مواضع را پُر کرده و گرفته‌اند، از اسبم فرود آمده پیاده جمعیت را شکافته تا به درِ خیمه‌ها رسیدم. هنوز امام سجاد در درون خیمه بود، بعد بیرون آمد در حالی که دستمالی در دست داشت و بدان اشک خود را پاک می‌کرد، و خادمی هم پشت سرش با کرسی بود، کرسی را بر زمین نهاد و امام بر آن نشست و نمی‌توانست از اشک خودداری کند، صدای گریهٔ مردم و نالهٔ دختران و زنان بلند شد، و مردم از هر سوی امام را تعزیت می‌گفتند، گوئیا آن قطعه زمین یک‌پارچه صدای ضجّه شده بود.

امام سجاد با دست فرمان سکوت داد، همگان از ناله بازایستادند.

امام سجادعلیه‌السلام فرمود: حمد مر خدای رب‌العالمین راست، خدای رحمان و رحیم

۱ـ کسی که خبر مرگ آورد ـ م.

مالک روز جزا، آفرینندهٔ همهٔ آفریدگان، او که دور می‌گردد و اوجش از آسمانهای بالا درمی‌گذرد، و نزدیک می‌گردد تا جایی که زمزمهٔ از او پنهان نماند، او را بر عظائم امور و بر فجائع دهر، و درد فاجعه‌ها، و تلخیهای سرزنشها، و مصائب بزرگ و فراگیر و دشوار و درهم کوبنده می‌ستاییم.

ای مردم! همانا خدا که حمد مر او را باد ما را به مصائبی گران، و شکافی بزرگ در اسلام مبتلا فرمود. ابوعبدالله‌ؑ و عترت و یارانش به شهادت رسیدند، و زنان و دخترانش به اسارت رفتند، رأس مبارک او را بر نیزه‌ها در شهرها گردانیدند، و این آن رزیّه و مصیبتی است که مانند ندارد.

ایّها النّاس! کدام مرد از شماست که بعد از این شادمانی کند، یا کدام چشم است که از ریزش اشک خویشتن بدارد و از گریه بخل ورزد.

به تحقیق که برای شهادت او هفت آسمان گریست، دریاها با خروش امواج بر او گریسته آسمانها با ارکان خود، و زمین با نواحی خود، و اشجار با شاخه‌هایشان، ماهیان در اعماق بحار و همهٔ فرشتگان مقرّب و سماواتیان برای او آب در دیده گرداندند.

ایّها النّاس! کدام قلب است که در قتل او شکافته نشده، یا کدام دل که به سویش مایل نگردیده یا کدام گوش که این ثلمهٔ وارده بر اسلام را بشنود و کر نگردد؟

ایّها النّاس! صبح کردیم در حالی که مطرود و پراکنده و رانده و دور افتاده از شهر و دیار گردیدیم، گوئیا از فرزندان تُرک یا کابلیم، آن هم بی‌هیچ گناهی یا ناروایی که مرتکب شده باشیم یا رخنه‌ای به اسلام وارد کرده باشیم، چنین چیزی را در پیشینیان نشنیده‌ایم. این چیزی جز دروغ‌بافی نیست.

به خدا که اگر پیامبرﷺ به جای سفارش دربارهٔ ما دستور جنگ می‌داد، افزون از این جنایتها که به ما شد نمی‌گردید، انّا لله و انّا الیه راجعون، از مصیبتی چنین عظیم، و اوجع و افجع و افظع و امرّ، نزد خدا شکوه می‌بریم، حقّا که او قدرتمند صاحب انتقام است.

راوی گوید: صوحان[1] به صعصعةبن صوحان که مفلوج و زمین‌گیر بود از امام به دلیلِ بیماری فلج از عدم حضورِ در کربلا پوزش خواست، امام عذرش را پذیرفته از حسن نیتِ او سپاس گزارد و برای پدرش طلب رحمت فرمود.

مؤلف و جامع این کتاب علیّ‌بن موسی‌بن جعفربن محمّدبن طاووس می‌گوید: پس از آن امام سجاد صلوات‌الله علیه با اهل و عیال به مدینه کوچید، و به خانه‌های قوم و رجال خود نظر افکند، دریافت که آن منازل با زبانِ حالِ نوحه می‌کنند، و راز درون خود را با جاری کردن قطرات اشک برای از دست دادن مردان و حامیان خود آشکار می‌سازند، و چون زنانِ بچه مرده ناله سر می‌دهند، و بر مصارع شهداء خویش اندوهشان را دامن می‌زنند و برای عزیزانش نالهٔ واویلا و واثکلاه سر داده و می‌گویند:

ای قوم! مرا بر نوحه‌سرایی یاری رسانید و بر این مصیبتهای گران یاوریم کنید چه، آن گروه که من برای فراقِ آنان ندبه کرده دلم در گروِ مکارم اخلاق آنان قرار گرفته، افسانهٔ شبانه‌روز منند، و انوارِ تاریکیهایم و سحرگاهان من و ریسمان شرف و افتخارم، و مایهٔ نیرو و کامیابیم، و جانشین آفتابها و ماهتابهای منند.

چه بسا (آن بزرگواران) با اِکرام خود سایهٔ وحشت را از من رهانیده، چقدر با اِنعام خود بنیان حرمتم را سخت پی ریخته، و چه شبهای فراموش ناشدنی در سحرگاهان گوشهایم مناجات آنان را شنیده، و با نهادن اسرارشان در نزد من بهره‌ورم کرده‌اند.

چه روزهای زیباکه با آراستن محافل سرایم را معمور و آباد داشته، با فضائل خود سرشتم را خوشبو، چوبِ خشک مرا با آب عهود و پیمانهایشان سرسبز کرده، نحوست را از من با جمال سعد خود زدودند. چه نهالهای مناقبی برایم نشاندند، و جایگاهم را از حادثه‌ها حراست فرمودند.

۱ـ پدرش صعصعةبن صوحان است. اکثر تواریخ او را از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام شمرده‌اند، و امّا فرزندش صوحان را در شرح حالهای معتبر نیافتم، و هر که از او چیزی آورده به همین قسمت از کتاب ملهوف تکیه داشته است.

چقدر در خدمت آنان شب را به صبح رساندم در حالی که بر کوشکها فخر می‌کردم، جامهٔ سرور و شادمانی بر تن می‌کشیدم؟

چه بسیار روزگارهای گذشته‌ای را که در وجود من زنده کردند، و چه انسانهایی را که ریزه‌خوار سفرهٔ من گرداندند!

پس تیرهای قضا و قدر قصدِ من نموده و گردش روزگار بر من رشک برد، آن عزیزانِ در لباسِ غرباء در میان دشمنان درآمده هدف تیرهای عداوت قرار گرفته‌اند، و با قطعِ انگشتان آن عزیزان مکارم قطعه قطعه شده، و مناقب برای فقدان چهره‌های تابان آنان شکوه‌ها سر داده، محاسن با زوال اعضاء آنان زوال‌پذیر گردیده، و از ترس لرزه احکام به ناله درآمدند.

پس از ترس خدا بپرهیزید از خون او که در آن جنگها ریخته شده، و از آن کمال که با آن حوادث پرچمش سرنگون گردید.

اگر من مساعدت خردمندان را از کف داده، نابخردی خردها در برخورد با مصیبت‌زده ترک و رهایم کردند، پس مرا راه سعادتی است از سُنَنِ فرسوده و أعلام فروافتاده، که چون من ندبه کنند، و درد و رنج آنها چون درد و رنج من باشد.

پس اگر می‌شنیدید که چه سان زبانِ حالِ نمازها بر آنان نوحه می‌کند، و چگونه انسان گوشه‌گیر بر آنان ناله دارد و رازها و نیاتِ مکارم مشتاق آنان، و باد زمین کرامتها بر آنان وزیده محرابهای مساجد بر آنان گریسته، ناودانها بر آنان ندبه کرده‌اند، هر آینه شنیدن آن داعیه نازله شما را دردمند کرده، و تقصیرتان را در این مصیبت فراگیر می‌دانستید.

بلکه اگر درد و درهم شکستنم و خالی بودن مجالس و آثارم را می‌دیدید، می‌دیدید آنچه را که قلب صبور را به درد آورده، اندوهها را در سینه‌ها به هیجان درآورده است. آن که بر من رشک برده شماتتم کرده و پنجه‌های خطرها بر من چیره گردید.

واشوقاه به سوی منزلی که آنان مسکن گزیده، و اقامتگاهی که در آن اقامت کرده و

وطن خود ساختند، ایکاش من انسانی بودم که آنان را از شمشیرها حفظ کرده از آنان حرارت نیزه‌ها و تیرها را دور می‌کردم، و میان آن عزیزان و فرومایگان مانع می‌شدم، و تیرهای دشمنان را از آنان دفع می‌کردم.

و هلا اکنون که شرفِ این همیاری واجب از دستم رفت، جایگاه این اجسام خون چکانم، و سزاوار حفظ شمائل آن عزیزان از بلایایم، و مصون از وحشت هجران دشمنان.

پس آه و آه، اگر من جایگاه آن اجساد این جوانمردان و بخشندگان شوم، تمامِ توان خود را برای حفظ آنان به کار می‌گیرم، و به پیمانهای دیرین وفا می‌نمایم، و بعضی از حقوق اوّلیهٔ آنان را ادا کرده، با توانم آنان را از وقایع، وقایه باشم، و چون بندهٔ فرمانبر در خدمت آنان بوده، چون مستطیع و توانمند جهدم را به کار می‌گیرم، و برای آن چهره‌ها و حلقه‌های پیوند فرشِ اِکرام و اِجلال می‌گسترم، دیگر به آرزویم که معانقه با آنان است رسیده، و تاریکی خود را با اشراقشان منوّر می‌سازم.

شوق دستیابی بدین آرزوها از وجودم زبانه کشیده، اضطراب و قلق برای غیبت اهل و ساکنانم روحم را رنج می‌دهد، پس هیچ ناله‌ای آن گونه که می‌خواهم رسانیمت، و هر دوایی جز آنان شفایم نخواهد داد، و این منم که برای فقدان آن عزیزان لباس حزن به تن کرده و بعد از آنان اُنیسِ من به جلباب اندوه است، و نومیدم از این که شکیب و صبر بتواند وضعم را به اصلاح آورد و از این روست که می‌گویم: ای امید و تسلیت روزگار و ایّام وعده‌گاهِ با تو روز رستخیز.

و چه زیبا سرود ابن قتّه[1] علیه‌الرحمة آن گاه که بر آن منازل مشرّفه گذشت.

مَــرَرتُ عَـلىٰ أبـياتِ آل مُـحَمَّدٍ　　　فَـلَمْ أرَهـا أمْـثالها يَـوْمَ حَلَّت

بر منازل آل محمّد گذشتم و آن را چون دیگر منازل ندیدم

فَـلا يَـبْعَدُ اللهُ الدِّيـارَ وَأهْـلَها　　　وَإنْ أصبحت مِنْهُمْ بِرَغمي تَـخَلَّتِ

---

۱ ـ او سلیمان‌بن قتّة العدوی تیمی وابستهٔ بنی تیم‌بن مرّه است که به سال ۱۲۶ هجری در دمشق وفات کرد و در خدمت بنی‌هاشم بود.

خدا خانه‌ها و ساکنان آن را دور مدارد، گرچه خلافِ خواسته‌ام هم اکنون خالی ماند

أَلاٰ إِنَّ قَتْلَى الطَّفِّ مِنْ آلِ هٰاشِمٍ   أَذَلَّت رِقٰابَ الْمُسْلِمِينَ فَذَلَّتِ

همانا شهدای کربلا از آل هاشم، گردنها را فرود آورده بودند، ولی خود خوار شدند

وَكٰانُوا غِيٰاثاً ثُمَّ أَضْحوا رزيّةً   لَقَدْ عَظُمت تلك الرَّزٰايٰا وَجَلَّتِ

و آن بزرگان پناه دیگران بودند و اکنون صاحب مصیبت و آن مصیبتها بزرگ و جلیل‌اند

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الشَّمْسَ أَضْحَتْ مَرِيضَةً   لِفَقْدِ حُسينٍ وَالْبِلاٰدُ اقْشَعَرَّتِ

مگر ندیدی که آفتاب بیمار است برای فقدان حسین و شهرها می‌لرزند

و تو ای شنونده راهِ پیشوایانِ حاملان کتاب را در این مصیبت در پیش گیر.

از مولانا زین‌العابدین علیه السلام ـ او که صاحب حلمی است که توصیف به کُنه‌اش راه ندارد ـ رسیده که او برای این مصیبت، بسیار می‌گریست و شکوا بسیار می‌کرد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود: براستی که زین‌العابدین علیه السلام چهل سال بر پدر گریست، روزها صائم و شبها را به عبادت قیام فرمود، چون خادم افطاری وی را از آب و غذا می‌آورد و نزدش می‌نهاد و عرض می‌کرد: مولایم تناول فرمایید.

می‌فرمود: فرزندِ رسول را گرسنه کشتند، فرزند رسول‌الله را با لب تشنه کشتند، و مرتباً تکرار می‌کرد و می‌گریست تا غذایش از اشک چشم تَر می‌شد، و با آب امتزاج می‌یافت. این برنامهٔ همیشگی امام بود تا به رفیق اعلیٰ پیوست.

خادمی به نقل از امام می‌گفت: روزی امام به صحرا رفت و من در پیِ وی بودم، دریافتمش که بر بستر سنگی خشن به سجده رفت، من ایستادم و بانگِ گریه‌اش را می‌شنیدم و شمردم که هزار بار در سجده گفت:

«لاٰ اله الّا الله حقّاً حقّاً لاٰ اله الّا الله تعبّداً ورقّاً لا اله الّا الله ایماناً و تصدیقاً».

بعد سر از سجده برداشت در حالی که چهره و محاسن وی غرقهٔ در اشک بود.

گفتمش: مولای من، آیا زمان آن نرسیده که اندوهت پایان گرفته اشکت رو به نقصان نهد!

به من فرمود: وای بر تو، یعقوب‌بن اسحاق‌بن ابراهیم علیهم السلام پیامبر بود و پیامبرزاده

و نوهٔ پیامبر و دارای دوازده پسر، خدای سبحان یک پسر را از دید او پنهان کرد، موی سرش از اندوه سپید و پشتش از غم و همّ خمیده و از گریه نابینا گردید، با آن که پسرش زنده بود، و من با چشم خود دیدم که پدر و برادرم و هفده نفر از اهل بیتم به شهادت رسیدند، پس چگونه اندوهم پایان پذیرفته و اشکم رو به کاهش نهد!

من بااشارتِ به آنان صلوات‌الله علیهم تمثّل به اشعار زیر جُسته و می‌گویم:

مَنْ مُخْبِرِ المُلبسینا بِانتِزاحِهم ثَوباً مِنَ الْحُزْنِ لایُبْلیٰ وَیُبْلِینَا

آن که از ما خواست تا لباس حزن و اندوه که هرگز کهنه نمی‌گردد از تن دور کنیم

إنَّ الزَّمانَ الَّذي قَدْ کانَ یضحَکنَا بِقُرْبِهِمْ صٰارَ بِالتَّفْرِیقِ یُبْکِینٰا

آن زمان که قربِ آنان ما را می‌خنداند، اکنون جدایی آنان ما را می‌گریاند

حٰالَتْ لِفُقْدٰانِهِمْ اَیّٰامُنٰا فَغَدَتْ سوداً وَکٰانَتْ بِهِمْ بِیضاً لَیٰالِینٰا

آنان که فقدانشان روزهای ما را سیاه کرده، روزی هم شبهای ما به وجودشان روز روشن بود

این پایان هر آن چیزی بود که آهنگ تألیفش را کردیم، و هر کس که بر ترتیب و سامان آن آگاه گردد درمی‌یابد که این کتاب با همهٔ اختصار و کوچکی حجم بر کتب مشابه امتیاز دارد والحمدلله رب العالمین و صلاته و سلامه علی محمّد و آله الطیّبین الطاهرین.

خدای را بر این توفیق سپاس که تحت توجّهات خاصّهٔ حضرت ولی‌الله الاعظم مولانا صاحب الامر عجّل‌الله فرجه الشریف ترجمهٔ کتابِ الملهوف ساعت پنج (به نام پنج تنِ آل عبا صلوات‌الله علیهم اجمعین) بعدازظهر روز سه‌شنبه چهارم ربیع‌الثانی ۱۴۱۷ قمری صورت اختتام پذیرفت، و آخر دعوانا ان الحمدلله ربّ العالمین.

ابن السیّد حسین،

العبد سیّد ابوالحسن میر ابوطالب الحسینی

۱۳۷۵/۵/۳۰ شمسی

فهرستها

۱- فهرست کسان
۲- فهرست جاینامها
۳- فهرست سرودها
٤- فهرست منابع مستقیم
۵- فهرست منابع غیر مستقیم

فهرست کسان

ابا هِرَّة ازدی ۱۱۷
ابن الزبعری ۱۹۲
ابن‌بابویه، ۱۶۷
ابن سعد ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۱،
۱۴۴، ۱۶۲، ۱۷۲
ابن سنان خفاجی ۱۹۶
ابن فضیل ۱۵۲
ابن‌فضیل ازدی ۱۵۲
ابن قته ۲۰۹
ابن لهیعه ۱۸۷
ابوبرزه ۱۹۲
ابوبرزة الأسلمی ۱۹۲
ابومحمّد خفاجی حلبی ۱۹۶
ابومحمّد واقدی ۱۱۰
ابی جناب کلبی ۲۰۲
ابی ریاح ۱۶۵
ابی عمرة ۱۶۲
اخنس‌بن مرثد ۱۶۱، ۱۶۴
اسحاق‌بن حوبه ۱۶۱، ۱۶۴
اسماءبن خارجه ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۷۳
اسودبن حنظله ۱۶۲
اسودبن خالد ۱۶۱
اسیدبن مالک ۱۶۴
اعمش ۱۱۰
ام‌الفضل ۸۲
امام زین‌العابدین ۷
ام‌کلثوم ۱۲۵، ۱۷۸، ۱۸۸، ۱۸۹
أبی عمر الزاهد ۴۹
بجدل‌بن سلیم ۱۶۱
بحربن کعب ۱۵۸، ۱۶۱
بحریه دختِ منذر ۱۰۰
بحیربن ریسان ۱۱۶

بریربن حصین ۱۲۳، ۱۴۱
بشربن غالب ۱۱۶
بشیربن حذلم ۲۰۴
بکیر ـ بکر ـ بن حمرانِ ۱۰۸
جابربن عبدالله انصاری ۲۰۲
جابربن یزید اودی ۱۶۱
جعفربن محمّد ۳۶، ۷۸، ۸۸، ۱۷۵، ۲۰۶
جعفربن محمّدبن أحمدبن محمّدبن طاووس ۴۵
جُمیع‌بن خلق اودی ۱۶۲
جون ۱۴۷
حبیب‌بن بدیل ۱۶۲
حبیب‌بن مظاهر ۹۱، ۱۴۶
حجاربن ابجر ۹۴
حرّبن یزید ۱۲۱، ۱۴۴
حرملةبن کاهل ۱۵۳، ۱۵۷
حسّان‌بن اسماء ۱۰۴
حسان‌بن اسماءبن خارج ۱۰۲
حسن‌بن حسن المثنی ۱۷۳
حصین‌بن نمیر ۱۲۰
حکیم‌بن طفیل ۱۶۴
حمیدبن مسلم ۱۷۱
حنظلةبن سعد شبامی ۱۴۸
خالدبن یزید ۸۶
دیلم دخت عمرو ۱۱۸
رأس الجالوت ۱۹۷
رباب دختر امرئ القیس‌بن عدی ۱۲۶
رجاءبن منقذ عبدی ۱۶۴
رشید ۱۷، ۳۰
رشید غلامِ ابن زیاد ۱۰۸
رفاعةبن شداد ۹۱
رقیه ۱۲۵
رویحه دخت عمرو ۱۰۵
زرارةبن خلج ۱۱۱
زهیربن قین ۱۱۸، ۱۳۹، ۱۴۹
زیادبن عبید ۱۰۷
زیدبن حسن ۱۷۳
زیدبن موسی ۱۷۵
زینب دختِ عقیل‌بن ابی طالب ۱۸۶
سالم‌بن خیثمه ۱۶۴
سعیدبن عبدالله الحنفی ۹۳
سفیان‌بن وکیع ۱۱۰
سکینه دخت حسین ۱۶۴
سلیمان ۲۱، ۴۲، ۵۱، ۹۱، ۹۷، ۱۱۰، ۱۲۰، ۱۷۱، ۱۸۷، ۲۰۹
سنان‌بن انس ۱۵۹
سویدبن عمربن ابی المطاع ۱۵۰

سیّدبن طاووس ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۶، ۴۷، ۴۸، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۲، ۱۱۰
شبث‌بن ربعی ۱۳۸
شریح قاضی ۱۰۲، ۱۰۵
شمربن ذی‌الجوشن ۱۵۷، ۱۷۱
صالح‌بن وهب المزنی ۱۵۸
صالح‌بن وهب جعفی ۱۶۴
صخربن قیس ۹۹
صعصعةبن صوحان ۲۰۶
طوعه ۱۰۵، ۱۰۶
عباس‌بن عبدالمطلّب ۸۱
عبدالرحمان بن عبد ربّه انصاری ۱۴۰
عبدالرحمن‌بن عبد ربه ـ الانصاری خزرجی ۱۴۰
عبدالله‌بن الزِّبَعْری‌بن قیس سهمی قریشی ۱۹۲
عبدالله‌بن جریر بجلی ۱۵۶
عبدالله‌بن جعفر ۱۳۷
عبدالله‌بن حباب کلبی ۱۴۶
عبدالله‌بن حسن ۱۵۶
عبدالله‌بن زبیر ۸۵، ۸۹، ۱۰۹
عبدالله‌بن شریک ۱۱۶
عبدالله‌بن عباس ۸۹
عبدالله‌بن عفیف ۱۸۴، ۱۸۵
عبدالله‌بن عفیف ازدی ۱۱، ۱۸۳
عبدالله‌بن عمر ۹۰، ۹۶، ۱۲۵، ۲۰۲
عبدالله‌بن لهیعةبن مرغان الحضرمی مصری ۱۸۷
عبدالله‌بن محمّدبن سعیدبن سنان ۱۹۶
عبدالله‌بن مسلم الباهلی ۹۶
عبدالله‌بن وائل ۹۱
عبدالله‌بن وال تمیمی ۹۱
عبیدالله‌بن زیاد ۹۷
عثمان‌بن زیاد ۱۰۱
عثمان‌بن عفان ۱۸۵
عثمان‌بن علی‌بن ابی طالب ۱۳۵
عروةبن قیس ۹۴
علی‌بن الحسین الاکبر ۱۳۴
علیّ‌بن موسی‌بن جعفربن طاووس ۳، ۴۲
عمارةبن ولید ۹۶
عمربن سعد ۹۶، ۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۴، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲
عمربن صبیح صیداوی ۱۶۴
عمروبن حجاج ۱۳۶، ۱۷۱
عمروبن حریث ۱۸۱
عمروبن حسن ۱۷۳، ۲۰۰

عمروبن خالد صیداوی ۱۴۸
عمروبن سعیدبن عاص ۱۸۶
عمروبن قرظة الانصاری ۱۴۷
عمروبن معدی کرب زبیدی ۱۰۲
فاطمه دخت حسین ۲۰، ۱۷۳، ۱۹۶
فرزدق ۱۰۹، ۱۱۹
فروةبن مسیک مرادی ۱۴۲
فلافس نهشلی ۱۶۲
قیس‌بن اشعث ۱۶۲، ۱۷۱، ۱۷۲
قیس‌بن مسهر صیداوی ۱۲۰
مالک‌بن نسر ۱۵۶
محفربن ثعلبه ۱۸۷
محمّدبن اشعث ۱۰۱، ۱۸۴
محمّدبن بشیر حضرمی ۱۳۹
محمّدبن جریر طبری ۱۱۰
محمّدبن حسین برسی ۱۶۰
محمّدبن داود قمی ۱۱۳
محمّدبن زکریا ۱۶۲
محمّدبن عبدالرحمن ۱۹۷
محمّدبن عمیربن عطارد ۹۵
محمّد حنفیه ۱۱۳، ۱۱۴
مختاربن ابی عبیده ثقفی ۹۶
مرتضی علم الهدی ۷۴
مروان‌بن حکم ۸۶، ۱۸۶
مرّةبن منقذبن نعمان عبدی ۱۳۴
مسلم‌بن عقیل ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۳۸
مسلم‌بن عمرو باهلی ۱۰۳
مسلم‌بن عوسجه ۱۳۸، ۱۴۶
مسیب‌بن نجبه ۱۲۰
معاویه ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۳، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۳۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۶
معاویةبن ابی‌سفیان ۸۵
معقل ۱۰۳
منذربن جارود ۹۷
منقذبن مرّه عبدی ۱۵۱
منهال‌بن عمرو ۱۹۹
مهاجربن اوس ۱۴۴
مهیار ابن مرزوی ۲۰۰
نعمان‌بن بشیر ۹۳، ۹۶
واحظ‌بن غانم ۱۶۴
وکیع ۱۱۰
ولیدبن عتبة ۸۵
هانی‌بن عروه ۱۰۸
هانی‌بن هانی السبیعی ۹۳
یزیدبن حارث ۹۴
یزیدبن حصین ۹۱
یزیدبن رویم ۹۴

یزیدبن مسعود بنی تمیم ۹۷
یزیدبن مسعود نهشلی ۹۷
یزیدبن معاویه ۸۵، ۱۰۷، ۱۱۳، ۱۱۴،
۱۳۶، ۱۷۲، ۱۸۶، ۱۸۷
یزیدبن معقل ۱۴۵

فهرست جایناما

کوفه، ۲۴، ۳۶، ۴۰، ۸۲، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۲۰۲

بصره، ۳۹، ۸۶، ۹۶، ۹۷، ۹۹، ۱۰۱

تنعیم، ۱۰۱

ثعلبیه، ۱۰۱

جبّانه، ۱۰۱

چین، ۱۰۱

حاجز، ۱۰۱

حجاز، ۸۹، ۱۰۱

دمشـق، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۵۷، ۸۵، ۹۳، ۱۰۱

ذات عرق، ۱۰۱

روم، ۱۸، ۲۴، ۸۸، ۱۰۱

زباله، ۱۰۱

سبخه، ۱۰۱

شام، ۱۹، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۰۱

عذیب الهجانات، ۱۰۱

عراق، ۴۸، ۸۹، ۹۶، ۱۰۱

عمان، ۱۰۱

کربلا، ۷، ۲۱، ۲۴، ۲۷، ۳۱، ۳۵، ۴۷، ۶۲، ۶۶، ۷۴، ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۹۷، ۱۰۱

کوفه، ۱۰۱

مدینه، ۲۰، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۹۶،
۱۰۱
مکه، ۸۵، ۸۶، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۵، ۱۰۱
نواویس، ۱۰۱
یمن، ۸۹، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱

فهرست سروده‌ها

قافیه	شاعر	شمار بیتها	صفحه
الأسر	أسیدبن مالک	۱	۵۱، ۱۶۴
الأسل	ابن الزبعری	۵	۱۹۲
الأصیل	امام حسین ؑ	۴	۱۲۴
الأمم	زینب دختر عقیل	۳	۱۸۶
التنزیل	ـــ	۳	۷۶، ۱۸۹
التنکیل	ـــ	۳	۲۰، ۱۸۶
الحیّة	یزید	۱	۲۰۱
الخدود	ـــ	۲	۲۱، ۲۰۲
الدعامصا	ـــ	۱	۱۷۷
النار	امام حسین ؑ	۱	۱۵۵
النوائح	یزید	۱	۱۹۵
أکرما	امام سجاد ؑ	۳	۱۸۰
أنبل	امام حسین ؑ	۴	۱۱۹
بکربلا	ـــ	۳	۱۵۴، ۲۰۲

تزمیلا	—	۴	۱۸۹
حلّت	ابن قتّه	۵	۲۰۲
سنان	—	۱	۱۵۹
عامر	عبداللّه‌بن عفیف	۲	۱۸۴
عقیل	عبداللّه‌بن زبیر	۸	۱۰۹
فافجعا	—	۴	۲۰۲
لاتشل	ابن الزبعری	۱	۱۹۲
مدرار	بشربن حذلم	۲	۲۰۲
و مصدری	عبداللّه‌بن عفیف	۱	۱۸۵
مکردس	—	۲	۱۵۰
نکرا	حمران‌بن مالک	۳	۱۰۶
ورماح	—	۲	۱۷۷
وضعوا	مهیار	۲	۲۰۰
یبلینا	ابن طاووس	۳	۲۰۲
یتوقد	أم‌کلثوم	۵	۱۷۸
یرفع	—	۵	۱۸۲
یقریها	سید مرتضی	۲	۷۴

فهرست منابع مستقیم

۱ـ قرآن کریم.
۲ـ إبصار العين فی أنصار الحسين، شيخ محمّد سماوی، کتابخانه بصيرتی، قم، ۱۴۰۸ق.
۳ـ احقاق الحقّ، قاضی نورالله مرعشی شوشتری، همراه با حواشی سيّد شهاب‌الدّين مرعشی، کتابخانهٔ عمومی آيت‌الله مرعشی، قم.
۴ـ ادب الطف، سيّد جواد شبّر، دارالمرتضی، بيروت.
۵ـ الارشاد، شيخ مفيد، کنگرهٔ هزارهٔ شيخ مفيد، قم.
۶ـ اسدالغابة، علی‌بن محمّد جزری، مصر.
۷ـ الاعلام، خيرالدين زرکلی، دارالعلم للملايين، بيروت.
۸ـ اعلام النساء المؤمنات، محمّد حسّون و أمّ‌علی مشکور، انتشارات اسوه، ۱۴۱۱ق.
۹ـ الإکمال، ابن ماکولا، چاپخانهٔ محمّد امين، بيروت.
۱۰ـ الأمان، سيّدبن طاووس، موسسهٔ آل البيت، قم.
۱۱ـ أنساب الاشراف، احمدبن يحيی بلاذری، دارالتعارف، بيروت.
۱۲ـ انصار الحسين، شيخ محمّد مهدی شمس‌الدين، الدارالاسلاميه، ۱۴۰۱ق.
۱۳ـ إيضاح الاشتباه، علاّمه حلّی، مؤسسهٔ نشر اسلامی، قم.

۱۴ ـ بحارالأنوار، علاّمه مجلسی، دارالکتب الاسلامیة، قم.
۱۵ ـ تراث کربلا، سلمان هادی طمعه، مؤسسهٔ اعلمی، بیروت.
۱۶ ـ شرح حال امام حسین و مقتل او از کتاب طبقات ابن سعد، مجلهٔ تراثنا، مؤسسهٔ آل‌البیت، قم، ش ۱۰.
۱۷ ـ تسمیة مَن قتل مع الحسین، فضل‌بن زبیر کوفی، از اصحاب امام باقر و صادق علیهما السلام، مجلهٔ تراثنا، ش ۲.
۱۸ ـ تقریب المعارف، أبوصلاح حلبی، نسخهٔ خطّی موجود در کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی، قم.
۱۹ ـ تنقیح المقال، شیخ عبدالله مامقانی، چاپ سنگی.
۲۰ ـ تهذیب التهذیب، احمدبن علی‌بن حجر عسقلانی، چاپخانهٔ دایرةالمعارف نظامیه، هند.
۲۱ ـ جمهرة اللغة، محمّدبن حسن‌بن درید، دارالعلم للملایین، بیروت.
۲۲ ـ حکایة المختار فی أخذ الثار، سیّدبن طاووس، انتشارات شریف رضی، قم.
۲۳ ـ خلاصة الأقوال = الرجال، علاّمه حلّی، انتشارات شریف رضی، قم.
۲۴ ـ الذریعة إلی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزرگ طهرانی، دارالأضواء، بیروت.
۲۵ ـ الرجال، ابن‌داوود حسین‌بن علی، انتشارات شریف رضی، قم.
۲۶ ـ الرجال، شیخ طوسی، انتشارات شریف رضی، قم.
۲۷ ـ الرجال، نجاشی، مؤسسهٔ نشر اسلامی، قم.
۲۸ ـ الرجال فی تاج العروس، چاپخانهٔ مجلس دائرة المعارف عثمانی، حیدرآباد، ۱۴۰۱ق.
۲۹ ـ ریاض العلماء، شیخ عبدالله افندی، کتابخانهٔ عمومی آیةالله مرعشی، قم.
۳۰ ـ زینب کبری، شیخ جعفر نقدی، مؤسسهٔ امام حسین علیه السلام، قم.
۳۱ ـ سفینة البحار، شیخ عباس قمّی، مؤسسهٔ انتشارات فرهانی.
۳۲ ـ سیر أعلام النبلاء، محمّدبن احمدبن عثمان ذهبی، مؤسسهٔ الرساله، بیروت.

۳۳ـشرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید معتزلی، دار احیاء الکتب العربیّة.
۳۴ـالصحاح، اسماعیل‌بن حماد جوهری، دارالعلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۰ م.
۳۵ـضیاء العینین، فی تذکرة أصحاب الحسین، محمّد حسن بقراط سبزواری، چاپخانهٔ ایران، مشهد.
۳۶ـطبقات أعلام الشیعه، قرن چهارم، شیخ آقابزرگ طهرانی، دارالکتاب العربی، بیروت.
۳۷ـالطرائف، سیدبن طاووس، چاپخانهٔ خیام، قم.
۳۸ـالغدیر، شیخ عبدالحسین امینی، دارالکتب الاسلامیه، تهران.
۳۹ـفهرست الفبایی نسخه‌های خطّی در کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، محمّد آصف فکرت، انتشارات آستان قدس رضوی.
۴۰ـفهرست نسخ خطّی کتابخانهٔ عمومی آیةالله مرعشی، سیّد احمد حسینی، قم،
۴۱ـفهرست نسخ خطّی کتابخانهٔ مجلس، عبدالحسین حائری، انتشارات کتابخانهٔ مجلس، تهران.
۴۲ـفهرست نسخه‌های خطّی کتابخانهٔ ملک (تهران)، انتشارات هنر، تهران.
۴۳ـفهرست شیخ طوسی، انتشارات شریف رضی، قم.
۴۴ـفهرست نام و آثار دانشمندان شیعه، منتجب‌الدین علی‌بن عبیدالله، کتابخانهٔ مرتضوی، تهران.
۴۵ـ فهرست کتابهای چاپی عربی، خان‌بابا مشار، چاپخانهٔ رنگین.
۴۶ـقاموس الرجال، شیخ محمّد تقی شوشتری، مؤسسهٔ انتشارات اسلامی، قم.
۴۷ـکتابخانهٔ ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان کلبرگ، کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله مرعشی، قم.
۴۸ـکشف المحجّة، سیّدبن طاووس، دفتر تبلیغات اسلامی، قم.
۴۹ـالکنی والالقاب، شیخ عباس قمی، انتشارات بیدار قم.
۵۰ـلسان العرب، محمّدبن مکرّم، ابن منظور، داراحیاء التراث العربی، بیروت،

۱۴۰۸ق.

۵۱ـ اللهوف، سیّدبن طاووس، انتشارات شریف رضی، قم.

۵۲ـ المجازر الطائفیة فی عهد الشیخ المفید، فارس تبریزیان، کنگرهٔ هزارهٔ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۵۳ـ مجمع البحرین، شیخ فخرالدین طریحی، دارالکتب العلمیة، نجف.

۵۴ـ مختصر تاریخ دمشق، محمدبن مکرم ابن منظور، دارالفکر، بیروت.

۵۵ـ المدوّنات التاریخیّة لواقعة الطف، سیّد عبدالعزیز طباطبائی، مجلهٔ الموسوم، ش ۱۲، جلد سوم، ۱۴۱۲ق.

۵۶ـ مستدرکات علم رجال الحدیث، شیخ علی نمازی، چاپخانهٔ حیدری، تهران، ۱۴۱۴ق.

۵۷ـ معالم العلماء، ابن شهرآشوب، چاپخانهٔ حیدریه، نجف.

۵۸ـ معجم البلدان، یاقوت‌بن عبدالله، دار إحیاء التراث عربی، بیروت، ۱۳۹۹ق.

۵۹ـ معجم رجال الحدیث، سیّد ابوالقاسم خوئی، چاپ چهارم، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۶۰ـ مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، دارالمعرفة، بیروت.

۶۱ـ مقتل الحسین، لوط‌بن یحیی ابومخنف، چاپخانهٔ علمیه، قم.

۶۲ـ مقتل الحسین و مصرع أهل بیته و أصحابه في کربلاء، لوط‌بن یحیی ابومخنف، انتشارات شریف رضی، قم.

۶۳ـ مقتل الحسین، مؤفق‌بن احمد خوارزمی، انتشارات کتابخانهٔ مفید، قم.

۶۴ـ مقتل الحسین، سیّد عبدالرزّاق موسوی مقرم، دارالکتاب الإسلامی، بیروت، ۱۳۹۹ق.

۶۵ـ مناقب، ابن شهرآشوب، انتشارات مصطفوی.

۶۶ـ وقعة الطف، لوط‌بن یحیی ابومخنف، انتشارات اسلامی، قم.

فهرست منابع غیر مستقیم

۱ ـ آکام المرجان، شبلنجی، چاپ صبیح، قاهره.
۲ ـ الاتحاف بحبّ الأشراف، شبراوی زبیدی، چاپ مصر.
۳ ـ الأخبار الطوال، قرمانی، چاپ بغداد.
۴ ـ الأخبار الطوال، دینوری، چاپ قاهره، ۱۳۳۰ق.
۵ ـ اسدالغابة، ابن اثیر، چاپ مصر، ۱۲۸۰ق.
۶ ـ إسعاف الراغبین، محمّدبن صبّان، با حاشیهٔ نورالأبصار، چاپ مصر.
۷ ـ أسماء الرجال، ذهبی، خطّی
۸ ـ الإصابة، ابن حجر عسقلانی، چاپ مصر.
۹ ـ أعلام النّساء، کحّاله، چاپ دمشق، ۱۳۵۹ق.
۱۰ ـ الأغانی، ابوالفرج اصفهانی، چاپ مصر.
۱۱ ـ الأنس الجلیل، مجیدالدین حنبلی، چاپ قاهره.
۱۲ ـ إیضاح المکنون، بغدادی.
۱۳ ـ البدء والتّاریخ، مطهّربن طاهر مقدسی، چاپ شالون، ۱۹۱۶م.
۱۴ ـ البدایة و النّهایة، ابن کثیر دمشقی، چاپ السعادة، مصر.
۱۵ ـ البیان و التبیین، جاحظ، چاپ مصر.
۱۶ ـ تاج التراجم، قاسم حنفی، چاپ لایپزیگ، ۱۸۶۲م.
۱۷ ـ تاج العروس، محمّد مرتضی زبیدی، چاپ قاهره.
۱۸ ـ تاریخ‌الاسلام، محمّدبن احمد دمشقی، چاپ مصر.

۱۹ـ تاریخ اسلام، ذهبی، چاپ مصر.
۲۰ـ تاریخ اسلام و رجال، عثمان دده حنفی.
۲۱ـ تاریخ الأمم و الملوک، محمّدبن جریر طبری، چاپ الاستقامة، مصر.
۲۲ـ تاریخ بغداد، خطیب، چاپ مصر، ۱۳۴۹ ق.
۲۳ـ تاریخ الخلفاء، سیوطی، چاپ میمنیة، مصر.
۲۴ـ تاریخ الخمیس، حسین‌بن محمّد دیار بکری، چاپ وهبیة، مصر.
۲۵ـ تاریخ دمشق، (با گزیده‌های آن)، ابن عساکر دمشقی، چاپ روضة الشّام.
۲۶ـ تاریخ کوفه، براقی، چاپ نجف، ۱۳۵۶ ق.
۲۷ـ التحبیر، سمعانی.
۲۸ـ التحفة العلیة والآداب العلمیة، علی‌بن حسین باکثیر، خطّی.
۲۹ـ تذکرة الحفّاظ، ذهبی، چاپ حیدرآباد.
۳۰ـ تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، چاپ غری.
۳۱ـ تفسیر القرآن، ابن کثیر دمشقی، با حاشیهٔ فتح‌البیان، چاپ بولاق، مصر.
۳۲ـ تهذیب الأسماء واللغات، ابی زرکیا نووی، چاپ مصر.
۳۳ـ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۲۵ ق.
۳۴ـ جالیة الکدر فی شرح منظومه البرزنجي، عبدالهادی ابیاری مصری، چاپ مصر.
۳۵ـ جامع الاصول، ابن اثیر جزری، چاپ مصر.
۳۶ـ جمع الفوائد من جامع الأصول، محمّدبن محمّدبن سلیمان، چاپ هند.
۳۷ـ جمهرة أشعار العرب، ابن ابی الخطاب، چاپ مصر، ۱۳۰۸ ق.
۳۸ـ جمهرة الأنساب، ابن حزم، چاپ مصر، ۱۹۴۸ م.
۳۹ـ حلیة الأولیاء، ابونعیم اصفهانی، چاپ مصر، ۱۳۵۱ ق.
۴۰ـ خزانة الادب، عبدالقادربن عمر بغدادی، چاپ مصر، ۱۲۹۹ ق.
۴۱ـ الخصائص الکبری، سیوطی، چاپ حیدرآباد.
۴۲ـ الدرّ المنثور فی طبقات ربات الخدور، زینب فواز، چاپ مصر، ۱۳۱۲ ق.
۴۳ـ ذخائر العقبی، محب‌الدین طبری، چاپ قدسی، قاهره.
۴۴ـ ذیل المذیل، ابن جریر طبری، چاپ مصر، ۱۳۲۶ ق.
۴۵ـ ربیع‌الأبرار، زمخشری.

۴۶ـ رشفة الصادی، ابوبکر علوی، چاپ غری.
۴۷ـ رغبة الآمل من کتاب الکامل، سیّدبن علی المرصفی، چاپ مصر.
۴۸ـ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، محب طبری، چاپ مصر، ۱۳۲۷ق.
۴۹ـ سبائك الذهب فی معرفة قبائل العرب، محمّد امین بغدادی السویدی، چاپ بغداد، ۱۲۸۰ق.
۵۰ـ سمط اللئالی، عبدالعزیز میمنی، چاپ مصر، ۱۳۵۴ق.
۵۱ـ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، چاپ مصر.
۵۲ـ شرح نهج‌البلاغه، ابن ابی‌الحدید، چاپ بیروت، ۱۳۷۴ق.
۵۳ـ الشرف المؤبد لآل محمّد، نبهانی، چاپ مصر.
۵۴ـ صحیح الترمذی، چاپ صادی، مصر.
۵۵ـ صفة الصفوة، ابوالفرج ابن الجوزی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۵ق.
۵۶ـ الصواعق المحرقة، احمدبن حجر هیتمی، چاپ عبداللطیف، مصر.
۵۷ـ الطبقات الکبری، عبدالوهاب شعرانی، چاپ قاهره.
۵۸ـ العرائس الواضحة، ابیاری مصری.
۵۹ـ العقد الفرید، ابن عبد ربه، چاپ مصر.
۶۰ـ عمدة القاری، محمودبن احمد عینی، چاپ قاهره.
۶۱ـ غرر الخصائص، برهان‌الدین محمّدبن ابراهیم، چاپ مصر.
۶۲ـ الفصول المهمّة، ابن صباغ مالکی، چاپ غری.
۶۳ـ الفهرست، ابن ندیم.
۶۴ـ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، چاپ مصر.
۶۵ـ کشف الظنون، حاجی خلیفه.
۶۶ـ کفایة الطالب، کنجی شافعی، چاپ غری.
۶۷ـ الکنی والأسماء، دولابی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۲۲ق.
۶۸ـ الکواکب الدرّیة، عبدالرؤوف مناوی، چاپ الازهر، مصر.
۶۹ـ اللباب فی تهذیب الأنساب، ابن اثیر، چاپ مصر، ۱۳۵۶ق.
۷۰ـ لسان المیزان، عسقلانی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۳۱ق.
۷۱ـ مآثر الإناقة، قلقشندی، چاپ کویت.

۷۲ـمجابی الدعوة، عبداللهبن محمدبن عبیداللهبن ابی الدّنیا، چاپ بمبئی.
۷۳ـمجمع‌الزوائد، هیتمی، چاپ قدسی، قاهره.
۷۴ـالمحاسن و المساوی، بیهقی، چاپ بیروت.
۷۵ـمحاضر الأبرار، محیی‌الدین‌بن عربی، چاپ مصر.
۷۶ـالمحبر، محمّدبن حبیب، چاپ حیدرآباد، ۱۳۶۱ق.
۷۷ـالمختار، ابن اثیر، خطّی.
۷۸ـمختصر تذکرة القرطبی، شعرانی، چاپ مصر.
۷۹ـمرآة الجنان، یافعی، چاپ حیدرآباد.
۸۰ـالمعجم الکبیر، طبرانی، خطّی.
۸۱ـمفتاح النجا فی مناقب آل العبا، محمدخان‌بن رستم بدخشی، خطّی.
۸۲ـمقتل الحسین، خوارزمی، چاپ غری.
۸۳ـالملل و النحل، شهرستانی، چاپ مصر.
۸۴ـالمناقب، احمدبن حنبل، خطّی.
۸۵ـمنتخب کنزالعمال، مولی علی هندی، با حاشیهٔ مسند، چاپ مصر.
۸۶ـالمنتظم، ابوالفرج ابن جوزی، چاپ حیدرآباد، ۱۳۵۷ق.
۸۷ـمیزان الاعتدال، ذهبی، چاپ مصر، ۱۳۲۵ق.
۸۸ـالنجوم الزاهرة، ابن تغری بردی، چاپ دارالکتب المصریة.
۸۹ـنسب قریش، مصعب‌بن عبدالله زبیری، چاپ مصر، ۱۹۵۳م.
۹۰ـنظم درر السمطین، زرندی، چاپ چاپخانهٔ القضاء.
۹۱ـالنقائض بین جریر و الفرزدق، معمربن مثنی، چاپ لیدن.
۹۲ـنورالأبصار، شبلنجی، چاپ مصر.
۹۳ـنورالقبس المختصر من المقتبس، یوسف‌بن احمد یغموری، چاپ قسیاران.
۹۴ـالنهایة، قلقشندی.
۹۵ـالوافی بالوفیات، صفدی.
۹۶ـوسیلة المآل، حضرمی باکثیر، خطّی.
۹۷ـالولاة والقضاة، حمدبن یوسف کندی، چاپ بیروت، ۱۹۰۸م.
۹۸ـینابیع المودة، قندوزی، چاپ استامبول.